





بازرسی شد  
۳۶ - ۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

۸۹۷۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تسمیه‌ات الجنین  
مؤلف: ملا مظفر  
موضوع: ساره قصه

شماره ثبت کتاب: ۷۹۷۸۶

۶۸۳۸

خطی - فهرست شده  
۶۸۳۸

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تنبیهات المفین  
مؤلف: علامه  
موضوع: سوره قصص

شماره ثبت کتاب: ۷۹۷۸۶

۶۸۲۸

۸۹۷۱

کتابخانه  
۶۸۲۸





این کتاب تبهات المنجین تألیف علامه  
که در ص ۱۱۲۱ قمری است و حواشی آن بخط  
فاضل سمره و محمد معصوم حبیب آبادی و  
الحامد الله و در حواله رجال دره قافیه است  
و در اقلیت و در جمیع رجال و دره ای  
( ۱۲۸۱ - ۱۳۶۱ ) در این  
قبیه و در سیرت و در انوار با کتب این  
و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب  
محمد حسن و در کتب و در کتب

۱۳۶۱









این است نماید و هرگاه از کثرت فکرها منفرجه و مختل احساس کرد و ترک  
کند و بعد از ترتیب دماغ و جمعیت حواس باز رجوع نماید و استعداد  
زمان و مکان که از ارکان احکام است بنیکو ملاحظه کند که در هر فصل  
و هر ولایت چه حکم باید کرد و مقتضای هر وقت چه چیز است و چون  
دو نظر یا بیشتر را امری نماید و موافق بیند مگر داند و اگر متعارض باشد  
معتبر کند و نظر علوی را اتوی داند از سفلی و نظر روی را غالب شناسد  
بر چیزی چند و هر کون بسبب سهولت حصول مقدم است مگر که وقت  
نظر چند زیاده باشد و طالع اجتماعات و استقبالات هر ماه را  
سیما اجتماع بسیار معتبر داند و هر نظر که در تدان طوابع واقع شود  
سیما مقارنه و ترجیح و مقابله آنرا در تاثیر قوی داند خواه که چند باشد و  
خواه روی و نظر قبول و گرد و غیره مثل دفع نوبت و دفع طبعیت و حصار  
و اعتراض و استکاث و امثال آن که در داخل و کتب احکام مفصل و مشروح است  
و مقتضی هر کدام مذکور شود نظر داشته باشد با مقتضی نظر بخند و اثر باعث تألیف نماید  
و اگر خصوصیت دیگر داشته باشد و منافی شود با دیگر احکام هم حوادث را نیز  
منظور دارد و آنرا در شرح بیست باب محقق بر مفصل تقریبی ایراد نموده ایم و اینجا  
نیز در آن کتاب بیان خواهد شد و هر نظر از نظرات مشهور که مبان دو گویشند  
اگر در آنوقت یا قریب بآن تناظر نیز منتهی محقق شود آنرا منظور داشته مگر که آن نظر  
و اندکیکن تناظر ترجیحی را چون شرکان قایم مقام تثلث گرفته اند از آن غافل نباشد  
بود و آنرا از اول اعتبار باید داشت و بعضی خوبات و مجاسات و رجعت و  
استقامت و شرف و جلال و خاندان و زمان و تزیین و تعریف را و آنچه بدین مآثر  
اوضاع در اوقات نظرات بنیکو ملاحظه کند و مقتضی هر یک را با مقتضی آنها بنیکو

علیه  
میتواند از مجموع فکرها  
و بعضی از فکرها را در  
است که در هر یک از  
آنرا تألیف نماید و در  
مجموعه آن فکرها را  
در هر یک از فکرها  
تألیف نماید و در هر  
یک از فکرها تألیف  
نماید و در هر یک از  
فکرها تألیف نماید

عطار و کثرت کلمات و در هر روز در نظرات هواست و باری است بسیار وقت  
و نوع فسخ الباب و وقت اجتماع و استقبال و در ترجیح فسخ باب و انضباط و تحقیر  
و قدر و عقرب را در وقت فسخ الباب و نظریه در آن معتبر دارند و بعد از رعایت  
این شروط بر هر جناب افعال باید کرد و ملاحظه شود که باید بر مقتضی طالع سال در  
فصل را در هر باب که نسبت باین مذکور است کلیت منظور و سعی داشته باشد با آنها  
مقابل و ملاحظه کند و هر چه موافق باشد مقتضی طالع سال و فصل را اگر خوبات  
مستعد نبوده باشد غالب شناسد چه در سبب وقت جزوی یا کلی و دفع با اصل معارضه  
نمواند که در هر مقتضی طالع سال با فصل باشد هر وضع از اوضاع جزوی در هر  
وقت که بآن موافقت کند در آن ایام مستعد باشد تا آن مقتضی باشد و از هر درجه  
طالع سال در رسیدن او در هر وقت بدلائل اصلی که در صورت طالع غالب نماید  
بود بعد از رجوع این ملاحظاتی اقسام احکام را در هر روی صفتی قیوم بر دو نظر از این  
نظرات و دیگر اوضاع که در هر ترست و در مخصوص ماه نماند مگر در احکام کلی  
نیز در حلی دارد و چنانکه اشاره کردیم خواهد شد و چون بکار آنرا علوی حادث گردد  
مثل توسل قرض و بنا و شنب و سایر کار و دیگر چیز که در کتب احکام مذکور است  
در درمجات مفصل آنها را بسیار نوشته اند و هرگاه یکی از این امور در دست دهد از احکام  
ان ما طریقی ان نظر کند از موافق تقویم خود بینه البتة در نوبت حکم بوقوع نماید  
کنند چنانکه بطریق کتب و اصول این ضاعت در کتاب فخره الفلک در کتاب فخره  
اشاره باین معنی کرده میفرماید و از قدرت القوه الفلکیه بی گمانست که علی بن ابی طالب  
النجیم را که از خود باقی و دوام با خود نسبت یاد و بکارها است انشی که در تقویم و تدوین امور  
ناشر آنها را که نسبت با اوضاع عالمی که شروع و ختم شده اند بسیار قوی داند چراستادانی  
در این باب مبالغه بسیار نموده اند و تا ندیده ای بعد از تأثیر آنرا در کتب هر او کرده و بخیر

۱۰ احکام  
علاوه  
او در هر یک از فکرها  
تألیف نماید و در هر  
یک از فکرها تألیف  
نماید و در هر یک از  
فکرها تألیف نماید



نیز مصدق است و جعل اعلام بجهت اعلانات دیگر از صفات و سیاه خورنایتر است  
نوشته اند مثل اینکه جمع شدن کجک را بر رخسار و بانگ کردن ایشان و کس رفتن  
نیز بزرگ و بانگ کردن سرغانی خاکی و خوردن بسیار خاریدن و طوف کردن خفت  
در خط آب و بانگ کردن ایشان و ایستادن کاروری بخرب و یک پای را بانیام  
بر زمین نهادن و کرک با دانی در آمدن و موش و مورخه و از و خور را از کج  
بر روی انداختن علامت باران دانسته اند همچنین بانگ کردن مکی بسیار در خانه  
و جستن کوفته ان در چرخ کا و نمودن روشنائی چراغ مشاطت علامت سرما و  
همچنین خوریدن مرغها از درخت و در آب غوطه خوردن علامت سرما و بارندگی  
اگر اینها نیز علامت وضع سواوی داشته و در شیت چه سخن اکابر را به اشتراک  
دانست مع هذا که اصل همه مدار احکام بر این نهاده اند و در ولایت دارالمرزبانک  
این ادوی و صغیر غولک و رخیه و بولباران بسته لال نمایند که در همان ولایت آنها  
علامه اوضاع فکلی داشته منظور در اندیش بدانیت اینچنین طبع در احکام و در مقام  
کولایق و مناسب باشد بعضی تنبهاست خراهر شد است و الله تعالی بیشتر احکام کی  
راست و درست است و اگر عاقل و سلیم و فاضل و متدین و راست قول و فارغ  
از علایق عوائق و اسباب عاقل و متوجه به خدا و معاد و کمال خوار و کم از او دانسته  
علم طبعی و مستحضر دلائل و منابع آثار بود و اکثر اوقات بمطالع کتب احکام مشغول  
بوده باشد **باب اول در احکام قرآن مجید** و ان مشغول است بر شنیدن  
فصل اول از باب عدالت که هر قرآن که در دست و آتش شود تا بشیر و توبه است از آنکه در  
یاد او توبه حارث کرد و در مایل التوبه خواجه جید باشد و خواه روزی و اگر کوبین و آن  
برج خرمحال باشد تا بشیر حید و توبی و روزی او ضعیف باشد و اگر بعد حال باشد  
بعکس و اگر کوبین هر کدام توبی و مستحلی باشند تا بشیر و در آن قرآن عظیمتر باید

یا ارباب  
هر کوالیب

از نایب التوبه

الانت

و انت و انتر سنو بات او غالب باشد بر ان دیگر از حد و نیز غافل باشد بود  
چه انتر جید و حد و حد و انتر روی در حد کس شود باشد و در باب شلالت  
و درجه نیز با انتر نیستند و نیز باید دانست که مقدار بیشتر و زحل مخصوص  
ماه نیست بلکه سالها و قرنهای بیشتر باشد و انرا اعتبار است بسیار است که  
اسرار ان اینجا لایق و مناسب نیست و مطلب احکام خبر است که در ضماج  
تقییم میبایستند است و الله اعلم انی و الله اعلم انی و الله اعلم انی و الله اعلم انی  
کلی لکنانی علی و نوشته شود **فصل اول در فرائض کواکب باخ** در شلالت  
اربع و سروج اثنی عشر **قرآن شری و زحل در شلالت** دلالت کند بر  
فوج جمع که در دینی و شریعت سخن کنند و انقال ملک دولت بود خصوصاً  
در طرف مشرق و حرکت انگاره و ویرانی و حرکت شهرت در ان طرف و فاش  
کشتن در و یا و هلاک مالیک و دو اب سم شکافته و در وقت شلکان  
و توشش در اکابر و اشرف و احکام و بدین سخن هوا نقاد و تخریب و دروغ  
امراض و شکلی سال سیکر زحل مستحلی باشد و فساد نفوذ و تغییر عمارات و زخم  
خلایق و ظهور سلاطین و حکام عادل و معجورکی مساجد و مدارس و توت علما  
و قضایه سیم که شریعتی مستحلی باشد و اکثر این تا شریعت در جهت مشرق  
را قلم اول و بعضی از اقلیم دوم باشد و اگر در زحل باشد توت اشرف  
و صد و در بود و ظهور یا دشمنی بزرگ و بایست و قتل بعضی از ملوک و سلاطین  
و فرمان ران و حد و ش حرارت جدید و نقصان جوهر و ستم و بدیدار ان  
دولتها و رواج صوامع و معا بد و افکندن بنا و انار است عالی علی الخصوص  
در طرف مشرق سیم که شریعتی مستحلی باشد و توبی عال بود و تلبت نزع و جوهر  
حکام بر رعایا و کثرت عروب و شک و یا اخبار را جیف و توبه یا از ملوک

ه ل در شلالت

ه ل در شلالت







و علت نم نقصان آنها در روز و نایبها و موت بعضی از ملوک عراق و هلاک فردا  
و جانفروانی و زنند و کثرت خبر در میان و اهل زمین و اهل نزع و دروسای و اهل زمین اگر چنان  
مستحلی باشد دلالت کند بر تلف شدن چهار بابانی و یکی نم نقصان آنها و اگر کثرت  
باشد موت بعضی از ملوک است و در سیمای درجیانی و هلاک فردان و شدت سباع و  
تفت حرارت و نم و زکاء و زرع **قران مشتری و زحل در شش بادای دلالت کند**  
بر قوت اهل ایمان و رفتن یحسان در دین و مدعیان باشد و مباحثه و علوم  
ظاهر **اگر زحل بود طلوعی و چنان باشد و ساختن کتاها و نهادن آفتابها**  
و بختها در دین و مدعیان و ظهور کسی که دعوت مردم کنند و سعی ضلالت در  
طلب فضلی و ادب و در اوج علم طبع نجوم و بدیداریدن مردم مضج و جستی با دکان  
سخت و فساد و استیجار و عمارت عظیم و خروج مدعیان و اسیر و غارت و غنیمت  
خلایق و بول و بهراس از امراض هکله خاصه در مغرب و قوت پادشاه عظیم  
و کثرت زردانی و قاطعانی طریق و قوه گرفتن طایفه عرب و اخذ نمودن به  
اموال در پشت قوافل و تجارت و قلات اسطار و میاه و کثرت و اباب المایه و نزع  
مشایخ و مرکب یکی از فتنها و اشرف و ارباب دیانت و زنا و شدت بر باد  
و حدوث و ذرایع و اگر چنان مستحلی باشد مرکب ملک ارسنه باشد و کثرت در  
و قاطعانی طریق سیمای عرب و غارت اموال تجارت و کباب و بارانی و کثرت جانفروا  
ابی سیمای نزع و شدت آن و اگر مشتری مستحلی باشد شرکان در جیالی نشاء کنند و کثرت  
تخط باشد در ریه و حوالی آن و صلاح حال زرع خاصه بیابان و خوبه میوتا  
**اگر در میزان بود دلالت بر قوت حال دنا یقین و کراتی غلات و رونق بخت**  
قدیم و تجدید طبعی و تفریق و تفریق در اوضاع و اخلاق خلایق و ظهور مردم فیض  
و انشده امان و انشوات و حیات و طایفه بارانهای پدیدار و ظهور پادشاهان

ه ل در شش بادای

ه ل در شش بادای

ه ل در شش بادای

عادل

عادل را غلبه یقین تا شتر در جانب مغرب بود و خصوصت اهل مردم از یحسان و کثرت  
اهل طغیان و شند و خط دران ولایت با کثرت امراض و دوا اگر چنان مستحلی باشد  
بسیاری علی امراض بود اگر کثرت زرع و کثرت دین و غارت خاصه در بلاد  
عرب و قلات اسطار و اگر مشتری مستحلی باشد اختلاف در میان لشکران مردم بهم  
رسد و ارباب دنا باشد و یحسان اعدا و اجرائی اکثر آن بلاد داشته و خط اما  
احوال نیراعش کج بود و **اگر زحل بود دلالت کند بر شدت رحمت خلایق**  
و خط در اکثر بلاد و خلف میان ملوک و فقها و قضا و نفوت و فساد عظیم و  
کثرت اسطار و تلوج و بدیدار و در حسن حال اهل نجات و اگر در اهل جیالی  
و انکندن بنای بلندی و ستر و کار و نهادن و قصد و غیره در میان بزرگان و قدر  
رفتق قوی و برادران طایفه و بزرگ شدن در دین و اسباب پادشاهان و هلاک  
بزرگان و قفسه و سرهای مردم و کثرت بحث و مشاطه در علوم و فقه و تفاوت  
نرخا اگر چنان مستحلی باشد شدت رسد مردم و خط در اکثر بلاد و قلات اسطار  
و میاه و خشکی رودخانهها و اگر مشتری مستحلی باشد خوبه و خوشی اهل بابل بود و  
و از رانی دران ولایت بلکه در اکثر بلاد و کثرت اسطار و تلوج و میاه و طغیان  
رودخانهها **مغایه مشتری و زحل در برج ابی دلالت کند بر قوه و رفعت مردم**  
سفید زحل و دولت از طبقه علیا طبقه سفلی رخسار کردن قوی با پادشاه  
و اکابر و ظهور سلطه عادل بسیاری اهل و تفاوت و شرف و فساد و زان به  
دریا و خوف سفلی و چون سر و بارندگی و غرای از کثرت میاه و اسطار  
بسیاری باشد و کثرت در وقت و کثرت آفتاب و شرات در جانب شمال **اگر در سرطان**  
**بود دلالت کند بر مخالفت ملوک و سلاطین و فر رفتن قوی و غلبه کردن**  
اشراف بر ائززال و ملات دنا یقین و پراپی و دلالت کند بر شدت سرما

ه ل در شش بادای

ه ل در شش بادای

ه ل در شش بادای

























و خط باشد اما باری بسیار و اگر در میان بود دلالت کند بر سر  
 در سق و صدای مهیب از هوا و حرکت زمان و صلاح حال شایخ و اهل خیال  
 و قضا و کرامت و وقت نوا و مطربان و ظهور و سرافرازی و مطرب و شادی  
 اهل ریشاق و مصیبت شعرات و سواقت ازواج و کثرت احوال و طراوت  
 و ظهور سر و پیشانی مردم و رونق و توالی ایام و تداوم اشیای قرآن  
 در این سیرج بهتر از سایر سیرج بود و کوب در این سیرج حال محمودند  
 اگر چنانچه مستطاب باشد صلاح حال مردم بود و بسیاری حشرات الارض  
 اگر چنانچه مستطاب باشد اختلاف میان دو پادشاه ظاهر شود و اگر در دو  
 بود دلالت کند بر غلبه شایخ و بر جوان و کثرت زنان و سرور و نشاط و درستی  
 و کوه پاهای و نکاحی و برکت و شدت سر و جلیه و کثرت موت زنان  
 و بدی حال مطربان و رونق و نشاط و قوت حال پیران و ضعف  
 جوانان و زنان و کودکان و اگر چنانچه مستطاب باشد تغییر حال پادشاهان باشد  
 و حرکت کلبایل و کلبانی و اگر چنانچه مستطاب بود دلالت کند بر غلبه ای مردم بر  
 از حال بسیاری ماران **تفاوت نمره و فصل در ششانی** دلالت کند بر غلبه ایها  
 و قوت سر و شکفتن کرم در وقت و زمان سوره و نباتات و سایر اشیای  
 و خراب شدن مواضع از کثرت آب بسیار کشت و زرع و فراخی اطمینان  
 ظهور و غلت و زدن و دختران و نشاط در پیران و توالی اهل طبع و نشاط  
 زمان و از غلبه و پیشی مردم بر دین و حرکت زمان و در آمدن بشهرا و بدی حال  
 شهبان و حصار یابی و اهل خیال **الر در سق و دلالت** کند بر خلاصی مجربان  
 و شرفی و دین و اندوختن و خد و اهل طرب و غلبه کردن آنها و قوت سر و  
 ضعف کرم و قوت و کثرت موت در دین و فرنگ و بسیاری خط و مرغی و نای

در دل مردم

در دل مردم

در دل مردم

در دل مردم

سید و زنی و سق و حال مطربان و خواتین و زیاده و بی خودی و سرور و ماران اگر  
 زحل مستطاب بود دلالت کند بر کثرت سوره و بلا و مردم و بسیاری طبع و اگر چنانچه  
 مستطاب بود بارانهای متواتر و در وقت و زرع از بسیاری طبع و اگر در  
**عقرب بود** دلالت کند بر شادمانی و حال زمان و کثرت مردم و دختران و شدت  
 احوال مردم و رونق و در وقت و بر باران و رفتن زنان را نسیه و کثرتی و فساد و  
 اندوه و ارباب و مردم و سرور و خوشی و احوال و سواقت و غلبه شدن زن و پادشاه  
 غلبه و ارباب و کثرت مستطاب بود دلالت کند بر جد و جد و احوال و در میان مردم و  
 مستطاب و بسیاری باران و اگر چنانچه مستطاب بود دلالت کند بر صحبت با و  
 شادمانی و حرکت زمان و تری هوا و اگر در **دجدر** بود دلالت کند بر کثرت  
 خواتین و توبه اهل طرب و حرکت زمان و طراوت و سرور و کثرت پادشاه و تری  
 و تان و شغاف و عواص و با سیرانی ایام و کثرت مطربان و مردم و سق  
 و کثرت ظهور و رونق اهل طرب و عسرت وضع حمل و کس و اقله و مشغولی و خلاق  
 و اگر چنانچه مستطاب باشد موت زنان و طراوت و بسیار زنان و کثرت باران و  
 رونق و سق و سرور و اگر چنانچه مستطاب باشد موت زنان و طراوت و با ملک باقی  
 و شدت سرور و کثرت مطربان و **رشته در فصل در ششانی** این مقدار  
 عطا در فصل مطلقا دلالت کند بر فراط و در وقت و هوا و در وقت و سرور و زنان  
 و اعتدال تابستان و نیز اگر عطا در اطمینان سرور و خوشی و چون کس طبع مستطاب  
 اگر کاه مستطاب بود کمال سرور و در وقت و سرور و در وقت و سرور و در وقت و سرور  
 سرور و سرور و در وقت و سرور و در وقت و سرور و در وقت و سرور و در وقت و سرور  
 و قیامت و سرور و در وقت و سرور و در وقت و سرور و در وقت و سرور و در وقت و سرور  
 و قیامت و سرور و در وقت و سرور و در وقت و سرور و در وقت و سرور و در وقت و سرور

در دل مردم

در دل مردم

در دل مردم

در دل مردم







و خلف میان لشکران و موت زنان و کدورت و خسارت مطربان  
و انجم خواتین و عسرت ولادت و اندوه زنان و مخالفت ازواج  
میل هواخنکی و خوارگی لباس و حیرت و شیوع خبر ایام حج و کار و پیشانی  
طلسمات و نیرنگات اگر چنانچه مستعد باشد اهل ایوان را با دشمن  
چندان افتد و مرگ خواتین مغلطه و کثرت باران بود در مواضع مستعد  
و اگر عطارد مستعد باشد اهل ریسنه را با اعدا محاربه بشود و بسیاری  
اب رود خانه ها باشد و اگر **معدی** بود دلالت بر نقص باران و وقوع  
زلزله و سار کردن ریب رابع بود و خوف و موت یکی از سلاطین  
جزیره و شدت سرما و یخبندان و یکی هوا خضوضه که قرآن  
در بیت عاشر بود و وقت نماید کتاب و متصرفان و مکر و خیانت  
خلایق و کساد بازارها و تنگی طعام و شعولی اهل دیوان و خوف  
تجار و مرگ اشراف و اگر باران رحل مستعد باشد دلالت کند بر وقوع  
موت در ولایت خورستان و سختی سرما و بسیاری بارندگی و اگر  
عطارد مستعد بود بر مرگ نان و اشراف و طاعون و حیوانات  
تخم و یکی **اب** **معدی** عطارد و **رحل** در شلست مواضع دلالت کند بر  
بیماری بزرگان و علما و اهل فضل و موت ناکاه خاصه اعیان و شدت  
اهل دیوان و متصرفان و اعمال و تجارت محاسبه و کدورت و راجع  
کراهی در نوع و کساد بازارها و کراتی طغیان و دزدان و دزدانها و دزدانها  
و اسباب و دزدانها و بسیاری بارندگی و حدوث راجع در وقت و میل مردم  
در قیقه و بیماری اطفال از شش و ریه و تنگ شدن اهل حرفه و دعوای باطل  
در پنج چهار بابیان و اشکارسنه کنند و مکر و حیل میان خلایق و اگر

● حول برط

مول رمضان

١٢

تا نیز در بلاد مسند و اقلیم سیم ظهور را بدید **و اگر در جزایر و بلاد کثیر** گشت  
از ارجیف وقت خلیفان در پنج عامل دستوران و پارسای جوانان و کسان  
بازارها و اندوه و تحریف هر یک مناجات و خدمت میان اکابر و عاده و کثرت  
طعام و نشاء انبساط و حبس و با دانی عصب و غم و دین و بحث علوم و ریاضه  
و اعمال شریک و بدی حال اهل قلم و فروع و صحرا و سونق و قتال و در جانب سفلی  
و کثرت شایسته و کثرت سفلی باشد ولالت کند که با اهل بیعی از اهل حرم  
خود را قتل رسانند و اگر خطا بر دستعلی باشد صلاح حال مردم و خوشی و بادی  
**و اگر در میان کثرت** ولالت کند که بیشتر از ارجیف و تفاوت سرخانه و خصوص  
عوام و مردم شریف و اظهر با اهل و نشاء و انبساط و اندوه اهل قلم و حکما و مختار  
و اهل بازار و حدوث و بیاض و غم و دین و امکان با باران و قلت نواید  
لنساب و در راه و سیل و آب و سیر و اگر کثرت سفلی بود و کثرت با باران باشد  
و حبس و با باران و مختلف و اگر خطا بر دستعلی باشد یا دشت و دشت با باران  
سنا و کثرت و تخفیف کند **و اگر در جزایر و بلاد کثیر** ولالت کند که سرخانه و سیر و باران  
شدن و آبها در رودخانه و قلت و غم و کثرت و غن و غن و کثرت با باران  
علم و کثرت ارجیف و بدی و هوا و سرما و کسان و بازارها و ملات و مختار و مختار  
و خلیفان و پیران و مردم از هر نوع و خدمت میان اهل چال و سنان و شایسته  
و اگر کثرت سفلی بود ولالت کند که سرخانه و غن و کثرت با باران و دشت  
از طرفان و دنان و در راه و باران و خطا بر دستعلی باشد ولالت کند که بیشتر از  
دشت و کثرت با باران و مختار و دشت و دشت و کثرت با باران و دشت  
مردم سرخانه و مختار و کثرت با باران و دشت و کثرت با باران و دشت  
**و در وقت** ولالت کند که سرما و باران و کثرت با باران و دشت

۱۰۰

**● ۱۰۰۰ نفری قتل**

۵۰ رول ہوتے

۵۰۰ لکھ روپے





که در وقت باشد و بدین حدیث خبر بگردد و اصلاح در میان مردمان و چنانکه  
 در ضابطه این فرائض حیوانات و احوال قضایه و سادات و حریت از پیش و در آب  
 و شکی حال عوام و حبس و غلبه و غیره و وضعی زنانه حامله و اندوه مالداران  
 و سفلان و کثرت رسل و سیاه و در میان ملوک و اگر فصل مستحق باشد هر که چهار  
 پایان بود و کثرت داد و اگر فصل مستحق باشد غوغا و کثرت باران باشد در وقت  
**تغذیه و فصل در شش ماه** دلالت کند بر یکی آنها و در بعضی هوا و اصلاح حال انسان  
 و گیاه و فراخی اطعمه و اشرب و عوارض سمل و اسان در میان مردم و قوت فروع و ایکن  
**آنکه در وقت بود** دلالت کند بر فحاشی میان حکام و رعایا و سربا و باران در وقت  
 و شکی طعام و اندوه و فقر و کسب و بزرگ را دنا و زنان محترم و فساد و خرد و کثرت  
 و در آب و کثرت و شکی حال کشته و در میان حامله و کوشا و کوی و کثرت  
 بر بود و امداد و صرف در وقت و اگر فصل مستحق باشد کثرت بجا و در میان  
 مردم و یکی آب و کثرت طعام و اگر فصل مستحق بود اسقاط احسن باشد و یکی کثرت  
 کثرت با و در باران **و اگر فصل بود** دلالت کند بر شفتی حال زنان و در زمانه  
 سافران و بریشی عوام و در اجیت و سردی هوا در وقت و تارگی و کثرت  
 نرخی و اطعمه و نباتات و تلف شدن ضایق از مرض سمل و ذات الریه و ذات  
 الصدر و نفث الدم و غوغای عوام و اگر فصل مستحق باشد کثرت باران و غم بود در  
 وقت و اگر فصل مستحق باشد فتنه باشد در میان اهل ارمنیه و اصفه و در طربست و  
 در وقت **و اگر فصل بود** دلالت کند بر کثرت و کثرت از رسولان و جاسوسان  
 و توقف سافران و بریدن راهها و حضور عوام و ظهور و سربا در وقت و  
 فساد حیوانات و نباتات و کثرت میاه و حدوث امراض و فقر و عارضه سربا اگر  
 فصل مستحق باشد یکی آب و باران باشد و اگر فصل مستحق بود بسیاری باران بود

در وقت بود

در وقت بود

در وقت بود

در وقت بود

در وقت بود

در وقت **منا** فصل **در شش ماه** دلالت کند بر دشواری کار سافران  
 و اهل دیوتا و شکی هوا و زیاده و سربا در وقت و حبس و باران و شکی از فحاشی  
 و کسب و بعد از حال ستوران و سبک باران در سولان و جاسوسان و کثرت رسل  
**و اگر فصل بود** دلالت کند بر حبس باران و سبک طالع فحاشی و اهل قلم و سافران  
 میان ایشان و ظهور و کثرت رسل و سافران و کثرت فتنه و سستی باران و تیرگی هوا و سربا  
 بی نفع و شوش در میان مردمان و اهل قلم و سربا از اهل دیوتا و سربا و سباحت  
 و جاد و عوام و ضعف باران و اندوه و فقر و کثرت رسل و اگر فصل مستحق بود  
 یکی از سلاطین یا اهل بیعه یا اهل حرم خود را افضل رساند و اگر فصل مستحق بود اصلاح  
 اهل دیوتا و خوشستانی باشد و بسیاری خبر و شکی باران در وقت **و اگر فصل بود**  
**میان بود** دلالت کند بر طالع عوام و زنان حامله و سبک شدن راهها و تیرگی  
 هوا و وقوع از اجیت و حیرت ضایق و بادای مخالف و فتنه و در ستان و سولان و  
 جهنم و نکاح و سبب برده و سربا در وقت و موت صاعی و اطفال و کثرت  
 او طاع و شدت ضایق و کثرت رسل و اگر فصل مستحق باشد بسیاری باران بود در  
 وقت و حبس باران و طاع و اگر فصل مستحق بود دشواری وضع حمل باشد و کثرت  
 باران و کثرت در وقت **و اگر فصل بود** دلالت کند بر حبس باران و مضطرب  
 و قبض خاطر بزرگان و فقر و حکا و شایخ و سربا در مردم و سربا و تارگی هوا و  
 باران و صاعقه در وقت و بسیاری شایخ و در میان عوام الناس و قتال میان ایشان  
 و بسیاری مرض و موت و بیماریان اعدا بر شمشاد و ظهور و سربا و فتنه و بعد از آن  
 و قوه اهل قلم و در باب قلم و فتنه اهل دیوتا و سبب رسل و زنان حامله و کثرت سافران  
 و شفت عوام و اگر فصل مستحق باشد ولایت بر شدت و در زمین ارمنیه و  
 یکی باران و اگر فصل مستحق باشد قبل است و بسیاری باران در وقت و حدوث

در وقت بود

در وقت بود

در وقت بود











ابراهم پسر ابراهیم و توبه بخار و کثرت امر صرف و رونق دارا حسابی حرکت  
 عساکر در ولایت شام و اشغال سلاطین و فرماندهان اینجا از ساکنان و اهلان  
 و توقع ایستاد و حرارت و هوس و شیوع در مردم و اگر لشکر  
 مستحق بود حکام عراق غریب بفرستند و بار عیبت نیکی کنند و نظایر ایات و حدیث  
 قریح در مردم و حرارت هوا اگر هیچ مستعد باشد ابراهیم یا بل رحمانی است  
 اینده و نظایر شیخ مورد اکثر بلدان و فرماندهان مقتدر و قتل یکدیگر کنند و  
 کثرت رعد و برق بود و در وقت **مغایبه نیمه روز و شش ساعت** این جوان  
 زهره و شتر و بقیه نژادهاست و در اکثر احوال و ایست بر اینی و ندرستی خلاصی  
 و خوشحالی مردم و دستر صلاح نژاد و بسیار که عطربایت و اسباب ترشیت و  
 کثرت نکاح و تولد فرزندان نجیب و فراخی طعام و از نانی سرخا و تغیر هوا و  
 باران بارانها و سوا تر نافع و صلح فرماندهان و میل مردم بیداری و انصاف است  
 و فراغت و رانیم و دم و چشم و عود و خیر و حرکت باشد **مشارع صید و شکار**  
**اولی دلاکت** کشته بر شفت نژاد و توبه اهل طرب و بر اعدای نکاحها و امانت  
 از مردم و قوت و بن اسلام و لوبو و طرب و زینت و رعایا و فضات و در ابراهیم  
 و رعایا و اجابت دعا و اعتدالی هوا و تند بستی خلاصی و فراخی و میل مردم بکثرت  
 و طاعت و میل مسافران از اطراف و قوت عالی بادش و سلاطین و جمع ملوک  
 خزان و صلاح حال حیوانات و نباتات و نیکی گشت و غلظت و میل مردم بکثرت  
 و قوت عالی اهل مشرق و اگر در حال بود دلاکت کشته بر صلاح حال اکابر و قضای  
 و خیر حال عورتها و بارانهای عام و زرد و شدن آنها و کثرت نکاحها و قوت  
 از نواح و غف نژاد و اهل طرب و میل علما و اشراف و طرب و سیر و کثرت و  
 اعتدالی هوا و بر اعدای مراد و فراخی و غف و صحت چاربان و رونق عبادتخانه

۳۵

۳۶

۳۷

الز

و غنای بسیار و قیوت و قس و دشمن و سلاطین و اگر لشکر مستعد بود بسیار و شاد و  
 تماشا باشد و اگر در **دولت** کشته بر این و صحت خلاصی و بسیار مردم و دعا  
 و طرب و اگر با بر و اعیان و غنای اهل طرب بسیار و سور و رونق و انصاف و اقل  
 و یوا و نکبت اهل سواد و اهل خان و ولایت و فراخی نژاد و اگر بر قضای و ارباب  
 این و خوشحالی حال و باران و بارانهای و اگر لشکر مستعد باشد و غنای اهل  
 سواد و رسد و سوست یکا و نژاد و عراق عرب و امکان نژاد و اگر بر مستعد  
 باشد چار و دوست باشد و بسیار و دشمن و دشمن و دشمن و دشمن و دشمن  
**اگر در قس** بود دلاکت کشته بر کثرت از اطراف و اجابت و قوت  
 نژاد و کثرت فراخ و طربان و صلاح احوال و قیوت و قوت عالی اشراف و کثرت  
 عقد و نکاح و بسیار و تولد و ناس و اگر لشکر مستعد باشد و نژاد و شاد و کثرت  
 خاصه و عراق عرب و نظم حکام و خوشحالی و بر رعایا و سیاست نمودن و نظایر  
 خود را یا صفت و نژاد و نژاد و صلاح احوال گشت و نزع و اگر بر مستعد بود و حرب  
 بود و در اهل و قتل یکا از اهل دولت و کثرت حرکت کوه سفید و بسیار و باران و  
 قتل طعام بسیار و نژاد اهل سواد **قران سعید و در شش ساعت** دلاکت کشته  
 بر نیکی حال اهل طرب و زینت علما و فقها و میل این طایفه بکثرت و شکار و لوبو و  
 طرب و بر اعدای نکاحها و حیوانات و خیر و اجابت دعا و فراخی و بسیار از نعمتها  
 و شیرینها و لبا و سبها و اعتدالی هوا و تند بستی خلاصی و امن و نیکی گشت و نزع  
 و ساختن و نفع و خبر و کثرت ضیاع و نفع و رواج بازار و قوت و کثرت انصاف  
 و در خلاصی و رونق دارا شریع و فراغت و ادب و اگر در **دولت** کشته  
 بر کثرت و غف و صلاح احوال گشت و نزع و غف و نژاد و اعدای و نظایر

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱









علما و شرافت و درباری حالت زنمان در وقت مطهر بان حجب بیادنا خوش  
و صحت ضایق و برادران حاجات و فراوانی طعام و متروک با اهل ماس  
فلسط طعام و فرج زنمان و خواجهین و مطهران در غایت مرور بیکار و قتل بعضی  
او را که فکر که حفظ و در بین ترک و حمل آن اگر فخر یا مستحاط باشد علاج حال دیگران  
نموده و کارهای خود و بسیار نامها و اگر کمزیر مستحق باشد منزل ملا باشد و رکاب

[illegible]

در میان ملوک و نبوت ملک جلیل القدر و کبریاست سوت در عالم و حسن حال  
زمان و در نور طراز و بزرگان و وضع محل و اگر مشغول مستغنی بود بدین حال  
حکام مایل فخر و احترام است و اگر در هر مستغنی بود اندوه ملک گریهستان باشد

۱۳

[illegible][illegible]

















[illegible]

۳۰۰ و ۳۰۱

اصول

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

ملوک جوان و خوشستان بود و خرابی در آن و یار و موت و وفات یکی از اهل  
حرم پادشاه و در حق و ظهور و غیبت یکی یاران و اگر نه هر مستحق باشد و عشق و دوستی  
خلایق در شهرها و اگر در **نویس بود** و دلات گنده بر دلات و پریشانی از مزاج  
و طرب و اهل سلاح و بار و نگر و تلف شدن حبش و رغبت زمان بکارهای  
ناپسندیده و میل اهل صلاح به وفات و وفات یکی از فرزندان آن حجاز و کثرت  
احراض و اوقات در میان مردم خاصه زمان و وقت فواید مهربانی و بدی  
احوال خواران و اگر مرغی مستحق باشد هر که ملوک عراق عرب باشد و بسیار  
عداوت و قتل میان بابلیان و یکی از اعدای یکی یاران و اگر نه هر مستحق بود  
سلاطین اهل مصر باشد و بدی حال سزگران و کثرت اهل **و غارت و در بر**  
**و مرغ و دشت خالی** و دلات گنده بر دلیری کردن و در آن و بسیاری عشق  
و خجسته و فانی شدن به هر طریقی از نباتات و دیگر عشق هوا و اوقات  
شرقه و بسیاری زمان و ناسازگاری از مزاج و طلاق و فراق و سبب عشق  
و عاشقی و اوقات زمان و سیطره و بسیاری کار و کار و کوفته و حد و حشر و رش و جگر  
در بر و اگر در **و پریشانی** باشد و در زمان باشد و بدکاران و بسیاری  
عشق و خجسته و خمر و زمان و کثرت زمان و حد و حشر و زمان یا شوهران و غلبه  
مردان و سرت و واب و کثرت و در چشم و نقصان و اشجار و انار و سایر  
نباتات و بسیاری با و دلت برگ سبزه و در بدکاران و در زمان و اوقات  
ایشان و چهار و سیطره و کثرت بار و نگر و سبزه هوا و اوقات شرقه  
و موت پادشاهی و در طرف عشق و خرابی و بعضی از فواید و مواضع در آن  
طرف و بسیاری و موت زمان و در یکی یاران و کثرت فساد و زمان  
و در عداوت و در آن و اگر مرغی مستحق باشد هر که ملوک عراق و در یکی یاران باشد

277

۲۰۲ در سینه چپ

② 2009 年 10 月 1 日

و اگر ز قنات سیاهی بود سیاهی باران و غلات عراق عرب بکوهستان و مرک  
 بزرگ آن ولایت **و اگر سیاه بود** دلالت کند بر گشت سوت در زمان  
 و وقوع حرب و طعن و مغرب میانه و در شکریان و قتل بعضی از فرماندان  
 و قوت بخنده و شاد و طعن و در پنج زمان حادث و خنده و در بیان و بخار و  
 شدت ریح و در خرقه و مطربان و خصوصاً از رواج و دشواری دفع  
 حمل و تلف شدن اجنه و اندوه زمان و مطربان و سیاهی در این طبعه  
 و گرفتار جمیع از اهل شوق و بسیار رسیده و ظاهر و صام صاف و اگر  
 مرغ سیاه بود سوت یکی از فرماندان باشد و اعدای طعن و در وقت  
 و اگر زهره سیاه بود مرکب بعضی از سلاطین بود سیب زن و هلاک اطفال  
**و اگر سیاه بود** دلالت کند بر قنات اهل سلاح در غلبت مردم بقتل و غلبه  
 و در وقت شماران و قناتان و قناتان و سیاهی بارندگی و سردی هوا و ناساز  
 کار از رواج و غلبه شدن کیزان و حریق در زمین عراق و قوت حال  
 اعدا و لشکران و گرفتن و لایحه و اسیر و سرب و سوت زمان و اگر مرغ  
 سیاه بود هلاک ملک خورستان باشد و حرکت افغان و سختی هوا و اگر زهره سیاه  
 باشد حریق حادث شود اکثر دلاست خورستان و خروج خوارج و در کوهستان  
 انجا و گشت باران **و غارت زهره و مرغ و سیاه بود** دلالت کند بر سیاه  
 حال غلبه و سختی و غلبه سیاهی زمان و حادثان و افت نباتات و اختصار  
 ریح و حریق و سیاهی و سیاهی مردم و اسقاط حمل و بار و در وقت و شاد و در کوه  
 و اختلاس هوا و سیاهی را شدن فواحش و در کوه زمان و بار و در کوهستان  
 و در کوهستان و در وقت کیزان و قناتان و وقوع حصبه و آبله **و اگر در کوهستان**  
**باشد** دلالت کند بر ریح مطربان و شوق در ضلالت و غلبه زمان و وقت

۵۸ ج ۱

۵۹ ج ۱

۶۰ ج ۱

۶۱ ج ۱

انبار

انبار و سوت نکاحهای پیر غلبت و اسقاط اجنه و مخالفت از رواج و رسوائی  
 بدکاران و صرودی و بارندگی در وقت و سوت طعن و شوق مرکب در میان زمان  
 و باران و مخالفت و شوق و زمان اجنه را بهای و بدی حال بخار و اگر مرغ سیاه بود  
 از رواج باشد و یکی هم و اگر زهره سیاه بود سوت ملک خورستان بود و هلاک کاه  
 ایشان و سیاهی رود خانهها **و اگر سیاه بود** دلالت کند بر حرب و فتنه و  
 و حریق و رسیده و حضرت باطل عالم خاصه زمان و حوش غلبه و اسقاط و گشت  
 و غلبه و سیاهی زمان با فعال با بسته و در خصوص از رواج و اسقاط اجنه و سیاهی  
 مطربان و امروان و قناتان و اگر مرغ سیاه بود سوت و در خورستان و حریق  
 وقت باران و اگر زهره سیاه بود مرکب زمان بود و گشت خوارج و ریحان  
 بسیار حریق در بار و در عربت و علاج اهل روم **و اگر سیاه بود** دلالت کند بر  
 سیاهی بارندگی و سردی و سیاهی زمان و شوق و در باران و اسقاط و لایحه  
 ارحام و سوت یکی از زمانان ملک و شدت در زمین مغرب و گشت و در  
 حجاز و قنات و قنات و طعام اگر مرغ سیاه باشد شدت باشد در عراق و عربت و طعن  
 باران و اگر زهره سیاه باشد حرکت بسیار بود و انشادن حریق و سیاهی طعن  
 باران **و غارت زهره و مرغ و سیاه بود** دلالت کند بر شاد و ایدها و حیوانات  
 و بدی حال زمانان و بارندگی و اسقاط شدن اطفال و شاد و فرود آمدن و غلبه  
 از رواج و در وقت سرما و بارندگی خاصه که در وقت سرما و در عاشر و اختلاس  
 هوا و افت نباتات و اختلاس و شوق و اگر **و اگر سیاه بود** دلالت کند  
 بر خلاص و سیاهی و سیاهی زمان و شوق ایشان و بطلان اسقاط اجنه  
 و باران و خواران و اهل طرب و باران و در کوهستان و انبار و در کوهستان  
 یکی و سیاهی حال عامه و در وقت نعت و سیاهی حال اعدا و اگر مرغ سیاه بود قنات

۶۲ ج ۱

۶۳ ج ۱

۶۴ ج ۱

۶۵ ج ۱











درج دوم

و اگر در حقیقت باشد دلالت کند بر بزرگی حال متصرفان و تعالی اهل باران  
و کرم و شایسته و خجاست و تحت میان خلایق و ارجح و بار بار می شود  
افت حیوانات آفتاب و خورشید و تغییر هوا و محاربه میان لشکر و اهل شهر  
و خوابیدن مواضع کثیره و فتنه و قتال و در ارض حجاز و تحت کفار و  
سوت و فتنه در کتاب و از برای و در تیغ باران و امیر و ارباب باره و فتنه  
میان اهل ابرما و اگر مرغ مستطیع بود حرکت ملک بود و در حوب میان مردم بابل  
و انت اطبا و اگر عطش در مستطیع باشد پدید آمدن کفر و اهل کفر و در حرکت مردم  
و کثرت بار باران **مغایرت و مریخ و شلش و اربع در مریخ و شلش**  
و در مریخ و شلش است بر فتنه که کشکوی و مناظره و نزاع در عوام الناس  
بسیار کذب و جهل و هر اس در غلبه خلایق و کدورت مشاطران و اهل بیاد  
و اختلاف هوا پس اگر مریخ مستطیع بود در ملک بابل باشد و کثرت  
قتال و فتنه در اکثر بلاد و پس بسیار سوت و زرافرس و درم و غلبه بیاض و  
نفوق و در آب و فتنه و اگر مستطیع باشد کثرت باران بود و در وقت  
**مغایرت و مریخ و شلش و اربع** دلالت کند بر جهل و ش امراض و زرافانی  
که در وقت و تیر که هوا و حرکت لشکران و غم و اندوه مسافران و اگر ارجح  
بسیار و حرکت زرافانی و خبرانی بر آکنده و بسیاری نظم **اگر در مریخ بود**  
کند بر جهل و تمام و هم زمان حال و گرفتاری رسول و ت و ارباب و غلبه  
از و ارجح و در مریخ اطفال و بیمار از حصبه و ابله و کرمی هوا در وقت و ششها در  
میان لشکران و مناسبت و حیوانات و حرکت ملک بابل و غایب است اموال و تلف  
شدن و در آب و شش و مریخ در میان تمام و در دست با حق ارباب سلاح و  
اگر مریخ مستطیع باشد در تمام عراق و عرب بود و کثرت در اوطان و در کرامت

درج دوم

درج دوم

درج دوم

انگشت

و سوت و زرافرس و اگر مستطیع باشد بسیار باران بود و در وقت و اگر  
**در مریخ بود** دلالت کند بر حرکت و شایسته در ولایت مغرب و هر که کدورت  
در ارض و کثرت فتنه و قتال و مریخ و بیاض و تلف شدن و آب و بیست  
هوا در وقت و اختلافات آن و در در رسولان و حاسوسان و اندوه فرماندانان  
و در تحت حاکمان و باران و خوف و اسکان و حریق و بیماری زمان عامه و اگر مریخ  
مستطیع باشد اندکی باران بود و اگر مستطیع باشد کثرت باران و غم بود  
**اگر در مریخ بود** دلالت کند بر مریخ خاطر عوام از بسیار بیانی و بختی و کرمی و در وقت و در وقت  
و از ششک کرامت و در اوقات و در اخبار عقول و کرمی هوا در وقت و در وقت  
کردن و در آب و از کتب مردم بکار رفتن و کانی عوام در عبادت و کارها  
و مریخ و اگر مریخ مستطیع باشد بکلی ارباب باران باشد و در وقت و اگر مستطیع باشد  
بسیار باران و آب بود و در وقت **مغایرت و مریخ و شلش و اربع** دلالت  
کند بر زرافانی و جهل و بیاض و شکران و زرافانی و راه زمان و بزرگی حال سواد  
و باران کانی و فتنه و در حجاز و سیون و تبارکی هوا در وقت و بیماری زرافانی  
و کثرت حرکت و حاجات **و اگر در مریخ باشد** دلالت کند بر کثرت ارجح  
و خبرای و دروغ و در مریخ عامه و زرافانی حال و اسقاط اجنه و افت حیوانات و  
خصوصت عوام الناس با بسیار بیانی و شش و رعایا و شکوه مسافران  
از طم زرافانی و تغییر هوا و در حال زرافانی ملک و از شرافت و ششکی کار  
بازار بانی و بیماری از شش و خون و مریخ و در کدورت و خوار رسیدن  
باشد و در وقت و از شش مردم از مسکن و اوطان و انت و در آب و اگر مریخ مستطیع  
بود و کثرت در میان مردم بسیار باشد و کرمی باران و کرمی طعام  
و اگر مستطیع باشد اسقاط صلی باشد و کرمی کثرت و زرافرس و بسیاری

درج دوم

درج دوم

درج دوم















باران و باد بسیار آید و اگر کسی باشد با جنوب بسیار جهت **اگر در اسب بود**  
 دلالت کند بر گشت نداشت و در طوبی و اعتدالی هوا و بر آمدن نگاهها  
 و طرب در ملک و خواجهین و زنان آلات تربیت و ساختن حلیه و گشت  
 شاکت و موصلت و عیش و طرب و بولک و سرورانی و زدن سک و توت  
 حال خواجهین و بزرگ و جمیع زنان و اهل طرب و رشتن زنان بواضع **بزرگ**  
 گشت و حرکت رسولانی و بریدن و زدن و آتش آید اگر زهره مستقیم بود  
 گزاید اگر زهره مستقیم بود در مواضع مستعد باران بسیار آید **اگر در توت باشد**  
 دلالت کند بر سلامتی مسافران و خوش شدنی رسولان و وصلی عامه و فرج زنان  
 و مردان و بارانها و سرما و حرب میان اهل فارس و مردم و گشت و زدن و  
 اسقاط حد و رفت و رواب و مخالفت مردم و مسافران اطفال و غربت و  
 نشاء میان علماء و زدن و مسافران و قضاة و سیل مردم بخیرات و اظهار  
 صلاح و بیع سرور و روانی مردم و زدن سک و اجتماع مردم در مجلس قضاة  
 اگر زهره مستقیم بود در مواضع مستعد باران بسیار آید **اگر در توت باشد**  
 گشت برینگی حال نباتات و زرع و روانی بارانها و نیکی حال عامه و خنکی هوا و گی  
 نهها و در تابستان و خزان **اگر در توت بود** دلالت کند بر نشاء و زدن فارس  
 و موت یکی از حکام و نجای و بسیار زدن و قاطعان طریق و مرگ و کوفتن  
 و قوت بزرگ نازکان و خواجهان و اهل طرب و آمدن مسافران و اجتماع خیرات  
 و جشنها اگر زهره مستقیم بود هوا خشک گزد و اگر زهره مستقیم بود در مواضع  
 زمین فارس و مرگ یکی از حکام و نجای و بسیار زدن و اندک گشت و زرع و مرگ  
**اگر در توت بود** دلالت کند بر حرب میان اهل فارس و مردم و اسقاط حد و رفت  
 و رواب و نیکی حال زنان و اهل طرب و رواب و موسیقی و اهل بازار و توت

دره دره

دره دره

دره دره

دره دره

دره دره

حال مسافران و بیگانان و جاسوسان و نگاههای جزو و طرب در زنان و رواب  
 تمام رسیدن اخبار و بیع سرور و رواب و اگر زهره مستقیم بود باران بسیار آید  
 و اگر زهره مستقیم باشد زدن بسیار باشد و مرگ و کوفتن و مرگ  
 گشت در فارس **اگر در توت بود** دلالت کند بر قوت حال مسافران  
 و وصلی میان خواجهین و فرج طریق و شتوایع و سرما و باران و خلقت هوا  
 و بیخ بند و خلاصی مردان از راههای محو و رسیدن بمسکن و اطفال  
 و نیکی حال گشت و زرع و بیع سرور و مستور و انقلاب حال عامه و زدن و خرد  
 میان اهل فارس و مردم و بیانی و نفوق و رواب و نفوق یکی از بزرگان مردم  
 اگر زهره مستقیم بود باران بسیار آید و اگر زهره مستقیم باشد جنگ و نجای باشد  
 در فارس و بسیار زدن و مرگ و خرابی باشد و اندک گشت **مطابق**  
**مستعد زهره و رشتن هوا** دلالت کند بر باران باران و رشتن علماء و اهل فضل  
 و زدن عامه و مستی بازارها و اعتدالی و شستن باران و ابرای مختلف **اگر**  
**در توت بود** دلالت کند بر نیکی حال عامه و رفت کردن بکاج و قصد باران  
 فرزندان خور و در شکم و نیکی حال رواب و باران بسیار رسیدن  
 خیرات و درست و راست و فوشتن عهد نامها و مهرها و سیل مردم  
 بشهر و خط و نقاشی و ضایع و تقوای بدن اخبار و باجیات و نیکی  
 و بران و طرب در ایشان و فرج رسولان و اگر زهره مستقیم باشد باران  
 اندک باشد و اگر زهره مستقیم بود باران سخت باشد **اگر در توت بود** دلالت  
 کند بر طرب و زدن و آراستن مجلس و وقوع سرور و جشنها و مردم  
 مسافران و رونق ارباب و فراخ و آید و اهل طرب و رونق نگاهها و  
 رونق اهل اسفار و زدن باران و رشتن خواجهین و صحت بباران و قوت

دره دره

دره دره

دره دره

دره دره







و حرکت لشکرها و ترغیب و ارجاع سیاه سواران و بری حال چاربات از هر پیش  
 آمدن بارانهای بوقت دفنای طعام و شراب اگر **در سیاحت بود** دلالت کند  
 بر ارسال سکاکی و تاحصان و آمدن کشتیا و سیح جزایری و بار خنک در سواحل  
 مستعد و تاریکلی هوا و دریاچ کار خنجره و بازگامانی و تبرکی شوام و تبرکی  
 با نلدها و خواندن اشعار و حکایات و شبکی حال زمان و احصای حدود طلب  
 در وقت مردم و بعد و آمدن با دهم و در با و یعیب اگر عطار رستخیز بود ملاک  
 عیش و پارسی و مردم و کشت رطوبات و زیاده و بیه و اگر رستخیز بود و  
 انبار بود و توسط بارندگی و دریاچ ستاره و **در آن رستخیز بود** دلالت کند بر  
 ارتفاع بخارات و اسرار و کدورت هوا و افتادن ارجاع و دفن و حال  
 سافران و در ماندن جاسوسان و آمدن باران و دریاچ خاره و فساد اطفال  
 و کشتن و خنقی و توقف سافران و رسولانی و انقضای و کشت ارجاع  
 تیزی با باران و سرد و خنجره و فروخت و موت کودکان و زمان و اگر عطار  
 مستحق بود و اهل رقه و موصول با مردم نورستانی و اموال نزاع و جدالی ناسند  
 باران و باد باشد و اگر رستخیز باشد نیم در طوبی بود و ظهور یکی از اعدا  
 اثنی و اگر **در رست بود** دلالت کند بر وقوع قضایای شرعی و اصلاح و آفت  
 البین و حدود و اسطر و افت و وقوع قضایا و رسیدن سافران و تبرکی  
 هوا و دعویها و کشتن و مردم و انتقالی و انقلاب حال زندگان و حرکت شایع  
 در وقت قضایا و ان و در با و ساختن شدن کارهای شرعی و خلاصی مجوسان از  
 حبس قضایا و انقلاب حال سادات و علما و ساری کودکان و تبرکی  
 و زیاده شدن جاه و زور و اگر عطار رستخیز بود و در سبب باران و در دور  
 طرف مشرق و نقصانی آنها و اگر رستخیز بود و مرغانی بسیار شوند و

در رستخیز

در رستخیز

در رستخیز

باران

بارانهای نافع و زیاده شدن اسب و دریا نهاده **در رستخیز** مستحق و اصلاح  
 اهل این بین و انقضای و کشت و آمدن کشتیا و سیح جزایری و بار خنک در سواحل  
 مستعد و تاریکلی هوا و دریاچ کار خنجره و بازگامانی و تبرکی شوام و تبرکی  
 با نلدها و خواندن اشعار و حکایات و شبکی حال زمان و احصای حدود طلب  
 در وقت مردم و بعد و آمدن با دهم و در با و یعیب اگر عطار رستخیز بود ملاک  
 عیش و پارسی و مردم و کشت رطوبات و زیاده و بیه و اگر رستخیز بود و  
 انبار بود و توسط بارندگی و دریاچ ستاره و **در آن رستخیز بود** دلالت کند بر  
 ارتفاع بخارات و اسرار و کدورت هوا و افتادن ارجاع و دفن و حال  
 سافران و در ماندن جاسوسان و آمدن باران و دریاچ خاره و فساد اطفال  
 و کشتن و خنقی و توقف سافران و رسولانی و انقضای و کشت ارجاع  
 تیزی با باران و سرد و خنجره و فروخت و موت کودکان و زمان و اگر عطار  
 مستحق بود و اهل رقه و موصول با مردم نورستانی و اموال نزاع و جدالی ناسند  
 باران و باد باشد و اگر رستخیز باشد نیم در طوبی بود و ظهور یکی از اعدا  
 اثنی و اگر **در رست بود** دلالت کند بر وقوع قضایای شرعی و اصلاح و آفت  
 البین و حدود و اسطر و افت و وقوع قضایا و رسیدن سافران و تبرکی  
 هوا و دعویها و کشتن و مردم و انتقالی و انقلاب حال زندگان و حرکت شایع  
 در وقت قضایا و ان و در با و ساختن شدن کارهای شرعی و خلاصی مجوسان از  
 حبس قضایا و انقلاب حال سادات و علما و ساری کودکان و تبرکی  
 و زیاده شدن جاه و زور و اگر عطار رستخیز بود و در سبب باران و در دور  
 طرف مشرق و نقصانی آنها و اگر رستخیز بود و مرغانی بسیار شوند و

در رستخیز

در رستخیز

در رستخیز

در رستخیز











ش اول  
ش اول  
ش اول  
ش اول  
ش اول

و در هیچ باره **الذلیل** دلالت کند بر میل پیران و فاعلهای قیوم  
بعد از آنکه درین طریقی باید که کثرت عقد و تفاوت و بیج و ادب و بودن دور  
و کثرت در میان اهل خیرستان و احسان و خوشحالی اهل صلاح و حیای و سبکی  
و خفا و ارزانی و اصلاح و غیره و کثرت کارها در وقت بیست و دو و رواج بار بار  
و در اهل خیر و علم و کثرت سرما و برکت و جلید فاحه که نظر از بر و ج بار بار  
باشد **و تفسیر** دلالت کند بر میل حال زنانه و اهل طرب و رونق و عروسیها  
و سوزنا و زینها و نکاحها در رستاق و سوانقت از رواج و وقت مردم شوق و سال  
خود و خوشحالی ایشان و در حق ایشان شک و کثرت و کثرت و ارزانی فتنه  
البت نسبت و زینت و اتفاق و ساحتی زنانه باشد پیران و امانت بازگشت  
و عزت اهل طرب و اصحاب سزا میروند و حکم برادرین نظر شد بجهت تلبیس بود  
**تفسیر** دلالت کند بر قوت کارها و نوشتن عهد نامه و  
رونق کارها اهل سوانق و ظاهر سخنان محال و مزور و بیج اهل ملک و عسید و  
کارها و تغییر هوا و سرد و ناز و کثرت و اختلاف رواج عاصه و کثرت  
عوارض مکرر و فرج و نذا و کثرت و اهل حرفه و نوشتن سکوک و قیامات  
و سبب یاری اشغال و اعمال و کمال و رسیدن اخبار **و تفسیر** دلالت  
کند بر الفت بزرگان و در پیران و دنا و بین و جستن با دنا و رسیدن صلها  
و در سال نامه و فرج علما و عدول اصحاب انعام و حرف و رواج باز  
کتاب و دیده و رسیدن اخبار و تنوع و سرد و حرف و وقت **و تفسیر**  
دلالت کند بر حرکت و سبب و سبب و ارسال نامه و کثرت از اطراف و  
جواب و زینت مردم و تحقیق اخبار و کثرت ایش کارها و سبب از تدرع و حرف  
و تغییر بقای و بیج برده و سلاستی بزرگان و کثرت و کثرت و بودن اراجیف

ش اول  
ش اول  
ش اول  
ش اول  
ش اول

و سر و در وقت **تفسیر** دلالت کند بر خوشی زمان و شوق  
و غنای میان فرزندان و پیران و تغییر هوا و سبکی حال شایخ و اهل سحر و سحر  
و وقت حال حیا و انعامات و زراعت و وقت حال خاندانهای قیوم و بود  
سرما فاحه که در هیچ باره اتفاق افتد و شواهد و فراین نیز موجود بود **و تفسیر**  
**تفسیر** دلالت کند بر رونق شایخ و دنا و بین و صلح میان مردم و دنا  
کارها از رواج و سعادت حال پیران و کثرت و زراعت و حسیان و اهل طرب  
**و تفسیر** دلالت بر اتفاق از رواج و سوانقت فرزندان و پیران  
و رونق بزرگان و حسیان و رسیدن سافران و تغییر هوا **و تفسیر**  
**تفسیر** دلالت کند بر قوت ارباب سلاح و توفیق اهل مشر و فتنه و  
مصلحت پیران اسرا و نذا و زینت و رونق و اهل سبکی و کثرت و سبب  
و ظهور و رونق و رونق و رونق و رونق و رونق و رونق و رونق و رونق  
هوا و در وقت و کثرت و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
نصاب از اسرا و توفیق با کانی و سبب پیران و کثرت و رونق و توفیق و توفیق  
و رعایا و فرج ایشان **و تفسیر** دلالت کند بر سورت میان افراد  
و زرا و نوازش ایشان این طایفه از بزرگان و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
القضا و کم شدن اسرا و در وقت و کثرت و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
و غنای سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
اسلامیان هر کافران و وضع طرف و حج و عسب و عسب و عسب و عسب و عسب  
باز ایشان و قیمت هر کانی و نوازش و نوازش و نوازش و نوازش و نوازش  
سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
طریق و زینت و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب









حال مستحق شواخ و طرق و نیزه بار سلاح و در این برده و شکر و شقی  
 اهل فضل و عدالتی که از این طریق و با یک شکر و از یک کاتب ایشان بهجا و شکی به  
**از تفسیر** دلالته که بر حقیقت اهل ایمان و احراز سپاهیان و  
 رونق صنایع خاصه انشکافان و در رواج باز با سپاهیان و سپاهیان اهل سپاه  
 و لشکران و سلاطین اهل کجایان و اعدای کاروانها و رونق دار الضرب و قوتها  
 و بدنامی که از اهل فضل یا اهل علم و با دانی که تند و قوت حال شریف و در غیر  
 شدن الت حرب و رعیت مردم و نیزه شکی سلاح و اسوختن صنایع و شقی  
 غرضات و حروب **از تفسیر** دلالته که بر قوت طراران و کسبه و  
 و در دانی و دانی محض و بعدی عامه مردمان از هر نوع و رعیت و بر کافان و  
 تواریخ و سیر و شنیدن و دستان و حکایات و در کتاب مردم و سحر و  
 و خرافات اهل صلا و سخی که از آن از روی و غلب و شعله **دلالته**  
**تفسیر** دلالته که مردم و شکر است بر طایع مردم و حرکت و حرکت  
 و خوشحالی و فرح و در روز و او با شکر و شکر و سوار و در کاف و شقی  
 انواع سلاح و ضلایح و سوسان و مناکحت و موصلت و جزایات و سولان  
 و یکان و دیر و جاسوسی و در شکی اهل سلاح و بار عایا **از تفسیر** دلالته  
 کند بر شادی و جباران و اهل تقص و ناز و کردن عامه مردم و سوا و شقی  
 تدریس و انتفاع و عایا و منافع و شکر و شقی و شقی و شقی و شقی  
 تا کردن عایا و خود **از تفسیر** دلالته که مردم و سوا و شقی و شقی  
 سپاهیان و انتفاع و رونق و دانی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 سایر محرمات و در شقی عامه و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 ناخشن و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی

دعای

سلاح

دعای

تفسیر

دعای

سلاح

سلاح

دلالته که بر عدل و یک بار رعیت و عوام و رعیت و رعیت و رعیت  
 و در شقی میان و در و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 از بارش و از کاف و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
**از تفسیر** دلالته که بر حصول حاجات از کاف و شقی و شقی و شقی و شقی  
 و بار عایا و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 تواریخ و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 قوت و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 حاجیان و در دانی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 دلالته که بر قوت ارباب و دانی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 خرد و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 رشتن و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 و حد و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 یافتن و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 شدن و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 حال و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 اخبار و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 عزت و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 رشتن و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 ماران و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی  
 در مردم و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی و شقی

دعای

سلاح

دعای

دعای

سلاح

سلاح

دعای











نست نیز از سادات و صد درو عا و مضافات و خلافت میان  
پادشاه و اعیان و اشرف پادشاه تو انکار و شدت و قتل و غصب و  
ظهور عداوتها و خصومتها و دشمنی و عذر و حق بزرگان و مصادره و  
تصادف و حال صرافان و صرغیان و قلب شدن نفوذ و بدی سرخها و  
سبیل مضافات و اهل نقاب و حکم ناحق و بدگشت مهر و اسبابها و مصادره  
اطهر و اگر در **تغایر** باشد دلالت کند بر خوف ملوک از یوسفانی غیا  
و کافه علوم الناس و اسبابها و در میان بزرگان و وقوع منازعت و مخالفت  
و دشمنی و بجای آمدن و صاحبان عالم و ارباب تدبیر و غلبه کردن بر جوانان  
و بسیاری حکام و حکوم و دیگر اسباب و روزیهای صریح از لشکر و اهل نقاب و  
رضایان خاصه در ملازمتی و دفع و دفع و سر میانی و پادشاهان و بدیدار و آن  
کسانی و زبانی و اهل دنیاگاه و اشرف و دولت بزرگستان و ظهور فساد  
و مصادره و زنا و قتل و غلبه کردن کفار و مصادره تو انکار و تشویق و جانی  
و در اسرار مردم و زناخت چاهها و چرخ خیزش و بدیدار و محاصره شدن تعلیم  
و تعلیم و اگر در **تغایر** باشد دلالت کند بر گشت حرب و غلبه کردن نند  
از اطلسان طریق و در حال تجارت و نگین رسیدن بخاطر و عام از پادشاه  
و حرکت جود و عساکر و خوف رسیدن با کابو و زنا و تدبیر و اسبابها و احکام  
و روزی و قتل و غایب و دشمنی و در میان و ملازمی سادات و مضافات و غضب  
بزرگان و بر تو و در و با شرف و افت اسرار و خروج و بدیدار و چاه و کانی و برضایان  
و گرفتار شدن خوارج و جلای مردم از اسکان و ملاطفت و از برای پیرو و  
میو و احد و سرت و قتل و حرکت و اسبابها و اهل صلاح از حرکت و برضایان  
چندت و برضایان کابو و قتل از ناصیه شرق و در اسرار کسوف و در دشمنی

**تشریح و مناقشه در حق تعالی** دلالت کند بر تعجب پادشاه بر درستی یا یکی  
 معارف و مصارف و توانگران و نامدیده علما و صدور و سبل و حقیقت نقصانات  
 و جبریت اکابر و اشراف و مغروران را بباب مناسب و تبدیل و تغییر و دایره  
 القضاء و تقاضات و نرخ طعام و نف و دارالضرب و خواست و طلبان  
 ضرابان و نظم در صورت عدل و ظلم و خجاستها و طلب اسرار اکابر و سبل  
 حیوانات و کربانی و کرمی و در وقت و بهاری از مصرف و زحمت اشکال و  
**اگر تعجب** دلالت کند بر اندوه و زرا و علما و اعیان و خواست و از  
 معلوم شود و جبریت این طایفه و مجتهد بودن از اجباب پادشاه و یکی  
 طعام و تقاضات و نرخ و نف و نفوذ و کرمی و در وقت و بهوب و یارح  
 عاصف و سوس یکی از معارف و شتیغ مردم در حق عدل و از رانی طعام  
 و ضعف حال علما و اشراف و مشغول اهل صلاح بکار دینی و اشکال و زحمت  
 ستم دانستن و هکات مردم بداری اهل دیوان و **اگر تعجب** پادشاه و  
 کند بر وقت غلط و خصوصت نقضا و اهل شیع و علما و بباب حدیث غیب  
 و کرمی و غلط و ارباب ضابط برین طریق و خصوصت بسبب  
 و بحث و مناظره در خصوص سلاطین و حکام و کثمت بر اهل فضل و ارباب  
 تقوی و مجاهد و درین و غریب و تشویه و فقر و کثمت و کرمی و  
 در وقت و خجاست اهل دارالقضا و کرمی و در استن سحقات ناحق  
 و در وقت و قوت یکی از ناد و ده صفا و ارسال و ارسال میان فرمان  
 و مان و باراده ناخ و زنا ساز کاری **تشریح و مناقشه در حق تعالی**  
 کند بر اشکال و ناد و در وقت علما و اهل دین و ارباب شریعت و بهوب و طریق  
 و زینت و سیر و کثمت و طلب حقوق و مشرب و فاسد شدن و از پادشاه

















و الاشراف لا اعطوا و کذا در اشراف قبیل المضارب است با تصرف و سعادت  
 بود و بعضی از حکام هر یک را با این که اگر کسی با کسی شمشیر کرده اند چنانکه  
 گویند چنانچه در اشراف چون سنگ است که در آتش با به باره شود و شتری چون  
 نعل که بگذارد و در خشت از لفظا بهر شود و هر چه چون کسی که با به و در بال و برین  
 و نیز چون سبائی که بهر دو سینه است و در عطار چون افکشی که از خسته کرد  
 و با صلی خود را بهر شود و افکشی ضعیف کرد و در شتر چون غرقه سطل که بگذارد  
 و بیشتر خشت سطل و در شتر باطل کرد و گویند هر کوب که بکوبد که خشت سطل  
 حضرت بدان که گویند نیز رسیده اند امر اهل عاریه سیر که سرایت کند در آباد  
 صحیح بر اسطر قریب **اشراف محل مضارب** اشراف اشراف محل مخصوص  
 ماه نبات بلکه تا سال یکشده و سلطان الحقیقی در کتب سینه میفرماید  
 که اشراف محل مضارب دلیل است بر ناخوشی یا دشمنان و افت مبالغ و نکبت  
 اگر باب بیونماست قدیمه در اضطراب ملک و جوهر پیدای کردن کار داران  
 و ناخوشی اهل جبال و قلاع و مدیران عهدین عثمایی مزمنه و غریب و ذراعت  
 باطل شدن رسوم حسنه و نایافت شدن طعام و تغییر هوا و سیاه **اشراف**  
**محل مضارب** اولی و لا است بر نکبت ملوک سطلین مفرق در اقلیم اول چهارم  
 و قتل نیست بزرگان و زمان و فتنه در اضطراب احوال خاندانهای بدیم  
 و اهل ذراعت و بهاریهای در از گش خشکی هوا و نقصان معادن و فتنه  
 یکی از سطلین یا اگر بر و افت شکوه و قطع طرق دشمن بزرگان و سختی رسیدن  
 از مردم سطل و فتنه اهل شایع و فزونی طعام و شراب و برون شدن و اشوب  
 و ظهور کارهای عظیم مشکلی و بر سر و در وقت اگر مشغول با بهر با ناظر  
 بود و فزونی طعام و شراب و خشکی هوا و نقصان نباتات و نکبت مردم شریف

مل

محل مضارب

و بود و انعام اگر سرخی انجام باشد یا با خور بود و در خلافت شکریان و حرکت ایشان  
 و موت حیوانات و فساد و اشراف است با اهل سلاح و غلبه شدن و فتنه  
 و نقصان معادن و بعدی هوا اگر زهره انجام بود و بهاری و موت زنان باشد  
 و بارندگی و سرما بود و در وقت و ک و درین و اگر عطار انجام بود  
 و سختی است با بهر علم باشد و اهل ایران و تجار و ارباب خسرو را ناظر بر  
 و حشرات الارض غلبه و طغیان کنند و حیوانات و فتنه با بهر رسیده و اندوه  
 کاران و بدینسان گویا باشد و تغییر هوا و سرما و غم و درنت اگر شتر انجام بود  
 ناظر بر است و در حالی و فتنه که عمار بود و وقت طعام و زحمت زمان و ناظر بر  
 شکوه در وقت و گرفتاری بیون و جابسی **محل مضارب** چنانکه  
 رالات که در فتنه و حال ملوک سطلین در جانب جنوبی شرقی زمین خسرا  
 سان و نباتات و مالکات و بهاری و خلافت و در باب و بهر حال  
 اهل ذراع و حرث و کشت و زران و سرما و تغییر هوا و بر سر و باران و درینسان  
 و موت بزرگان و شکلی طعام و نباتی حال اهل سلاح و بهاری و نقصان  
 اموال خسرا یا و جوهر حسنه از فتنه یا فتنه و در و کلا و سحر زنان اگر بیشتر زکات  
 باشد یا ناظر باشد و جوهر حسنه از فتنه یا فتنه و در و کلا و سحر زنان اگر بیشتر زکات  
 بیون سطل است و ناظر و فتنه و کشت و بهر و سطل که در و خا که در و خا که در  
 سطل باشد اگر سرخی انجام بود یا ناظر باشد و در خشکی هوا و فتنه و اطمینان  
 و برون شدن و خرابی فتنه و فتنه و خرابی فتنه و خرابی فتنه و خرابی فتنه  
 و اسکان و زلزله بود و سطل که در و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه  
 اگر زهره یا او بود و سطلین و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه  
 و سطل که در و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه

محل مضارب





و سادات و اشراف و مردمان بزرگ و مرکب انجمنها و توان کران و  
اعتدال و احوال یافت شدن شیرینها و عزت و جلال و کثرت  
اهل دروغ و دیانت و تعویق در کارهای خیر و بهر نفی مدارس **اصطلاح شریف**  
**در شرف** دلالت کند بر بخت حال ملک و سلطانین خاصه در شرق و  
ترتیب خراسان و ملکیت و عزت و قضاة و قتلها و اهلانی و عزت و نفوذ و رضا  
ساختن و به اعتدال انجمن و اشراف و خصوصیت با ذکر خیر و عزت  
و تعلق یکی از بزرگان و دوا و عدل و فراخی طعام و تعین و بهر احوال  
و فقها و قوت کرمان در وقت و یکی نموده و در وقت غم و بدی حال  
و دوا و اگر از خیر انجمن باشد یا ناظر باشد و قتلها و خیر باشد  
شود خاصه در جانب شرق و دوا و خراسان و غنیمت و قتل در مرکز کای  
و عزت و است و ملک بزرگان و قضا و معادن و بهر نفی از اشراف  
اگر از بهر انجمن بود اعتدال و بهر احوال و بهر احوال و بهر احوال  
بزرگان و اهل طرب و از دانی باشد اگر عطار و انجمن بود و بزرگان و  
تجاسان و استور و عطر باشد و دلالت و بزرگان و اهل دیوان و مجادل و کفکی  
بازاربان و بسیار و دانی باشد و بهر احوال و عطار و بهر احوال و بهر احوال  
یا بهر و سکون و عطر و بزرگان و اگر از بهر انجمن بود یا ناظر باشد و بهر احوال  
باشد و بهر احوال و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
بود **اصطلاح شریف** دلالت کند بر بخت حال ملک و سلطانین خاصه در شرق و  
دانشان و عدل نمودن و یکی که بزرگان و اهل دروغ و قتلها و بزرگان و بزرگان  
غری شود و فراخی طعام و بهر احوال و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
مهاجرت و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان

در شرف

در شرف

و در خراسان و فتنه خیز و گرانی و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
اگر از بهر انجمن بود یا ناظر بود یا و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
به احوال و بهر احوال و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
بود و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
زمان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
سخت و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
از اجب باشد و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
بدی حال و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
حیوانات بود **اصطلاح شریف** دلالت کند بر بخت حال  
بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
و طاعات و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
به احوال و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
است و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
برق و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
طاهر کرد و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
یا بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
هنگامها و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
تعین و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان

در شرف

اگر عطا در اینجا بود با دانی سخت در و رونق دار العزب بود و تعلق اسالی  
 خلائق و خصوصیت مردم و تیزی بار بار و رونق اهل مقل و حکما و در بیان و  
 حدت فقها اگر قضا اینجا بود با ناظر بود و بار بار باشد در وقت و سیرت  
 نیکو بود و صحت مردم باشد و عوام را حالت رسد و بدی حال سا فران بود  
 مسدود رسد و طرق و شوارع **احترق می شود** دلالت کند بر  
 اندوه و غم و اعیان و توانگران و زیاده و حیوانات الی و سبکی حال ملوک جانب  
 شمال و اعتدالی بود و سلاستی سا فران و دیر و بسیاری ارباب و فراخی مبدت خلائق  
 و رونق کردن مردم و سفل و مرکب فقها و مشایخ و بارانها در وقت و کثرت الطهره  
 اشتر و مهربانی مردم با یکدیگر و حرکت سپاه و یافتن عوایض و دراری و لالی  
 و کثرت مباحه برای مختلف و بدی حال حیوانات الی و سبکی نباتات اگر قریب  
 اینجا بود با ناظر باشد بد و رنشد و اسب بود در جانب شمال و کمرانی سرخ  
 و سوت اکابر اگر سرخ اینجا بود با ناظر بود و در حرب و خون ریختن بود و غرق  
 سفایح و حرکت عساکر بقصد تاخت و تهب و غارت اکثر در جانب شرق  
 و طرف خراسان و غنیمت و شرف و در خراج بزرگان و عزت الت حرب  
 و نقصان آنها و مساجد حیوانات الی اگر زهره اینجا بود بسیاری ارباب باشد و  
 کثرت باران و اندازی جواهر الی و ارتفاع ابر برای سیره و سربا در وقت و  
 بیماری زمان و کودکان باشد اگر عطا در اینجا بود و تیزی بار بار باشد و رونق  
 عمل و کثرت خیرات و فراخی و لذزائی و توزیع و ملکی و بدن توانمن  
 و بسیاری سیج بود و آیدن کشتیا و بارندگی در وقت و تهب هوا اگر قریب  
 با ناظر بود و سیدهای غریب رود در وقت و سبکی نباتات و تعبیل مسافران  
 و آمدن ایشان از سفر و خصوصیت عامه **احترق می شود** **در وقت سیج**

در وقت سیج

سطلان

سلطان الحقیق فی المله و الدین در کتب سفیه الاحکام آورده که احتراق  
 سرخ مطلقا دلالت بر نایبها و حد و شفقها و ستر است و در آن و  
 بدیدار شدن دشمنان یا دشمن و منافق و مخالفت با دشمنان یا یکدیگر کشته  
 شدن سپاهیان و گریه بر او و جستن با دانی سیم در بارها و افراختن پرچمها  
 و شورش بر بلاد عراق و خراسان و اکثر اقالیم چهارم و اندازن غارت و تاراج  
 و اراضی عاده و مرکب **احترق می شود** **در وقت سیج** دلالت کند بر غنیمت  
 و شرفی بزرگ و ملوک و سلاطین و اندازن محاربه و تعلق در جانب شرق و غلبه  
 سیم و چهارم و کثرت اکابر و قتلای نهانی و مخالفت لشکریان و حرکت جواهرات  
 خاصه که کشته و سیر و اسب باشد و جواهر و دشت شبنم و فشا و دلازه شب  
 و زهرین سیم و رونق و مواضع مستعد و بیماری اطفال و خشم ملوک بر رعایا  
 و اگر زحل اینجا بود با ناظر باشد و مرکب یکی از معارف بود و کثرت جرم ظلم  
 و سلاطین اگر شتر اینجا بود با ناظر باشد افت اکابر و معارف باشد که  
 زهره اینجا بود و حد و تاراج و فراخی طعام بود و استفاط اجنه و بیماری زمان  
 و فرج بزرگان و اعتدالی بود اگر عطا در اینجا بود و رونق و سیرت و حد و شرف  
 انشی خصوصیت احتراق و رخا شرم بود اگر قریب اینجا بود با ناظر بود و سیرت و است  
 تاکید امر نیکو که سیج در آب و جواهر و زدن و راهم و تیزی بار بار سیج  
 و سیر و سیر و جوب رواج عاصف و در وقت و در وقت و تهب و تهب و احراق  
 مواضع اگر قریب در اینجا بود با ناظر باشد بر ملاط عامه باشد و شورش مسافرا  
 و قطع طرف و غرق سفاین و اندوه و خوف حیالی و حد و تاراج و تاراج  
 و تهب و سیج است و تهب و **احترق می شود** **در وقت سیج** دلالت کند بر کثرت طعم  
 و اکابر در جانب جنوب و اندازن قتلای و در وقت قوی در مقامات نهانی

در وقت سیج

در وقت سیج





بر وقت پس اگر میان این زمان و پیش گذشتن درجه فاصل باشد حکم  
 بکثرت هم باران بود اگر کسی درجه تمام زمان را بدقت باران باشد **احراق**  
**نهر در شش ماه** دلالت کند بر طلال بهاری زمان و مطربانی و خا و طانی و  
 فتنه و قسط و تسوئیل در طرف مشرق و ایدیم چشم و بلادی که منسوب بنور و شب  
 و ظهور است نکاحهای پر خفت و غنیمت یعنی از طبرسات به آنجا نذر را در او  
 و خط باشد و اعتدال هوا و عشرت و نشاط میان سلاطین و حکام و خطاب  
 نمودن با خادمان و چارای و شیرکان از صفا و نظارت هوا اگر فصل آنجا بود  
 با ناظر باشد بر وسعت رهروان و شکلی هوا و ملک شخصی نامی و اندوه پیران اگر  
 مشغول آنجا بود با ناظر باشد با و کثرت نعمت باشد و سلاطین حیوانات بود و  
 باد و ای معتدل بود اگر مرغ آنجا بود با ناظر باشد با و استوب خیز و پیرهای  
 دومی و اوراق در آنجا و اصلاح اگر عطر در آنجا بود و امیر باشد و شایع  
 گردد و قهقهه و قوغ و ایدیم و کثرت بهار و کارخانههای شکر باقی نقشها بنده شود  
 سر و در وقت و نقصان بارندگی بود و هیچ جواهر و دوا سبب آنجا بود یا  
 ناظر با اختلاف هوا و سرما و گرم بود در وقت و زرد و سبزی و اندوه عامه  
**احراق نهر در شش ماه** دلالت کند بر بروج زمان و خراج سرایان و  
 اصحاب طرب و نیت و نباتات و حیوانات سم شکافنده و باران نوری  
 و ارزانی لباس و نشانی و تقاضا و ترنما و جنوب و اقلیم چشم و فاسد شکم  
 در وقت و ایت بروج و کثرت نکاحها و چارای اطفال و بروج کا و کرم فتنه  
 و کثرت سرما و ایدیم و نفع سخاوت در وقت و جور و ستم و تاراج در بعضی  
 مواضع و اشکار آتشیدن شوق و ظهور بی باکی زمان و زبانه شدن با کثرت  
 و سبب این اگر فصل آنجا بود با ناظر باشد با و غلبه تابا شود و حیوانات را

در شش ماه

در شش ماه

افت و صمد و سرمای خشک باشد اگر شش ماهی باشد با ناظر بود بدو اندوه  
 سوزان و ترکان باشد و اعتدالی هوا اگر مرغ آنجا بود با ناظر باشد با و مخالفت  
 انداز بود و ایت زمان و کودکان اگر عطر در آنجا بود با و جیف و تسوئیل بود  
 و حد و شمر باشد و فتنه به چارای و حیوانات سم شکافنده و تقاضا و ترنما  
 تغییر و تبدیلی حال عامه و اهل بازاری اگر شش ماهی بود با ناظر بود بدو باران بسیار  
 ایدیم سرما و در وقت و کثرت و فراقی اطفال بود **احراق نهر در شش ماه**  
 دلالت کند بر بروج خدایان و خدم و پسران و در جانب مغرب و ایدیم چشم و  
 فساد و بیزه و بارانی خوش و بسیار سرمای از حقت و تفرقه زمان و فساد  
 برده و کثرت شکست بر غنیمت و فساد شدن آلات غنا و وسایل فساد  
 و شکلی سیر و در حقت الی چکه و فساد اینها و سرما و باران اندک در وقت اگر  
 فصل آنجا بود با ناظر بود با و چارای سخت بود و ایت شیار و اندوه بزرگان باشد  
 اگر شش ماهی بود با ناظر باشد بدو نعمت بسیار باشد و نعمت بر آنجا و فساد بود اگر  
 و مرغ آنجا باشد با ناظر باشد بدو خراب و مواضع بود و اسقاط اول و از راه عام و  
 ایت میوه اگر عطر در آنجا بود چارای طلال پذیر باشد و بارانی خوش و نذر و نوری  
 باران بود و هیچ و شری طبرسات با نیت در وقت و فساد و اهل غنا و دوسرا  
 و شرف فانی اگر آنجا بود با ناظر بود بدو باران و کاد و بارانی مخالفت بود و غلبه عوام و کثرت  
 ایدیم سرما و در وقت و رسیدن مسافران و غنای عوام است **احراق**  
**نهر در شش ماه** دلالت کند بر کثرت قباله و تناسل و بروج زمان و حد و  
 باران و ایدیم و جانورانی الی و فساد حال زمان زمانه به چارای کودکان و  
 و ارزانی ترنما و غرق کشتیها از دریاج عاصف و خنجره و سبب آنکه کثرت سلاطین  
 و معارف ملوک و خصوصت ازواج و اشکار افسق و ظهور بی باکی اگر فصل

در شش ماه

در شش ماه



انجا بود یا ناظر بود یا غرق سفایق باشد و کثرت ابرها و خرابی از آن وقت  
 حیوانات بجز و تیرکاهه اگر کشتی انجا باشد یا ناظر بود یا غرق باشد یا کشتی  
 سفید شود و در وقت و وقت بسیار شود و در وقت نگارها در میان بزرگان و سلاطین  
 کشتی اگر مرغ انجا بود یا ناظر باشد یا غرق باشد یا غرق باشد یا غرق باشد یا غرق باشد  
 اگر عطار در با او بود یا غرق باشد یا غرق باشد یا غرق باشد یا غرق باشد یا غرق باشد  
 در شری حرض و جوی و مانند آن اگر کشته او را باشد یا ناظر بود یا غرق باشد یا غرق باشد  
 و خرابی که در کشتی باشد و در شری حرض و جوی و مانند آن اگر کشته او را باشد یا ناظر بود یا غرق باشد  
**شکست اربع** محقق اعظم نصر المذله الدین در کتاب سبب سبب یا دیگر استحقاق  
 عطار در سلاطین است که بر تیرکاهه کتاب و در میان و ناظر باشد یا غرق باشد  
 و غرق باشد یا غرق باشد یا غرق باشد یا غرق باشد یا غرق باشد یا غرق باشد  
 برونقی در این و در زمان و در زمان و در زمان و در زمان و در زمان و در زمان  
 و چارگی که در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 دلالت کند بر ضعف حال عطار و در باب و در این و در کشتی و تیرکاهه  
 از معارف و در شری حرض و جوی و مانند آن اگر کشته او را باشد یا ناظر بود یا غرق باشد  
 و کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 در طرف مشرق و چارگی و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 سرحدات و مانند سبب و در این و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 اگر کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 حقیق بود اگر کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 پایانی باشد و خرابی و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 بدو خوف و خطر است و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه

در شرف اربع

بود چارگی از آن و سطران باشد و کب در باران باشد اگر کشته او را باشد  
 یا ناظر بود یا غرق باشد و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 الس و بیج و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 کند بر تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 قواضی و غلت در در و آب و چارگی و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 و خرابی و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 حالی اطباء و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 اگر کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 زلزله سبب که در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 عالی را شکست و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 ابراب و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 و استحقاق و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 و کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 در وقت و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 اخبار و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 دلالت کند بر قوت و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 کار کجا و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 و حرارت و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه  
 و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه و در کشتی و تیرکاهه

در شرف اربع

در شرف اربع

ج







از آن که در او گرفته سفر با او بود با ناظر دولت و اخبار ملکه و قوی و  
 افت مثل بجهت و گمانی و تباها میوه داشت سر درختی را با خفاست بود  
**احکام صلح و بیعت** دلالت کند بر غنیمت هوا و موت یکی از سلاطین  
 و هلاک گشتی از اجماع رسیدن شرع بر مردم خاصه در مصلحت و حیال آن حدود و  
 طرف شمال و سمت اطفال و سقوط اجساد و گشت امراض در زمان و  
 کوهکان و دشت و حال کتاب و هلاک یکی از بزرگان و نهی از اختصار و حسن  
 حال بخیر بسیار و اعلی سال و بعضی در او افتاد و گشت شرارت و در صلح  
 و تیرا بدیده بود و اگر گشت با او بود با ناظر دولت و گشت جاری باشد  
 در زمان و کوهکان لیکن سلاطین بر شیشه اگر صریح با او باشد با ناظر  
 بدو سرگشته میری یا و زبیری بزرگ باشد و تباها حال خلافت و گمان سخت  
 و در قیام فوت و موت و اگر زهره با او بود و زانی معاش مردم بود و زانی  
 زنیها خاصه آنچه بیکل و شرارت و فرشته و بسیاری میوه باشد و اگر غلط  
 با او بود بسیاری آنها و بسوب ریاح با او باشد و شکل حال غفلت و با نذر  
 گمان بود و حسن اوقات کتاب بود و اصحاب اوقات بسیار و اعلی  
 سال ما در او احوال ایشان تفاوت کند و بدی اید و اسکان نذر  
 بود اگر احکام در بیت رایج باشد و اگر سفر با او بود با ناظر دولت احوال با نذر  
 و با نذر با نذر بود و بسوبه با نذر اید و با نذر باشد و در صورت برق بود  
**صلح و بیعت** دلالت کند بر توبه و حربه میان ملوک و فرماندهان  
 و امراض شدیده و بسیاری زمان و قدران استقامت و مرکب با نذر  
 جانب مغرب و گشت اعدا و تفرقه خلافت از مسکن و اوطان و مرکب شلیخ  
 و اهل حیال و حدود و غیره و اسطر در گشت از زمان و مسعود شدن و احوال

در

در

اضافه

و قیام در شرف و خط و تنگی و گشتی و صلاح حال سلاطین و زور و با قیام  
 گشت غریب و ترک استقامت ایشان و حدوث امراض و هلاک و اگر گشت  
 انجا بود با ناظر باشد بدو حال ملوک و اگر بود با قیام نیکو بود و سال بر شرف  
 بسیار که میوه کند و در غله بسیار بود و در تجارت و کسب راحت و برکت  
 باشد و اگر صریح انجا بود با ناظر بود و اهل با نذر و انذار سخت و شدت  
 رسد و حال غم و ترک مردم کوهستان بدو گشت و در زمان و اعدا و ان مضطرب  
 گردند و اختیارات شوند و اگر زهره و غلط را انجا باشد مردم را در و پیکار  
 های ملوک پیش اید و عرب را سختیها رسد و در میان مردم غم و غم و غم  
 و بسیاری حارث کرد و اگر غلط و سفر با او باشد و از زهره پیکار  
 و مرکب بسیار بود و با نذر وقت مردم سفر را غم زنده و ایشان اضطرار  
 و امانت نذر گمان نمایند و اگر گشت با او بود با ناظر بود و از غفلت حال جنگ  
 بود و زهره سلاطین بدو زمان بسیار بود و با نذر شرارت قتل و  
**جریده استقامت و صلح و بیعت** دلالت کند بر گشت حروب میان  
 ملوک و سلاطین خاصه در جانب مغرب و از زانی اسلحه و بسیاری  
 کیکه پشته و بسیار مردم در ملوک هوا را بدن با نذر و موت بزرگ  
 در مغرب و ضیق احوال مردم و حدوث امراض شدیده و خروج اعدا  
 در جبال و اقلیقا باشد و در زمان و عرب و غم و احوال بزرگان  
 و سرداران ایشان و از زانی و سوداگران و تنگی و سختی در زمین و غم  
 انحصار در زمان و گمانی سر زها و بسیاری نکر با نذر شد و زانی و  
 و اگر گشتی با او بود و غلط با ناظر بود و نیکو مخالف بدو پیکار کنند و  
 مردم را و موت نمایند با نذر زهره و زور و مسعود شوند و لیکن این قضیه

در











و در جمل و عمارات بنمود و رباط و فوج دشمنی از جانب مغرب به سبب رباط  
و فراغت سگانی از سینه و بعضی از توانی مشرق و کثرت میاه و بسیاری از  
و نظریه باورش و بر اعدای خارجی و اهل بلخ و مغربی و ولایت افغان  
و اگر زصل با او یا ناظر یا تو در ولایت خراسان جاری شود و دشمنی از  
طرف مغرب خبری کند که در ولایت باورش و رباط و اهل مدینه باطل  
کرد و اگر خبری با او بود یا ناظر یا تو در ولایت سمرقانی است ظهور با بدو  
در ناچیت مغرب خبری غرض که سینه سمرقانی و عطار یا تو در ولایت و اگر  
زهره با وی بود با ولایت سخت و زور و اگر عطار را با وی بود با ولایت و اهل  
کتاب و ارباب ادب را اندیشه و فکر دست و پا در ولایت و اهل مدینه با ناظر  
با و نسکی جهات اهل خراسان و در سینه باشد و کار مردم بصلاح بخیر شود  
و بعضی گویند بدی حال اهل خراسان بود **احزاب مشرقی در ولایت**  
کند و کثرت خشرات الارض و امکانی ملخ و خشک هوا و مردم سختی جان  
القدر و تغییر و سفارش و کثرت خبر و بارانها بار و بادشاه عراق را  
خوف عارض کرد و عطار با او مردم بدیدار و بسیار ضاره ظاهر کردند  
و مردم بدفع ایشان مشغول نمایند و چنانچه رسد و دو آب سبلات  
باشند و خبر گانی را سفر دست و پا در ولایت با او بود یا ناظر یا بدو باورش  
یا یکی از اعیان دولت را امت رسد یا در ولایت باطل و عراق عرب  
و اگر خبری با او بود خوشی بود باشد و اخبار خوشی رسد و رعیت را خوف  
و بیم باشد و اهل دین و ارباب دین را نصیحتی حالی زنای و اگر عطار  
با او باشد رسولانی و پیکانی بسیار باشند و خبرهای خوشی آورند و ظاهر  
در ولایت باطل و عراق عرب و اگر کثرت با او باشد یا ناظر یا و طاعت

در

باب دوم

باب دوم در احزاب  
و در جمل و عمارات بنمود و رباط و فوج دشمنی از جانب مغرب به سبب رباط  
و فراغت سگانی از سینه و بعضی از توانی مشرق و کثرت میاه و بسیاری از  
و نظریه باورش و بر اعدای خارجی و اهل بلخ و مغربی و ولایت افغان  
و اگر زصل با او یا ناظر یا تو در ولایت خراسان جاری شود و دشمنی از  
طرف مغرب خبری کند که در ولایت باورش و رباط و اهل مدینه باطل  
کرد و اگر خبری با او بود یا ناظر یا تو در ولایت سمرقانی است ظهور با بدو  
در ناچیت مغرب خبری غرض که سینه سمرقانی و عطار یا تو در ولایت و اگر  
زهره با وی بود با ولایت سخت و زور و اگر عطار را با وی بود با ولایت و اهل  
کتاب و ارباب ادب را اندیشه و فکر دست و پا در ولایت و اهل مدینه با ناظر  
با و نسکی جهات اهل خراسان و در سینه باشد و کار مردم بصلاح بخیر شود  
و بعضی گویند بدی حال اهل خراسان بود **احزاب مشرقی در ولایت**  
کند و کثرت خشرات الارض و امکانی ملخ و خشک هوا و مردم سختی جان  
القدر و تغییر و سفارش و کثرت خبر و بارانها بار و بادشاه عراق را  
خوف عارض کرد و عطار با او مردم بدیدار و بسیار ضاره ظاهر کردند  
و مردم بدفع ایشان مشغول نمایند و چنانچه رسد و دو آب سبلات  
باشند و خبر گانی را سفر دست و پا در ولایت با او بود یا ناظر یا بدو باورش  
یا یکی از اعیان دولت را امت رسد یا در ولایت باطل و عراق عرب  
و اگر خبری با او بود خوشی بود باشد و اخبار خوشی رسد و رعیت را خوف  
و بیم باشد و اهل دین و ارباب دین را نصیحتی حالی زنای و اگر عطار  
با او باشد رسولانی و پیکانی بسیار باشند و خبرهای خوشی آورند و ظاهر  
در ولایت باطل و عراق عرب و اگر کثرت با او باشد یا ناظر یا و طاعت

در



ف

ظهور یا بد اخلاق مشرقی در سرزمین غربی دلالت کند بر کثرت اراجیف  
و بسیاری که مرگ سو حال تضاده و نقیضه فواید ایشان و جلای وطن  
اکابر و اشراف و مشایخ و بزرگان و غلات و فروع حتی از عاب مشرق و شده  
سرمد و سواضع سرمد و کثرت باران و بسیاری آب و اگر زحل با او بود یا  
با او قریب سرمد خشک و مسوده را چنانست بود و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود و نا  
سازگار با رعایا باشد و سلاطین و حکام از غوغای ایشان از روی و غلات  
کشته و در حالت خروسان چنانست انگیزند و زود باطل شوند و اگر زهره با او بود  
جمع سپهر و با از طرف خراسان چنانست اعداء و دشمنان و اگر عطارد با او بود  
نیکبختی و اهل نعم باشد و چارگای و سوت و قریح یا بد و کی غلات بود و اگر کبریا با او  
بود یا ناظر با او کثرت اراجیف بود و نسا و کشتیها و حد و دشت باران از **افق**  
**مشرقی در سرزمین قوس** دلالت کند بر بسیاری باران و کثرت موت و قوت  
خاصه در میان اهل دین و تقوی و چارگی که از فرماندهان و حکام و در ولایت عارف  
و اگر زحل با او بود یا ناظر با او قریح و غلبه باشد و در زمین عارف و ناخیرانی و کثرت  
و کثرت باران بود و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود و در ولایت فارس و سرزمین  
و از برای و بسیاری باران باشد و اگر مریخ با او بود و اگر زهره با او بود کثرت باران  
باشد و قریح و خورشید و میشت مردم و اگر عطارد با او بود و کی حال اهل اقسام و ذرات  
بود و از برای و کثرت بارندگی و کثرت باران باشد و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود  
خلیفه نقصان کند و اهل سیر نبایست بگویند و بسیاری حواجر باشد و اگرانی غرقه و کثرت  
بود **اخراق مشرقی در سرزمین جد** دلالت کند بر خیر و نیکی حال یعنی از ملوک و رئیس  
اسفارد و قریح و قوت و قوت در میان غلات و تضاده و اکابر و غلات و غلات و غلات  
بود و شدت بر در اراضی خشک و کثرت غلات و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت

الکسان

ف

و

و کثرتانی و نقصان آب چشمه ها و اگر زحل با او بود یا ناظر بود یا جنوب و زود و سوا  
باشد و اگر زهره با او باشد سال فلاح بود و باران بسیار باشد و سال سوسه  
بود و اگر زهره با او باشد سال فلاح بود و باران بسیار باشد و قریح و غلات  
اندک نقصان از کثرت باران باشد و اگر عطارد با او باشد تباهی غل و در هر یک یک  
باشد و کثرت باران و با او چارگی یا سرمد و اراضی مردم شود و اگر کثرت باران بود یا  
ناظر بود و از سرمد چارگی بسیار بود و سوت و موت و کثرت باران و کثرت باران  
دلالت کند بر غلات و اعداء و چنان اعداء بر ملا و ظهور سرمد کثرت باران و کثرت باران  
و نیکی معاملات و مرگ اکابر و اشراف و از برای و خفا و دشمنان و در شام و جنوب  
و طبرستان و تباهی مهمات و زود و سلاطین و شدت بر و کثرت رعد و برق  
و طوبت بود و قوت اعداء و کثرت کشت و از برای و خفا و اگر مریخ با او بود  
یا ناظر با او زمین خفت بر خیزد و بقا نماند و شدت باران و ولایت خراسان باشد  
و کفار در مملکت مردم خروچ کند و اگر زهره با او بود یا ناظر باشد بر دشمنان طغیان بود  
با او باران آید و اگر عطارد با او بود و کثرت باران و سوا و باران خشک  
باشد و دشمنان و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران  
بود و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران  
دلالت کند بر صلاح ملوک و طبیبان و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران  
و خیر غلات و ارتقا غلات و کثرت باران و زود و امان و خیر و کثرت باران  
و خیر و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران  
و خیر و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران  
با اعداء و اگر زحل با او بود یا ناظر با او چارگی و کثرت باران و کثرت باران و کثرت باران  
زی شکت و قوت با ایشان بود و دران سرزمین نسا و کثرت و اگر مریخ با

او بود با ناظر با و در میان مردم چارک و مرکب بسیاری بود و مردم معروف  
 کم نبودند اگر زهره با او بود سال سیاه بود مردم را سستی حاصل شود و از زانی  
 نرخیما و کثرت باران باشد و علل و امراض در زمان بدیدار و اگر عطار را او  
 بود اهل قلم را حال در حد وسط بود و باران اید و اگر کثرت با او بود با ناظر با و بویسته  
 بارانی اید و حال تجارت کم و کثرت و سبکی معاملات و خوشی حیثیت ایشان بود  
**احراق مریخ در برج حمل** ولالت کند زنیان در اسب و بد حال پیران  
 و اهل جبال و غروب و بوی چارهای کم و خشکی خاصه سیرکان و کثرت فتنه و کذب  
 و قلت صدقه و خرد و شدت ریح و سرفت و خسارت لشکران و سیاهان  
 باشد و یکی نواید امراض و طهر و حیرت در هوا و اگر زنی با او بود با ناظر با و بویسته  
 ماران اید و هلاک فقدان یک از اهل قلم باشد یا پیران سال خورده و زنیانی  
 و اگر کثرت با او بود با ناظر با و خراخی و از زانی بود و خسارت بسیار و کثرت  
 نفعت و خوشی پیش مردم باشد و اگر زهره با او بود از زانی نرخیما و کثرت سیاه  
 باشد و بسیار نفعت و سبکی حیثیت و خلافت و موت یکی از خدایان مفضل و اگر  
 عطار را او بود و سرفی در هوا بدیدار و کثرت رعد و برق و بکلی از غلطات  
 ارضی غایب هر که در خانه کبریا در عاشر بود و مرکب کودکان و جوانان حادث  
 گردد و کثرت زکام و تنزل بود و بزرگی از اهل بیتان منور و دو و اگر کثرت با او بود  
 با ناظر با و باران بسیار اید و غروب و غایت فاسد گردد و کدورت هوا و تولد  
 امراض و غرق و غمناقی بود **احراق مریخ در برج ثور** ولالت کند بزرگی  
 بیماری و شدت کجای و خنکی هوا و کثرت ربا و امراض صفراوی خاصه  
 پیران و موت و موت در لشکران و غروب و زنیان بزرگ از اترک و حریق  
 در جبال و حدوث برق و صواعق و هلاک و اسب و سواشی و بسیاری

در بار

در بار

با و نقصان غلات و اگر زنی با او بود با ناظر با و مرکب حیوانات هم شکافند  
 باشد و اگر کثرت با او بود با ناظر با و بیماری چارهایان دست دینار کم  
 تلفت شود و اگر زهره با او بود بیماری زمان بسیار بود آهست بخت نرخیما  
 و اگر عطار را او باشد امراض همگی بسیار بود و خاصه از زنی و یکی و بویسته  
 نرخیما و اگر کثرت با او بود با ناظر با و امراض عسره و عصب عارض مردم  
**احراق مریخ در برج جوزا** ولالت کند بزرگ حیرت هوا و حدوث شدت در  
 و غروب و خشک و ناخوار امراض حاره و مرکب یکی از غلطات از غلظت سینه و هلو و سرف  
 کند بخت ظهور نظم و با اعتبار شرف و اعتبار راجعات و حدوث مرکب غلطات  
 و اگر زنی با او بود با ناظر با و کثرت بر زنیان و امراض صفراوی و زنیان  
 انجیب و مثل این حادث گردد و اگر کثرت با او بود با ناظر با و امراض حاره  
 کثرت عارض مغز و خاصه سیرکان و آنچه بدان ماند و مرکب اصحاب علم و بوی بود  
 و اگر زهره با او بود و شخصی معارف اهل قلم قبیل رسد و بدی احوال زنیان باشد  
 و اگر عطار را او بود امراض کثرت ظهور با و زنیان با کم و غلطات خن و در و  
 خلق و حرمان اعضا عارض گردد و شخصی بزرگ در عراق عرب و با اهل قبیل  
 اید و مال و بضاعت از تلف شود و زنیان سرف و سواشی و کثرت و اگر کثرت با  
 او بود با ناظر با و نرخیما بسیار در میان مردم راید و اغره و ذلیل گردد و اولد  
 غریب شوند و در کلوشایع گردد و بندگان و پیرسانان چار شوند و نظم و ستم  
 بدیدار **احراق مریخ در برج سرطان** ولالت کند بزرگ کربا و مجادله  
 میان مردم و موت و بقی از امراض و حریق در ناحیه شمالی و حدوث جدید  
 و غلطات و بوی ریح و خن و جمع از جانب مغرب آما کث  
 متواتر گردد و اگر زنی با او بود با ناظر با و بوی غلظت و سیاه باشد و یکی از اترک

در بار

در بار

از کمال الناس



رحمت نماید اگر شتر را با او بود یا غنایا بر سر کسب نرگانی و اهل دین و عقی باشد  
 اگر زهره با او بود و چون از ناحیه جنوب بیرون آیند و خلافت یارانش وقت کنند  
 و حد و شکر باشد و با او در کم و رسوم و از سواض مستعد و غرق عافیت  
 و اگر عطار با او بود و با او در کم باشد اما بعد از آن هوا روی باشد و اگر  
 و نهایی حال مردم اخیل باشد و کس را از نرگانی و بی عقی جرایب باشد و اگر شتر با  
 او بود یا غنایا و از جانب مغرب جی بر جای بود ایند و در دایره باشد و اگر با  
 و باقی با او در دایره باشد و از جانب نقصان رسد و اهل خراسان را حال نیکو  
 رسد **احزاب مرغ در سیر** مرغی که ناله در کله مرغ و از سید مرغ و اگر مرغی  
 باشد و لیک با او باطل است چنانکه کلام بطایع در کله مرغ و سیر مرغ و لیک  
 مشغول است با او و خواجه قدس سره باین نحو تفسیر نموده که چون کوکبی گرم مزاج  
 تابستانی بیری رسد که چون آفتاب بانی سرج اید و گرم شود و آن تابستان  
 کوثر از سیر شود باشد مانند مرغ در سیر و از سیر و کله مرغ سره اما اگر کوکب  
 دیگر در آن وقت به مرغ منقل باشد تفاوت کند در شدت و ضعف  
 چنانکه اگر زهره منقل با او باشد بارانها قوی شود و عیال مخصوص در سواض  
 مستعد و چنانکه قوی ترین سرج اسطوار است و اگر سیر در این حال با او  
 بود و بجم باشد تا که از سیر نرگانی و بجم که مرغی در سیر است  
 محترق شد و زهره و عطار و مقرون بود و چون نرگانی در سیر است  
 اتفاق افتاد و در آن ولایت چند روز گرما باشد که مردم سیر هرا  
 گفتند هرگز این قسم که باشد و مانده در نرگانی کمال در بلوکات باران  
 عظیم شد چنانکه سیلها او را در آب رود و خانه های هرا طغیان نموده مدتی  
 تیره و کله کوثری آمد و چون قلب تابستان و محل اسب خرا و محمولات

ورده

نخچه چنگی با ران

می

صغی بود با غایتی سبب این انجاف تمام رسیده و با بجم احزاب مرغی در  
 سرج اسد دلالت کند بر تنهایی حال و انت رعیت و قوی اعدا و  
 غلظت و فصل اسطوار و شکر که انقی خیر رسد و سلطان عراق و غیره خوف  
 باشد و شدت که با او در دایره و سرج و باران قوی اید و عیال مخصوص در سواض  
 مستعد و از اضطراب عیال کوثر است رسل و سبیل سبیل ملک که حریق و سیر  
 و قطع طرفی و طلم ملک و حکام بر عیال و سرج و باران اما کوثر و چهار پادشاه  
 سلطان باشد و یکی از نرگانی رحمت نماید و اگر در سرج اول بود پادشاه  
 سیر یکی خشم کند و اگر در سرج آخر باشد پادشاه بیچاره شود و اگر نرگانی با او  
 بود یا غنایا و در سرجی از اعدا قوی کند و سیرگی را بقتل رسد و اگر نرگانی  
 با او بود یا غنایا و سیرگی موت یا بقتل رحمت نماید و نضافه را بدی رسد  
 و اگر زهره با او بود سیر قوی شود و از نرگانی شرفها باشد و حال سیر و اصلاح  
 اید و پادشاه عراق عرب فوت اید و احوال مردم خراسان نیکو گردد و  
 یکی از نرگانی انجاء را مرغی منقل عارض شود و کوثر باران و رعد و سیر  
 باشد و مردم سیر و سواض مستعد و سواض و اگر عطار در دایره بود  
 از ناحیه مغرب یعنی خند و چنگد و سیرگی را ملک می رسد و مردم باطل را حال  
 نیکو گردد و سیرگی و کاتبان باشد و حجابان و اطفال را نماند و سیر  
 و سیر سیر با او بود اما سیر سیر خند و از نرگانی شرفها بود و اسکان نماند  
 در غلظت انشی خاصه که احزاب در عیال بود و اگر سیر با او بود یا غنایا  
 شرف سیر کران بود و سیر و عیال را انت رسد **احزاب مرغ در سیر**  
 دلالت کند بر کوثر است اراضی و موت و رضایت و قوی و نرگانی و سلطان  
 و خسارت لشکران و قتل نوایده امر و کوثر رسیدن از سلطان بیک سب

ورده

دلیل تمام اینهاست بیرون آید و از آنرا با او در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
و نیز با او بیگانه است و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
با ناظر بود و بسیار است و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
با او بود و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
سخت بود و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
مردمان نشدند و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
قبایل عرب بسیار با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
حال نجم در آنجا بود و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
کرد و در آنجا بود و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
و بر او داد و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
بود و در آنجا بود و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
از آنجا بود و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
رسد و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
حکام را در آنجا بود و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
رسید آن مردم و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
و وزارت بود و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
و سپاه داشت و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود  
از شرقی که در آنجا بود و از آنرا با او بود و با ناظر بود و در آن فصل با او بود و با ناظر بود



ملوک حکام با یکدیگر در حد و ثل امراض و موت در میان مردم در شست  
 برود و توقع قتل در میان اشراک و ایمانات و کثرت سلاح و کثرت قتل  
 امطار و شش بیکر هر دو در حد و وسط بود و قتل بزرگ از اهل صلاح و عباد  
 حال چهار باریان و تعلق شدن و فرود آمدن کسب اماران و اماران عساکر  
 و اگر زحل با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت بود و تاریکی هوا و اسرار و  
 بخار یا بسیار باشد و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر و دست و پا بود  
 و حال بسیار بیانی نبود که در دست و پا اماران باشد و اگر مشتری با او بود یا  
 خنک بسیار و در دست و پا باشد و اسرار و دست و پا بود و در دست و پا  
 باشد و اماران کم آید و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 و اماران کم و سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر  
 اماران بسیار آید و اگر مشتری با او بود و سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری  
 شود **در بیان دلائل کسب امارت** اهل بهلول و جادو  
 اناس و کدورت زمان و ظهور زمان و شش و کثرت اماران و حد و  
 قسطنطنیه و نهانی و جلال و طعن بسیار و کمرانی سلاح و اگر زحل با او بود  
 یا ناظر یا سر یا بغایت سخت بود و کسب یا کما بهر دار و در دست و پا سر یا بغایت  
 و سر یا بغایت سخت و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت بود  
 اشکال را سر یا سر و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت و زمان  
 اشکال را سر و اماران بسیار آید و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت  
 و طعن آید و در میان و اهل علم را راجح رسد و اماران مضطرب  
 و زود اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری  
**در بیان دلائل کسب جبر** میان اهل طبع و فرما اماران و خلافت

فصل

در بیان

الزمر

در شست و شوی و عبادت با دشت و کثرت اماران و اگر اماران و انعام  
 در زمانه ایشاق و در حد و سر و کثرت امطار و سر و کثرت امطار و سر و کثرت  
 سر و کثرت و ظاهر را با غنی در طرف مشرق و حد و شش حیات عاده و تعلق  
 شدن حیوانات اهل و اگر زحل با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت بود و کسب  
 و در حد و سر و کثرت اماران و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 اسیب انهار و عین و اسیب بسیار شود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 و سر یا بغایت سخت و اسیب بسیار شود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 بود و اماران بسیار آید و سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر  
 یا ناظر یا سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 در زمان و حد و سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 در شش و سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 سر و کثرت اماران و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری  
 صاحب پیش مردم آید و سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 اماران و سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 نهان شده اصلاح یا بد و سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 حکم مشتری در بین باب مثل حکم زحل باشد و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 با و کثرت امطار و سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت  
 امراض کثیر بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری  
 اماران سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری  
 و سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری  
 سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری با او بود یا ناظر یا سر یا بغایت سخت بود و اگر مشتری

در بیان

در بیان







سطح بان ویدی حال خرابی و صلاح ارباب دین و علم و قوه از برای مردم  
و اندام و شکست بافتن ایشان و کثرت قسده و استیلا سفلیکان بر  
استراحت و اگر زحلی باوی بود یا ناظر بوی احدی بچلی کوبید حال اهل ارب  
نیکو که در خاصه در ولایت خراسان و بعضی دیگر کوبید شدت حال مردم  
بود و تباهی عموماً و اگر کشتری باوی بود یا ناظر بوی بادشاه مردم را ضعف  
و سستی افتد و کفار بر او خروج کرده ظفر یا بند و اگر مرغی با او بود یا ناظر  
با و کثرت قسده بود و مردم سفید سر سلاطین و اشراف خروج و نقدی  
نماند و اگر عطار و با او بود و سرمای سخت و بسیاری با او بود و اگر قتر را  
یا ناظر با و سرما و سرف باشد **اختراق زهره و میرج جدی** دلالت کند  
به حدوث طاعون در میان مردم و هبوب ریح و ارتفاع نجارات  
و تیراید آنها و حرکت بادشاه عراق و حصول اموال ایران بادشاه را  
و فساد حال عامه و اگر زحلی با او بود یا ناظر با و حاکم بابل سفر کند و از  
خیر و منفعت یا بد و زیانی خرابی باشد و اگر کشتری با او بود یا ناظر  
با و خرابی سلاطین زیاد شود و بدین راهها بود و بدی حال از دواج  
باشد و تیرس و بیم خرابی و اگر مرغی با او بود یا ناظر با و تباهی اهل سلاح  
باشد و مخالفت زنمان با سوزن و اگر عطار با او بود یا دماران بسیار باشد  
و تیر که هوا بود و اگر کشتری با او باشد یا ناظر با و شکست ابله عطار و بود  
**اختراق زهره و میرج جدی** دلالت کند بر کثرت ابله عطار و بود  
و حدوث بارانهای بخرید و کجای خنک و ارتفاع نجارات و موت در زمان  
و اگر زحلی با او بود یا ناظر با و بادشاه عراق عرب سفر کند و درانی منفعت  
یا بد و سرمای سخت شود و هر س که بد حدوث سرف بود و ثمرات تلف شود

و در

و در

بیا

سیا که زهره در بین حال راجع باشد و اگر کشتری با او بود یا ناظر با و هوا معتدل  
گذرد و زیانی اموال باشد و از برای سوزن و اما شکست و تیرس و تباهی اهل ارب  
با او بود یا ناظر با و بارندگی بود و هوا خشک گذرد و هر س که بد شدت سرما  
بود و سرف اید و سیوا ناقصان عظیم کند و اگر عطار با او بود یا دماران بسیار  
بارد و ابله عطار بود و تیر که هر س که بد سرف بود و ابله عطار  
بود و اگر کشتری با او بود یا ناظر با و بارانها بارید و اگر دماران با او بود  
**و میرج جدی** دلالت کند بر بسیاری مرغ و تباهی و کثرت ابله و خوبی  
کشت و زرع و طلعت سردی هوا و دوقی بارندگی و حدوث موت نجارات  
و اگر زحلی با او بود یا ناظر با و سرمای سخت بود و سیوا تلف شود و اگر کشتری  
با او بود یا ناظر با و سیوا تباها کرد و هر کجای نجارات بود و سرف زهره و  
بارندگی قسده و اگر کشتری با او بود یا ناظر با و هوا معتدل گذرد و شکست بارندگی  
افت رسد و در بخوری خلیق بود و خوف باشد از طاعون طریقی و اگر  
عطار با او بود و هر کجای نجارات بود و باران سرد و زهره و تباهی اهل عطار و  
سیوا باشد و محوم و محوم لاجن کتاب اهل علم گردد اما زهره و خلیق یا بد  
و اگر کشتری با او بود یا ناظر با و هر کجای نجارات و کوسید چارنگام عام باشد **اختراق**  
**عطار و میرج جدی** دلالت کند بر نشسته و حرب در عراق عرب و زمین  
بابل و کثرت باد و سرما و حدوث باران و طغیان آنها و در عده و برنی و موت  
یکی از عطار و قتل با سیاست یکی از مشوایان دارالافتا یا دارالاحتساب یا  
در باب ادب و نجالت اهل شرع و علما و ائمه یکی از رؤسا و اگر زحلی با او بود  
یا ناظر با و ارتفاع نجارات و تلفت و سرف بود و باد و ناظر با و خورش  
لی منفعت اید و اگر کشتری با او بود یا ناظر با و تیر که اهل صلاح باشد و باقی

و در

و در









[illegible]

عاشق

انسان طریقت با حقیقت بر کمال است اگر کسی از نظرات حقیقتی متعارف نشود  
با شنیدن حقیقت در احکام تعارضات و اختلافات آنچه در حکم مثلثات  
مکتوب است با آنچه در باب هر یک از بروج مطهر شده مقابل با بروج  
و هر چه علی سبیل حسن الظن موافق مقتضای وقت و مصلحت برای هر یک  
باید نوشت و آنچه در بروج از وجه اعتسار با قطب باید نوشت **فصل**  
**در احکام اجتماعات و اشتباالات** مخفی نماید که مقدار زمین  
را اهل تقسیم اجتماع دانسته و عرب و اهل یافیه و عراق و لرستان و مصر و شام  
مقابل با اهل لرستان و اهل استقبالی و اشتباک و یافیه و دوم در طایفه  
سیم بر اهل و در حال نزاع و مناقض نور که در تقرب با بروج سیم  
در نظر خیر نماید از عرب و مشرق و اهل فرس نیم زمین خوانند و از  
اوضاع ماه با اقسام خاص و عام اثراتی عظیم در عالم کون و دنا در این اند  
و تجربه حاصل کرده اند چه طبایع را هر چند در سبیل ملاحظه نماید و نقصانی  
نور که گشته در مساحت بحران نیز اوضاع قمر نظیر و ملاحظه این باشد  
و اهل سفاین و دکان سواحل و از باب ملاحظه و اصحاب معادنی در غایه  
و اقسام نیز این اوضاع انار بسیار است بده نموده اند و چون آنها همه در کتب  
در سبیل مطهر دانسته اند و انوار مذکور است تفصیل آنرا فایده نیست بهر  
تقدیر اهل احکام نجوم اوضاع و احوال طالع اجتماع استقبالی و در بروج  
نیز با اقسام و در مقدار معرفت بخیر است بسیار معترف و مشهور دانسته  
و در آن باب با اقسام خاصه ان اجتماع و استقبالی که هر سال مقرر  
مقدم باشد چه بطریق کس که پیشانی اهل این صناعت است در کتب اربعه متعال  
انرا معتبر دانسته و علی بن رضوان مصری که در علم طب نجوم سرآمد روزگار خود

مشبه

تجرب

اد است ایضا  
ابو الحسن بن رضوان مصری  
بن جعفر و از علمای مشهور

عاشق

بوده در شرح آن کتب فرموده که ان اجتماع و استقبالی مقدم بر هر یک از  
سال و فصل بیشتر است از طریق اصل سال و فصل و در آن ماه و روز و بروج  
بر وجه مختلفه با قامت رسانیده و بنا بر احکام سال و فصل چنانکه از کلام اهل هر  
میشود بر آن نهاده و بنا بر احکام کس که بر بروج و اوضاع طالع سبیل اجتماع  
و استقبالی است چنانکه بطریق در کتب اربعه متعال است اما آنچه گفته  
سیرا بگوید در استدلال علمای این بروج با اجتماعات الشمس القمر و استقبالی و اشتباک  
یکون فی کل واحد از بروج و اوضاع الکواکب و در کتب سبیل و در کتب الانسان ان  
سبیل الشمس و القمر و حاصل سبیل این کلام را که در شرح علی بن رضوان و ما  
نحن نیز مستطیع شد و است که هرگاه که در اهل کتب طالع سال و فصل و اوضاع  
سال و فصل و از اوضاع کواکب در بروج و غیره معلوم باشد و اهل جزویه  
که در اوضاع کواکب سهام و غیره در طالع اجتماع و استقبالی هر ماه معلوم  
کرد و با بروج و بروج و اوضاع این باشد و از تغییرات هوا و احوال تغییرات و  
کیفیات صحت و مرض و امن و اسیب و غیره را ملاحظه باید دانست و از کتب  
باید خبر باید نمود و ماضی و لایزال کلام را بحسن ظن غالب حدس صایب استنباط  
باید کرد و بعد از تمام هر روشی از این غایب در احکام مشهور است باید نمود  
چنانکه در مقدار کتب بشمار این نوع مذکور است و طالع اجتماع را علی الخصوص  
نماری باشد و نیز از استقبالی که در کتب طالع بود چنانکه از کلام معلوم  
اول مفهوم میگردد و طالع استقبالی نیز از طالع ترمیمین باشد **احکام اجتماع**  
**در مثلثات اربع و بروج** مخفی نماید که در کتب اربعه متعال و همچنین در  
استقبالی هر روزی از احوال بد میگردد و ناچار است که در سبیل هر روز و سبیل کلام  
سلطان الحقیق بنفیر المذره و الدین الطوسی است در منبع نقاشی خود فرموده

تجرب

مذکر

خبر



که تحصیل المصداق با اجتماع و انحصار در ملک لایق التقدیر و اذعان فی مقابلت المصداق  
 عند الحضره مبرزا یستقیم فی القوة و التام بها ینکون عند ذلک کالمطلوب الذی  
 یرتفع الرجب و یترفع علی قدره و یترفعه فاذا صار شریک العذر و الحال  
 القوة عا واه و حیدره علی حاله و قدره فاسقطه و ابلکه و اما المقارنه فانه لا یجوز  
 للمفسر فی حاشیه الشمس و ذلک انما یستقر بقیارنها قدر یجبت منه نورا و یصوتها  
 رصاصا فی جوهرا لیس بالربط الذی هو المراد و البطلان فیها و اهلها و یکنون  
 کالمزید العظیم العذر الیاسه فی الوتره یحیط من مرئیه و یستدیر و یستدیر  
 العضا بآل یس فی ملک و الی حکام کونه کاجتماع مطلقا و لالت کینه برسیل و اذکار  
 مردم بکاره ای نهائی و توجیه بدارش و صلاحین برسیلان و ابله بانی و بایستوسان  
 و شایطان و سناحق کاره ای اجتهاد **اجتماع برین و شش و شش و لالت**  
 کینه برادر عدل در میان سلاطین و حکام و انصاف و رسیان و رسیان و  
 مصاحبان و شریکان و انواع احسان در میان اینان و رسیدن نامها بدار  
 پادشاه و فرمان دانی و تعیین هوا و خیرت سقران **اگر در جمیع باشد**  
 و لالت کینه بر قوت ملوک و سلاطین و انشا عظام و اندوه عوام و تنبیح  
 نردیم و تامل یکی هوا **اگر در جمیع باشد** و لالت کینه بر رفق احوالی ملوک و  
 التفات کردن بیکدیگر و ارسال سلی و رسیان و تحف و هدایا و اجتماع اکابر و  
 اشرف در مجلس ملوک و حکام و مشوره نمودن و بیان در آوردن اسرار و  
 شدت حرارت و هوا و قنایان **اگر در جمیع باشد** و لالت کینه بر اندوه  
 قضاة و اشرف و اهل قلم و ادب و ادب و رغبت مردم و اهل انش و  
 کیمیا و اعتدالی هوا و تنفیخ فایض برزگان و کثرت بیج و شری و برده و مستور  
 و دوقیم و بارنگی و جوب ریح و سبیل و اراجیف در میان خدم و حشم پاد

خ و شش و شش

خ و ر

خ و ر

خ و ر

شادان

شادان و شادان **اجتماع برین و شش و شش** و لالت کینه بر نهالت عا  
 باهوک حکام و نقد کردن با طرازان و ستابعان و شدت سرافرازی و انبساط  
**اگر در جمیع باشد** و لالت کینه بر خصوص اهل رسیه و مردم و اعتدالی  
 و رطوبت هوا و ارتفاع ابرها و ابدن باران و خروج و زلزله و کثرت و اوج  
 کار زمان و نقصان سز و رغات و طرر شکوفه و نباتات و انت ذرات  
 الاطراف و حرکت ذرات مسفران و انکشان نباتات و جود و علای ارباب  
 طرب اهل لغه و **اگر در جمیع باشد** و لالت کینه بر حقیقت اهل دیوان و رسیان  
 مکاتبات و نباتات از عیانت حکام و غطا و نوشتن حکما و دشت آنها و  
 مشاها و سرگردانی عا و دانی محلی و شایک و در مواضع مستعد به بارنگی  
 ابر و کثرت ابرها بود و **اگر در جمیع باشد** و لالت کینه بر شدت سرما و بریت  
 و بارنگی و در عا و ندکی سز و دین و اهل اسفار و فاضلان و مسدود شدن ابرها  
 و در جوی نشاندن عوام و بدی حال اربابا و مخالفت اندواج و ناسا و کلاسیا  
 ناست با یکدیگر و حد و شش اراضی باروه **اجتماع برین و شش و شش و لالت**  
 کینه بر اختلاف عوام الناس و سنا رقت و اشوب در میان اهل سیمانی  
 و حد و شش و در چشم و در ابدن سستی و رکازا **اگر در جمیع باشد** و لالت کینه بر طغیان  
 حرارت و مزاج جوانان و کوهکان و حبس با و اوت و زخمها و کمری هوا  
 و **اگر در جمیع باشد** و لالت کینه بر غنا و کثرت و کثرت معاش  
 باشد و نوشتن احکام و ارقام از دیوان سلاطین و حکام و اندوه اهل قلم  
 و رسیدن اخبار مختلفه و بسیار ابرها و بخار و رطوبت هوا و رطوبت  
 و اما مستعد **اگر در جمیع باشد** و لالت کینه بر تفاوت سزها و خالص  
 بیزا و سز و شش و سز و ملوک و اکابر و محبوس شدن عا و کثرت با و

خ و ر

خ و ر

خ و ر

خ و شش و شش

خ و ر

خ و ر































از عقاید دلالت کند بر میان بودن احوال زنانه و از تسبب دلالت کند  
 بر توسط احوال هوا و یا علی شدن بر طوب و بر روست در مکان مستعد  
 و نیکی حال اهل طرب و از ترجیح دلالت کند بر جستن با دای خنک نهافت  
 میان شرکا و از رواج و از ادنی مخرج و از تشلیف دلالت کند بر قوت احوال  
 زنانه خاصه که زن را علی شدن هوا و جبردی و از مقابل دلالت کند بر تاریکی  
 هوا و جستن با دای خنک و ظهور عشا و در میان عوام **انصاف قریب**  
**انصاف قریب** در بر جستن از مقارنه دلالت کند بر طوب و بارانی  
 و جستن با دای تاریکی هوا و از تسبب دلالت کند بر ظهور شط و طرب  
 در میان مردم و قوت احوال زنانه و مساوافت انداج و از ترجیح دلالت  
 کند بر جستن در عداوت و شترت میان از رواج و دشواری کارهای  
 ایشان و میان بودن احوال اهل طرب عزت و بوسه و بسیار اهل راجع  
 میان عامه و از مقابل دلالت کند بر تنوع اهل طرب و احوال زنانه **انصاف**  
**قریب** نه **انصاف قریب** در بر جستن از مقارنه دلالت کند بر توسط احوال  
 عورت و از تسبب دلالت کند بر ظهور شط و شادی در عامه و از  
 ترجیح دلالت کند بر کثرت کذب و کثرت زنانه و تنباهی احوال ایشان  
 و از تشلیف دلالت کند بر قوت اهل عشا و نیکی کارهای عامه و یا علی بودن  
 هوا و بر طوب و از مقابل دلالت کند بر فساد حال و عسرت کارهای و بیج  
 زنانه و کوکان **انصاف قریب** نه **انصاف قریب** در بر جستن از مقارنه  
 دلالت کند بر قوت حال اهل طرب و شط و زنانه و تاریکی هوا و احوال  
 بارانها و سعادت و در کارهای مظهرانی و ظهور شخصیهائی تازه و از ترجیح  
 دلالت کند بر مخالفت میان اهل طرب و زنانه و جدلی میان زنانه و باران

استواری

و منسوبان شترتی و از تشلیف دلالت کند بر طوب و هوا و احوال عورت  
 و ضایع شدن اشتغال عامه بشت طوب و از مقابل دلالت کند بر تنوع  
 بزرگی و تاریکی هوا و احوال تاریکی **انصاف قریب** نه **انصاف قریب**  
**قریب** در بر جستن از مقارنه دلالت کند بر جبردی هوا و احوال تاریکیها  
 و جستن با دای تاریکی هوا و از تسبب دلالت کند بر جبردی هوا و احوال تاریکی  
 خوش و سعادت مردمان و از ترجیح دلالت کند بر سرمد تاریکی هوا  
 و تاریکی و تنباهی احوال زنانه و از تشلیف دلالت کند بر جبردی هوا  
 بارانی دای خنک و قطره و تری هوا و از مقابل دلالت کند بر کثرت زنانه  
 و تنباهی حال ایشان **انصاف قریب** نه **انصاف قریب** در بر جستن از مقارنه  
 مقارنه دلالت کند بر اشتغال عامه بشهوات و لذات و شترت و از  
 تسبب دلالت کند بر کثرت بارانی و تاریکی هوا و تاریکی احوال عامه  
 و از ترجیح دلالت کند بر فساد احوال زنانه و جبردی هوا و تاریکی احوال  
 تشلیف دلالت کند بر شادی عامه و تنوید اهل صفت و سنگینی  
 باران و رواج کار ایشان و از مقابل دلالت کند بر تنباهی حال زنانه و تنوید  
 کار ایشان **انصاف قریب** نه **انصاف قریب** در بر جستن از مقارنه  
 دلالت کند بر قوت احوال زنانه و خادمان و شادی عامه و بسیار احوال بارانها  
 و سردی هوا و از تسبب دلالت کند بر قوت حال اهل طرب و شغولی بودن  
 مردمان بلبو و طرب و عشرت و بسیار شهوات در عامه و وسیله هوا  
 تری و تاریکی و جستن با دای خنک و از ترجیح دلالت کند بر تنباهی  
 عامه و غلبه شدن غوغای دوانا و مردم بطنه و از تشلیف دلالت کند  
 بر تنباهی اهل طرب و خنک کردن زنانه و تری هوا و از مقابل دلالت کند

به درج

به درج

ری

به درج

به درج

به درج

به درج





در هیچ علم از مضارته دالات گنبد بر موجب رباح مختلفه در پنج گونگان  
 وارسته اصل دالات گنبد محرک است و با دواتی خشک و بسیار اراجیف  
 و از ترکیب دالات گنبد چنان احوال تجارب در پنج عامه مردم و این بازار را در مضار  
 مان اهل صلاح و از تنگت دالات گنبد برضای دنیایات از با دواتی مختلفه  
 و با دواتی از مضارته دالات گنبد برضای حال حساب و در بیان و در بخور که گویند  
**انقصال قریب از مضارته عطا در در پنج نوع** از مضارته دالات گنبد بر مختلف  
 میان عامه و چارگی اطفال و از تریس دالات گنبد بر قدرت حال بخار  
 و سرد و دین و توقع اخبار و سعادت و ذرا و از ترکیب دالات گنبد بر جنت  
 با دواتی سرد و شدت سرما و مختلف سوداگران و مضارته دالات گنبد بر کثرت  
 خصوص میان بازار دواتی و از تنگت دالات گنبد بر قدرت احوال اهل  
 علم و صلاح و استقامت حال و دواتی و قریب و از مضارته دالات گنبد  
 بر سرما و سخت و سقوط کنگرک و بر قدرت و استقامت احوال اهل شهر و  
 مضارته دالات گنبد بر **انقصال قریب از مضارته عطا در در پنج نوع**  
 از مضارته دالات گنبد بر کثرت اخبار و سعادت و ذرا و از تریس دالات گنبد  
 گنبد بر زیادتی سرما و بسیار اراجیف و دواتی و در پنج و دواتی و  
 و خداوندان انصاف و از ترکیب دالات گنبد بر بطور کتب و مختلفه در  
 میان اهل علم و جنت با دواتی سرد و از تنگت دالات گنبد بر صلاح مردم  
 و قوت عطا و اشرف و اهل صلاح و از مضارته دالات گنبد برضای احوال  
 و ذرا و در باب تدم و در پنج حرف و کثرت و دواتی و دواتی و  
 بر دواتی و کثرت و در مضارته **انقصال قریب از مضارته عطا در در پنج نوع**  
 از مضارته دالات گنبد بر جنت با دواتی و در پنج حرف و مضارته سختی

[illegible]

















ثالث

ثانی دلالته کند بر منفعت کتاب و در زکات و کثرت فرج و سرور و خوبی حال  
ایشان و در ثلث دلالته کند بر شفقت و زلفت پادشاه نسبت به مردم  
و حسن خلق و احسان بکار و خلیای و اگر در میان بهرچ بود دلالته کند بر شرف  
مردم بخیر و خیر و فرج و خلافت و در میان بهرچ بود دلالته کند بر  
زیادتی خیر و کرامت و در ثلث دوم دلالته کند بر کثرت امطار و در ثلث  
سیم دلالته کند بر حسن مزاج هوا و صفای آن و ثلث اعراض و برطرف  
شدن آن و اگر در میان بهرچ بود دلالته کند بر رحمت پادشاهان و سلطانین  
و در ثلث اول دلالته کند بر کثرت عساکر و جنود و ارکان  
و در ثلث دوم دلالته کند بر سلامتی پادشاه و صحت بدن و مزاج او و در  
ثلث سیم دلالته کند بر اعتدالی هوای زمستان و کثرت منفعت و اگر در میان  
بهرچ باشد دلالته کند بر اخلاص و کرم و سرور و کرامت پادشاه و سایر  
الانسان شود و در ثلث اول دلالته کند بر منفعت اهل دیار و  
سلامتی ایشان و در ثلث دوم دلالته کند بر منفعت خدایان اربابین و  
خوشحالی ایشان و سرور آن اهل انزوم و هم و خلاص از غیب و کرب و انتقال  
کردن از مسکنی و اگر در میان بهرچ باشد دلالته کند بر سرور و اخلاص و کرم  
ملوک و در ثلث اول دلالته کند بر ثلث اموال پادشاه  
و زبونی و خدایان و در ثلث دوم دلالته کند بر خوبی هوای زمستان و شبنم  
سزین عرق الشب و در میان مردم و در ثلث سیم دلالته کند بر رحمت پادشاه  
و سلامتی خلق او و اگر در میان بهرچ باشد دلالته کند بر وفور نعمت پاد  
شاه و صلاح حال او و در ثلث اول دلالته کند بر کرم و سخاوت  
نوست شده و اگر در میان بهرچ باشد دلالته کند بر منفعت کتاب

پادشاه

درما

درما

درما

درما

درما

درما

پادشاه و علو مراتب ایشان و در ثلث سیم دلالته کند بر کرم ملوک نسبت  
به شایع و رعایا و قضای حوائج ایشان و خلاصی سلطان از اعدای و اگر در میان  
بهرچ باشد دلالته کند بر ظهور و سرور و کرامت پادشاه و در ثلث  
در ثلث اول دلالته کند بر سرور پادشاه و در ثلث دوم دلالته کند بر کرم  
نسبت با شراف و در ثلث سیم دلالته کند بر عزت و کرامت و در میان  
و سلامتی و در میان ایشان و اگر در میان بهرچ بود دلالته کند بر فرج و  
سرور پادشاه و توابع پادشاه و احکام بهرچ در میان بهرچ باشد  
و در ثلث اول دلالته کند بر کثرت رعایا و برقی و صواب و  
بروقت و در ثلث ثالث دلالته کند بر راحت لشکریان و ثلث  
تعب ایشان و مسکن اعدای ایشان و اگر در میان بهرچ بود دلالته کند  
بر کثرت خرمی مردم و در ثلث اول دلالته کند بر صوابی نافع  
و در ثلث ثانی دلالته کند بر ثلث اشیا و در ثلث اول دلالته کند بر کرم و  
در ثلث سیم دلالته کند بر کرم و زمان و اگر در میان بهرچ بود دلالته  
کند بر علت و پیمای در مردم پادشاه و توابع آن و در ثلث  
اول دلالته کند بر رفاه و سه شش و در ثلث ثانی دلالته کند بر صفا  
اعراض و وجع دست و سنگین و در ثلث ثالث دلالته کند بر ضعف  
پادشاه و عروض مزاج او و اگر در میان بهرچ بود دلالته کند بر رحمت سیم  
ملوک و قوت آن و در ثلث اول دلالته کند بر حد و است  
زیر و غلبه و در ثلث اول دلالته کند بر کرم و در ثلث دوم دلالته کند بر کرم  
بزرگ و از خراج و در میان پادشاه و توابع ایشان و در ثلث  
دلالته کند بر اقامت جیش و عساکر و امان و سلامتی این طبقه و در ثلث



[illegible]

۷۷

12

مختصر

7

12

9.9











چهار پایانی تا برکش خاصه استر و غروب که دوکان از بدین دیو ویرای و تبااهی  
 حال محسولات و نباتات و ثلث حیوانات و ثمرات و غنای طعام و  
 اسکان و زلزله و برآمدن آبهای سیاه خاصه که در فصل در رابع بود و در هیچ خاک  
 بالایی و نظیر غطار و دبا و بعد از آن تا که در هر مذکور گشته **تشیب** حکیم فاضل  
 یحیی الدین مغربا و ابراهیم عاصب یکی گویند بحسب در فصل باؤت و دلیل  
 بدو ظاهر و که در ثلث ملوک سلطین باشد و سوت ملکی عظیم ایشان و ظهور  
 طبع و اگر در شلخته تیش بود دلالت کند بر کثرت موت و قتل در غلظت و افست  
 کوهستان و کاد و ان و شتران و اسبانی و اگر در شلخته ریشی بود دلالت کند  
 بر نسا و دلاک الطفال و افست شتران و اشجار و آبش و حرکت اغنام  
 و ثلث اسطار و مطهر مات و اگر در شلخته هوای بی بود دلالت کند بر جهش  
 بلا یا و شیوع شر و رخا صده که مریخ ناظر باشد و قتل و هلاک و حوش و طيور  
 و رماح عاصف و اگر در شلخته آبی بود دلالت کند بر ضرر را جل مغایر و کلا  
 سواصل و بکار و بدی حال زنا و عباد و نقصان زراعت و کم شدن مرغ  
 و ماهی و نقصان آبها و هلاک و آب الی و ثلث کبشیات و طغیان  
 طبع و سایر جهش است الارض **احکام موشی** **مذنب** دلالت کند  
 بر بدی حال همسران و بزرگان و خواری قضا و عمل و آشکارا شدن  
 فواحش و فسق و استیلا و زنا و بر بزرگان و کثرت ظلم و جور و احکام  
 و تجاوز مردم از حد و کوه و دیگر کشتن و تازی و یاغی مردم و بد است  
 بزرگان و تنزد و بر و غلظت و غنای و راستی اهل محله و باطل کردن حقوق  
 شتر عید و مجروحی مستحقان و ثلث نوا بد و از نقصان و خرابی ساعد و  
 مدارس و وقوع تعقیبات از اهل شرع و مصا و دره و نقصان و تراگران

مذنب

مذنب

ای

و کی خیرات و طاعات **احکام موشی** **مذنب** دلالت کند بر خفته و حرب  
 و بدی حال لشکریان و خونریزی و سرکشی رعایا و خصوصت میان ایشان  
 و حکام و وقوع خائنانه و قصد بزرگان و بکارهای سفارشی و سودا و جد و  
 صریح و جنونی و بدیدار و افست و افست و افست و افست و افست و افست  
 افست شکران و لشکریان و در و کوه و کوه کردن ایشان و غارت و سوختن  
 جاها و افست مردم از دستور و سطوح **مذنب** مملو اول از سلطان العیس  
 گویند که هرگاه مریخ و زنبق در وسط است و پادشاه گناه کاران را برایت  
 تمام قتل رساند هر چند گناه ایشان اندک باشد و حکیم مغربا گویند که  
 این وضع پادشاه را نیز از جمله علامات ردیاست **تشیب** اهل احکام گویند  
 چندی مریخ و زنبق در عاشر بود و لایق نشسته و جور یافته باشد علامت جنون  
 حرب بود **احکام موشی** **مذنب** دلالت کند بر تباهی و بدی حال  
 سلاطین و مستولی شدن و زنا و سفلیگان و بکار بدی گناه و ضرر ملوک  
 جانب شرق و خوف مردم و حرکت امراک و خرم پادشاه و بکار  
 و سوت فریادگان و قتل و بیدار و زنگان و حکام و ملک معارف از  
 مردم سفل و معصوب و کثرت در چشم و دل و شکست و عضون و افست و  
 مردم از دستور و طغیان و نقصان معادن و کتب چشمها و بکار از صریح و  
 سودا و افست و دماغ سیاه در زمین عراق و فساد و ثلث هوام و نقصان  
 و خسران مرغان و ترس و بیم پادشاه از مردم و بکار و کم شدن خشت و  
 شکوه ملوک و خشک شدن چمنها و بکار و خفت و کاه و بزرگان هر قوم و  
 فقور **احکام موشی** **مذنب** دلالت کند بر اعتبار و تمیز  
 احوال خواجه و خدشه و بدیچگی زنان و بکار و در میان ایشان از رسیدگی

مذنب

مذنب

مذنب

مذنب



















شمال بود و بادای معتدل و زود و اگر در طرف جنوب گرمای تابستان سخت  
 و خشکی هوا و جنوب سموم باشد **حلولی** و **بسیاری** و **لالت** کند  
 بر وقت حال و در اعیان و بارانهای مانع و فراخی نعت و انبساط را هموار  
 کثرت سرد و خیز در عالم خاصه در زمین عراق و ناهایه بخار و سلاستی در زرع  
 و فتح قله در ساحل دریا و حدوت امراض صدر و کثرت حال و در سبکی و  
 جویش در لب و دندان لیکن سلاستی منتهی شود و حصول نوا و غلظت و سخت  
 اسوال در خزان و میوزات باشد و حسن الطاعت رعایا و شکی حال است و در  
 دریا و سلاستی کثیبتها و حدوت سردای عظیم و کثرت برف و گرمای ناهایه  
 و جنوب سموم هر کدام در وقت خیز و کثرت در ناحیه مشرق و سلاستی مردم کثرت  
 و بوز و جبرین بختگان گوید چونی هر سوز و خیز منتهی بسوی هر چنگ یعنی سلطان  
 این بختگان در وقت انقباض فرو شدن در دست چپ این بیشتر از  
 دیگر ناحیهها سرد باشد و تابریکی هوا از باقی آب رودخانهها و حدوت بر فضا  
 سودمند و در کوهستان و بسیاری زمین و سلاستی غلبه و زعفران طبع گوید یکی  
 معیشت مردم و هر قدر که کثرت حرارت و غراج و خیز در لب و  
 و دان سر دم عارضی کرد و زینتی هاره است و از آن حال لازم بود الا بقدر که سب  
 و اگر در جانب شمال بود خنکی که و بسیاری سموم بود و در جانب جنوب نیز  
 همان باشد و باج الدین اگر کم گوید در جانب شمال هوا خنکی کند و در حدوت  
 برق بسیار بود و در جانب جنوب خنکی خراج هوا بود و بادای معتدل و زود  
**حلولی** و **بسیاری** و **لالت** کند و سلاستی کثیبتها و حدوت سردای عظیم و کثرت برف و گرمای ناهایه  
 و بعضی را غلظت و ناهایه رسد و کثرت خنکی حال صراحتان و حرمان و  
 محجور و خنای و سموم و جوهر بر عیت و حرارت هوا در تابستان و غلبه

در علم

در علم

زود و سموم و طاعت ملوک و فضا نماند ان اهل عبادت و زود و در اوج خوار چ  
 نوا و مشرق و چاری سر دم از غلظت و سرد و حدوت سردیهای باراناک  
 از کثرت سردی و ادا و اس در دست و پای و موت مردم صاحب غنث و اسرا  
 و بادای تند که درخت را خیز کند و غلظت صباغ خاره و کثرت بارانهای  
 در مرک گوید کان و حدوت در شکم و بسیاری کاه و رشت و کوه سفند و در وقت  
 و اعتدال هوا و بوز و جبرین بختگان گوید چونی هر سوز و خیز منتهی بسوی هر چنگ  
 یعنی سید ایدر سرد است و بادای ناهایه رسد و کثرت خنکی حال صراحتان و حرمان و  
 تابستان ناهایه رسد و کثرت خنکی حال صراحتان و حرمان و  
 چهار ناحیه سرد و گرم هر سوز و خیز منتهی بسوی هر چنگ یعنی سلطان  
 بسیار باشد و مردم در خیز و انقباض بدن افراط کنند و عریس و بیوند  
 استخار بسیار نمایند و در تابستان چاری و موت عارض مردم شود و حدوت  
 حدوت استخالی یا ناهایه رسد و اگر در جانب شمال بود هر سوز و کثرت برف و گرمای ناهایه  
 و باج الدین اگر کم بختی و برق حادث شود و اگر در جانب جنوب بود هر سوز  
 گوید در طلب هوا بود و در حدوت کثیبتها و حدوت سردای عظیم و کثرت برف و گرمای ناهایه  
**حلولی** و **بسیاری** و **لالت** کند و سلاستی کثیبتها و حدوت سردای عظیم و کثرت برف و گرمای ناهایه  
 خلاص و سلاستی کثیبتها و در باج باران و حدوت سرد و حدوت باران و ناهایه رسد و کثرت برف و گرمای ناهایه  
 و اعیان غلظت و کثرت برف و در باج باران و حدوت سرد و حدوت باران و ناهایه رسد و کثرت برف و گرمای ناهایه  
 و وقوع خیرات و غنث زمان از محرمات و سلاستی نزع از افاضت اضطراب  
 نزهت و بسیار تالشت و زود اسطر و طلوع و در وقت و میل مردم بکسب علوم و سینه  
 و قوت حال طبایع اهل تخیم و در کمال زمان ناهایه رسد و موت و قتل در جانب جنوب  
 و حدوت زود و با و جوهر و دیک و بوز و جبرین بختگان گوید چونی هر سوز و خیز منتهی بسوی هر چنگ

در علم











تنبیه

در

و اندر بود باقی نبرگان حکم بگری و خنکی هوا کرده اند **سپید** سرخ چون در فصل  
تابستان باقی سرخ را بر نیاورده از سحر و گرمی خاک و مردم شکایت  
در این روزستان اعتدالی هوا بود و کاشت را به بطن بوس و صبح الحاق  
قدس سر **حلول مرغ در برج سپید** دلالت کند بر تفرقه شایق و زحمت مخوفه  
و کثرت اراجیف و نقصان تجارت و اهل بازار و بسیاری طعام و شراب  
نشد و گشیتها و خرابی جایها و تغییر هوا و در چشم و چشم زلزلها و جود شراب و  
کثرت قتل و شکار و اکثر در لایت و کثرت زعم و عقب و عین و استیلا  
فلاح و تفرقه و اهل تلم و سورت و زنیانی سیاه و دشمنان و حشر و  
خارج و سقوط بعضی از اعز از وجه اعتبار و اوقات بعضی نباتات و نکبت  
مستوفیان و وکلای و تجار و اهل و فساد و کثرت مکر و عجزه اکثر زنیانی  
و بسیاری نسق و تغییر و استعالی و کمرات و حدیث باران و غیر وقت و بدلا  
نرخ و وسایع شمال و کار در امان در ملک و مصر و شام و اکثر در جانب شمال بود  
اندک باران بود و تاج الدین اکرم گوید جستن بادنا که بود و مسلمان گشته باشد  
و اگر در جانب جنوب بود تاجی بها بود و هر کسی گوید کثرت ریا و بود  
تاج الدین اکرم گوید که ما سخت بود در وقت **حلول مرغ در برج سپید**  
دلالت کند بر اندوه و سران سیاه و اهل سلاح و تفاوت و نرخی و خنکی  
هوا و بادنا که گرم و ظهور زنیانی و کثرت اراجیف و حدیث طواعین  
سیاه و زنا محبت جنوب و کثرت سطر و کثرت غیوم و ریا و ضیاب  
و ظهور شر و فساد و نشسته و سیاه مردم و بسیاری سوت و ظلم حکام  
و نسق و ظهور و اختراع و فساد زنیانی با مردان و اوقات در نرخی و ظلم  
شدن و شیا و مکتوم و شفقت کبر و غطا از ملوک و قتل یکی از سلاطین

در

در

در

در

در

و توانگران و وقوع قتلها و حرارت هوا و جستن بادنا که گرم و در وقت و خوف  
و نقصان از لشکران و خنکی سحر و شراب و بسیاری حشر و نشسته در میان  
پادشاهان و خضر و خواجه در اندک و در سرکش خداوندان سلاح و نشسته  
هوا و غفوت و اوقات جوانان از خون شکم و اگر در جانب شمال بود و جسد  
و اگر در جانب جنوب بود و غفوت هوا بود **حلول مرغ در برج سپید** دلالت  
کند بر فوت حال لشکران و اهل حرب و نشسته در از میان و فوت سیاه و  
قتلهای ناکاه و خصوصت اشراک و سیاهان و کثرت زنی و قطع طعن  
و غارت و ربوای و ماری و اطراف بلاد مشرق و ظهور شر و مکر و در عالم جنگ  
و جدل و عداوت و تیره در میان مردم و جرم و سرخ و سیاه و نسق و غیر  
و در اوج باران و سحر و ناز و نشسته و خصوصت تاجیم و سیاهان و نسق و سیاه  
در چشم سیاه و جوانان و حدیث طاعون و فوت و موت خاصه و زنا و  
شمال و تیره و نشسته و زراعت و کجای و نشسته و عسرت در طایق و افسار  
طعام و شراب و موت زنیانی و طاعون و اسقاط اجنه و نشسته بر در بر و زنیانی  
و بارانهای نوی و وقوع قتل در بلاد خاصه از نرخی و زحمت معقه و نشانه  
و حدیث جراحته و امان و نشسته و خزان و سیوات پادشاه و انعام و کرام  
در حق لشکران و اگر در جانب شمال بود و خنکی هوا و خط بود و اگر در جانب  
جنوب بود اعتدالی هوا و کثرت و طوبی باشد **حلول مرغ در برج سپید**  
دلالت کند بر کثرت اهرام و خنکی هوا و سرما و زنیانی و فساد و شراب و سیاه  
از نرخی و خصوصت زنیانی و خواست از رعیت و اوقات کابر و نرخی و نشسته  
و مکر و در لایت مغرب و در سینه و سیاه و سحر و کلام و در چشم و کثرت  
اوجاع و حرارت از دم و صفر و بیشتر در جرم و وقوع و باد در دواب و ظهور مکر









و اما بر یکدیگر است و در صورتی که این سیارات و فلکها بر سر او قرار دارند  
که حال و کیفیات او را یکدیگر نشانند و رفع و نشاء او را نشانند و اما  
این هر اسمی که مطلع نظر از اسباب ارضی به تفاوت و تفاوتی که یک  
نسخه بود اما چون وجود این معانی بشما در حسن و کثرت تجربه مختلف است  
و این اختلاف نیز زیاد و نقصان متفاوت است این ضاعت شفقین با  
شده و با این تفاوتها موجب کثرت تاثیرات که او را یک دیگر است با افتاب  
در این دلالات چنانکه معلول اول بر سطح طالع در فصل چشم از کتاب خور  
با این معنی اشاره و نموده و او بر معشر در مدخل خور و فصل ایضا آورده و این  
احکام که در باب معلول افتاب است و این بخور از تاثیرات که او را یک دیگر  
و از مزاج این موقوف بر ماضی سید و جرت حدس **فصل پنجم در احکام**  
**معلول زهره در برج حمل** در این فصل دلالت کند بر اعدای  
بارانهای مانع و سلامتی نباتات و حیوانات و اعتدالی هوا که اگرانی شرخها و  
قطر در بعضی مواضع و توأثر موجب ریاح و حسن مزاج هوا و طالت خواجه اولی  
طرب و نشاط در احوال و لشکرهای و بسیاری ایبروک و باز را بر پیشینه و اگر  
در جانب شمال بود که می باشد و اگر در جانب جنوب بود و سرمای سخت شود  
**معلول زهره در برج ثور** دلالت کند بر کثرت باران و در عدد و برین و سخت زمان  
و طربان و بسیاری مساکت و مواجعت و سلامتی نباتات و حیوانات و گوشت  
خروج خارج بود و تشویق در مردم و نکت زمان پادشاه و قتل و کجی ایشان و اگر در  
جانب شمال بود اعتدالی هوا باشد و اگر در جانب جنوب بود و سرمای و خشکی  
هوا بود **معلول زهره در برج جوزا** دلالت کند بر صحت بهاران و خشکی هوا و اگر  
مستولی و سلامتی استخوان و اندام و در وقت طالعین و در وایج کار و دیوانیان و پیشه کاران

و اما بر یکدیگر است و در صورتی که این سیارات و فلکها بر سر او قرار دارند که حال و کیفیات او را یکدیگر نشانند و رفع و نشاء او را نشانند و اما این هر اسمی که مطلع نظر از اسباب ارضی به تفاوت و تفاوتی که یک نسخه بود اما چون وجود این معانی بشما در حسن و کثرت تجربه مختلف است و این اختلاف نیز زیاد و نقصان متفاوت است این ضاعت شفقین با شده و با این تفاوتها موجب کثرت تاثیرات که او را یک دیگر است با افتاب در این دلالات چنانکه معلول اول بر سطح طالع در فصل چشم از کتاب خور با این معنی اشاره و نموده و او بر معشر در مدخل خور و فصل ایضا آورده و این احکام که در باب معلول افتاب است و این بخور از تاثیرات که او را یک دیگر و از مزاج این موقوف بر ماضی سید و جرت حدس فصل پنجم در احکام

و قوت عالی طهارت و اهل خیم و فرید و قوت اشد و البسه و عطریات و گوشتا نموده در  
سیان اصحاب علم و ارباب طایفه و سلامتی صفین و اگر در جانب شمال بود با زهره و اگر در  
جانب جنوب بود و در این بود **معلول زهره در برج سرطان** دلالت کند بر قطع  
ایرانی و شیر و خشکی هوا و سلامتی کشتیها و اعدای سواران دریا و اسکان باران و در بعضی  
مواضع افتاب خا و زبانی ابا و بسیاری حیوانات ابل و حقیق با دنا و اگر در جانب شمال  
بود شدت گرم بود و اگر در جانب جنوب باشد و فصل **معلول زهره در برج اسد**  
دلالت کند بر اعتدالی هوا و کثرت شش طر در ضایق خاصه یا دشمنان و حد و شصت  
و اگر و اگر امید که هوا و قوت عالی خواجه و در دشت با زهره و اگر در جانب شمال بود که  
سخت و موجب ریاح بود و اگر در جانب جنوب بود و سرمای و سرمای و سرمای و سرمای  
بحر و جانب جنوب شرایع گفت **معلول زهره در برج عقرب** دلالت کند بر کثرت حال  
نباتات و بسیاری زراعت و تندرستی طالعین و تفرقه زمان و خادمان و کس و دلاور  
مطربان و عشرت و نشاط کسان و نشاط و نشاط و کشتیها و بارانهای مخالف و از زهره  
و نمرانی نعمت و اندوه زمان و مطربان و اگر در جانب شمال بود اعتدالی هوا باشد  
و اگر در جانب جنوب بود و چنان باشد **معلول زهره در برج میزان** دلالت کند بر  
نیکی حال مردم و تندرستی طالعین و رغبت مردم بمشاط و صحت زمان و اجتناب و سبیل  
بواسر و دشت و حد و ث باران و قوت عالی طرب و خواجه و بسیاری و بسیاری و بسیاری  
و خوشحالی مغنیان و وسوسه یکی از اهل علم و دوش و خوشی در میان طالعین و اگر  
در جانب شمال بود اعتدالی هوا باشد و اگر در جانب جنوب باشد و سرمای و سرمای و سرمای  
هوا بود و اگر در جانب جنوب بود و سرمای و سرمای و سرمای و سرمای و سرمای و سرمای  
و کوبه و عارض شود **معلول زهره در برج قوس** دلالت کند بر اندوه زمان و امر و  
و خصوصت از دل و در دلق شلب و از ان و کثرت شفق و شفق و سبیل و بسیاری و بسیاری

و اما بر یکدیگر است و در صورتی که این سیارات و فلکها بر سر او قرار دارند که حال و کیفیات او را یکدیگر نشانند و رفع و نشاء او را نشانند و اما این هر اسمی که مطلع نظر از اسباب ارضی به تفاوت و تفاوتی که یک نسخه بود اما چون وجود این معانی بشما در حسن و کثرت تجربه مختلف است و این اختلاف نیز زیاد و نقصان متفاوت است این ضاعت شفقین با شده و با این تفاوتها موجب کثرت تاثیرات که او را یک دیگر است با افتاب در این دلالات چنانکه معلول اول بر سطح طالع در فصل چشم از کتاب خور با این معنی اشاره و نموده و او بر معشر در مدخل خور و فصل ایضا آورده و این احکام که در باب معلول افتاب است و این بخور از تاثیرات که او را یک دیگر و از مزاج این موقوف بر ماضی سید و جرت حدس فصل پنجم در احکام

و اما بر یکدیگر است و در صورتی که این سیارات و فلکها بر سر او قرار دارند که حال و کیفیات او را یکدیگر نشانند و رفع و نشاء او را نشانند و اما این هر اسمی که مطلع نظر از اسباب ارضی به تفاوت و تفاوتی که یک نسخه بود اما چون وجود این معانی بشما در حسن و کثرت تجربه مختلف است و این اختلاف نیز زیاد و نقصان متفاوت است این ضاعت شفقین با شده و با این تفاوتها موجب کثرت تاثیرات که او را یک دیگر است با افتاب در این دلالات چنانکه معلول اول بر سطح طالع در فصل چشم از کتاب خور با این معنی اشاره و نموده و او بر معشر در مدخل خور و فصل ایضا آورده و این احکام که در باب معلول افتاب است و این بخور از تاثیرات که او را یک دیگر و از مزاج این موقوف بر ماضی سید و جرت حدس فصل پنجم در احکام

و اما بر یکدیگر است و در صورتی که این سیارات و فلکها بر سر او قرار دارند که حال و کیفیات او را یکدیگر نشانند و رفع و نشاء او را نشانند و اما این هر اسمی که مطلع نظر از اسباب ارضی به تفاوت و تفاوتی که یک نسخه بود اما چون وجود این معانی بشما در حسن و کثرت تجربه مختلف است و این اختلاف نیز زیاد و نقصان متفاوت است این ضاعت شفقین با شده و با این تفاوتها موجب کثرت تاثیرات که او را یک دیگر است با افتاب در این دلالات چنانکه معلول اول بر سطح طالع در فصل چشم از کتاب خور با این معنی اشاره و نموده و او بر معشر در مدخل خور و فصل ایضا آورده و این احکام که در باب معلول افتاب است و این بخور از تاثیرات که او را یک دیگر و از مزاج این موقوف بر ماضی سید و جرت حدس فصل پنجم در احکام

و اما بر یکدیگر است و در صورتی که این سیارات و فلکها بر سر او قرار دارند که حال و کیفیات او را یکدیگر نشانند و رفع و نشاء او را نشانند و اما این هر اسمی که مطلع نظر از اسباب ارضی به تفاوت و تفاوتی که یک نسخه بود اما چون وجود این معانی بشما در حسن و کثرت تجربه مختلف است و این اختلاف نیز زیاد و نقصان متفاوت است این ضاعت شفقین با شده و با این تفاوتها موجب کثرت تاثیرات که او را یک دیگر است با افتاب در این دلالات چنانکه معلول اول بر سطح طالع در فصل چشم از کتاب خور با این معنی اشاره و نموده و او بر معشر در مدخل خور و فصل ایضا آورده و این احکام که در باب معلول افتاب است و این بخور از تاثیرات که او را یک دیگر و از مزاج این موقوف بر ماضی سید و جرت حدس فصل پنجم در احکام

و اما بر یکدیگر است و در صورتی که این سیارات و فلکها بر سر او قرار دارند که حال و کیفیات او را یکدیگر نشانند و رفع و نشاء او را نشانند و اما این هر اسمی که مطلع نظر از اسباب ارضی به تفاوت و تفاوتی که یک نسخه بود اما چون وجود این معانی بشما در حسن و کثرت تجربه مختلف است و این اختلاف نیز زیاد و نقصان متفاوت است این ضاعت شفقین با شده و با این تفاوتها موجب کثرت تاثیرات که او را یک دیگر است با افتاب در این دلالات چنانکه معلول اول بر سطح طالع در فصل چشم از کتاب خور با این معنی اشاره و نموده و او بر معشر در مدخل خور و فصل ایضا آورده و این احکام که در باب معلول افتاب است و این بخور از تاثیرات که او را یک دیگر و از مزاج این موقوف بر ماضی سید و جرت حدس فصل پنجم در احکام

و اما بر یکدیگر است و در صورتی که این سیارات و فلکها بر سر او قرار دارند که حال و کیفیات او را یکدیگر نشانند و رفع و نشاء او را نشانند و اما این هر اسمی که مطلع نظر از اسباب ارضی به تفاوت و تفاوتی که یک نسخه بود اما چون وجود این معانی بشما در حسن و کثرت تجربه مختلف است و این اختلاف نیز زیاد و نقصان متفاوت است این ضاعت شفقین با شده و با این تفاوتها موجب کثرت تاثیرات که او را یک دیگر است با افتاب در این دلالات چنانکه معلول اول بر سطح طالع در فصل چشم از کتاب خور با این معنی اشاره و نموده و او بر معشر در مدخل خور و فصل ایضا آورده و این احکام که در باب معلول افتاب است و این بخور از تاثیرات که او را یک دیگر و از مزاج این موقوف بر ماضی سید و جرت حدس فصل پنجم در احکام





مطلوبه عطاره در هیچ حال دالات کشته بر سر و پا و دیواران لی نفع در هیچ موانع  
 و حدودش رعد و برق و اعتدالی هوا و غرق گشتهها و فتنه در جانب شمال و حدودش  
 فروغ و مایل اکثر در عطاران و قلت طلوع و استرجه و فتنه در جنوب و سیوا خاصه در  
 جانب مغرب و فتنه و ابله را در این جانب و اگر در طرف شمال و جنوب و در هر طرف  
 و کثرت مسموم باشد و اگر در جانب جنوب بود و کثرت همان بود **مطلوبه عطاره در**  
**در هیچ حال** دالات کشته بر خشکی هوا و حرارت و فتنه و درخت و میوه و اندک فتنه  
 و نوازش با فتنه اصحاب دیوان و نواز را در این جانب و اگر در این جانب و در حکام و  
 در این جانب و نواز و در هر طرف و در هر طرف و کثرت استقام و اوجاع از سر و  
 و در هر طرف و کثرت فتنه و در هر طرف و در هر طرف و کثرت استقام و اوجاع از سر و  
 و فتنه از هر طرف و اگر در جانب شمال بود و در هر طرف و در هر طرف و اگر در جانب  
 جنوب بود و در هر طرف و اگر در جانب جنوب بود و در هر طرف و دالات کشته بر فتنه  
 حال فتنه و ابله را در این جانب و نواز و در هر طرف و در هر طرف و کثرت  
 طعام و در هر طرف و فتنه و ابله را در این جانب و نواز و در هر طرف و در هر طرف و کثرت  
 عیون و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت و اگر در هر طرف و کثرت  
 پیوست هوا باشد و اگر در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت  
 دالات کشته بر هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت و فتنه و ابله را  
 و استقام و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت و فتنه و ابله را  
 در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت و فتنه و ابله را  
 کثرت و فتنه و ابله را در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت  
 ماسک و اگر در جانب جنوب بود و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت  
 و استقام و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت و فتنه و ابله را

آورد

آورد

آورد

آورد

آورد

بر سر و پا و دیواران لی نفع در هیچ موانع  
 و حدودش رعد و برق و اعتدالی هوا و غرق گشتهها و فتنه در جانب شمال و حدودش  
 فروغ و مایل اکثر در عطاران و قلت طلوع و استرجه و فتنه در جنوب و سیوا خاصه در  
 جانب مغرب و فتنه و ابله را در این جانب و اگر در طرف شمال و جنوب و در هر طرف  
 و کثرت مسموم باشد و اگر در جانب جنوب بود و کثرت همان بود **مطلوبه عطاره در**  
**در هیچ حال** دالات کشته بر خشکی هوا و حرارت و فتنه و درخت و میوه و اندک فتنه  
 و نوازش با فتنه اصحاب دیوان و نواز را در این جانب و اگر در این جانب و در حکام و  
 در این جانب و نواز و در هر طرف و در هر طرف و کثرت استقام و اوجاع از سر و  
 و در هر طرف و کثرت فتنه و در هر طرف و در هر طرف و کثرت استقام و اوجاع از سر و  
 و فتنه از هر طرف و اگر در جانب شمال بود و در هر طرف و در هر طرف و اگر در جانب  
 جنوب بود و در هر طرف و اگر در جانب جنوب بود و در هر طرف و دالات کشته بر فتنه  
 حال فتنه و ابله را در این جانب و نواز و در هر طرف و در هر طرف و کثرت  
 طعام و در هر طرف و فتنه و ابله را در این جانب و نواز و در هر طرف و در هر طرف و کثرت  
 عیون و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت و اگر در هر طرف و کثرت  
 پیوست هوا باشد و اگر در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت  
 دالات کشته بر هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت و فتنه و ابله را  
 و استقام و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت و فتنه و ابله را  
 در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت و فتنه و ابله را  
 کثرت و فتنه و ابله را در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت  
 ماسک و اگر در جانب جنوب بود و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت  
 و استقام و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و در هر طرف و کثرت و فتنه و ابله را

آورد

آورد

آورد

آورد

آورد

آورد







کنند بر خط و جمع و فرغ و هلاک مردمان و خنجر و اجلاط و بر سلاطین و حکام و  
خویشتر حق و اسکان و زلزله را وجودش را در دانه با دانه سخت چنانکه با سینه و چهار  
و فضا مشغول رسد نه در چانه و در جود مستحق قطع و ستم **حلولی** **درباره** **درباره**  
دالات که بر غایت و کرانی مرغ و ماهی و غرق گشته اند و بر چرخ خیرات ابی یافت  
و نیک مردم و مرکب بسیار و خیراتی از دوزخ داد و عدل و بیخ و جود ستم و نیک  
خیرات و داخل خانها و نیک و پیران و اهل قلم و ضرر مردم از آب و گشتن و شمشیر  
و نقل و تحمل با پادشاه و سلاطین از چاه بیجا **حلولی** **درباره** **درباره** دالات  
کنند بر اضطراب حال با دستان یافت و نیک و خیرات و پیران و اهل قلم و ضرر  
با یکان و گشتن و غوغا و طغیان آهبا و اعیان و بیخ و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک  
نیز از پای و پادشاه و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک  
**درباره** **درباره** **درباره** **درباره** **درباره** **درباره** **درباره** **درباره** **درباره** **درباره**  
مخصوصات و ارتفاعات و سوختن گشت و زنجیر و آب میان و نیک و نیک و نیک و نیک  
بدین مردم و عذرات کلب با و عبا و گشتن یافت و آب هر کون و نیک و نیک  
نیز در و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک  
بر نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک  
از نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک  
جود ستم سلاطین و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک  
کرده و شانه و داج و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک  
سایه باندگی و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک  
و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک  
پادشاه و سلاطین از نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک

نہایت

[illegible]

14



بسم الله الرحمن الرحيم

کند با جمالی عراق رسد و بسلی گردد و اگر نزدی بد بران کند و در زمین عراق طاعون  
و سوت افتد و اگر نزدی کعبه کند سرگام و حیوانات و حیث باشد و اگر طاعون با کمال  
و ملک شود نزدی کند و در شرق و غرب عالم طاعون و سوت لاحق مردم شود و فعال  
نیز واقع شود و بهای عام باشد و ملک غلط بقتل رسد و مردم مسلمة بکشد  
و بلکه قدر شوند و اگر خبیث بشر طین نزدی کند که سخته در شهر حاضر رسد و زمان  
حالی است بینه و اگر نزدی بطین کند با دشت با دوستان و اهل امانت خود  
خدا رسد و بیایع با دشت و شهرت رسد و اگر نزدی بد بران کند ملک  
خطا را ضرر رسد و اگر نزدی بیایع کند اهل خیال را شتر غلیم لاحق کرد و باران  
کند و بیایع و وحش را سوت رسد و مردم هم ضرر رسد و اگر نزدی بشیره  
کند فسل است و حیوان شتر را بکشد و اگر نزدی بطین کند اهل شرق را ضرر رسد  
و اگر نزدی بینه کند با دستان ضرر رسد و اگر نزدی بیره کند از اشی ضرر رسد  
و اگر نزدی بصره کند ملک ضرر رسد و اگر نزدی بساک کند عدوت اطلس  
ناقص باشد و اگر نزدی بربا کند کشت غلیم باشد و در وقت و اگر نزدی ب  
قلب کند بسان سواحل ضرر رسد و اگر نزدی بیایع کند بیایع باشد و اگر  
نزدی بیده کند ضرر رسد باشد و اگر نزدی لایله راج کند میان ملک و امر افتد  
و شتر کشت دست دهد و اگر نزدی بعد بلع رسد رسد و کشته در میان مردم عاشق  
شود و اگر نزدی بوفه کند بعدا ضرر رسد و نیز که رسد بن نزدی بشر طین کند  
تبعیج رواج باشد و در شربا ملک و اتباع ایشان را شتر و ما قدر رسد و در بران  
برایع عاصه دزد و بیایع شکلی برادر رسد و در ذراع ملک را ضرر رسد و تلف  
اکثره خوش باشد و در جبهه ادبیات ضرر رسد و بیایع شکلی تلف شوند و در  
بیره مردم ضرر رسد واقع شود و در هر اهل مدنی و قرار اهرام رسد و اموال

ایشان

باب چهارم

در کتب

ایشان تلف شود و ملک و دنا و خلافت باشد و در میان اهل غلط از بزرگی  
بفت و در سواک صاحب بخون راهی اویان را عاصه رسد و کشت اطلس  
و در رسول مجرب باشد در یاج عاصه و زود در اهل کثیری از مردم را ضرر  
رسد و بقتل رسد و در طلب نیز ضرر بخلاق باشد و در شول در میان خلق  
قتال باشد و در بلده شکر تیر واقع شود و مردمان مرض رسد و در ایتلاف شوند  
و در راجع اهل سحر و جادو در مرض عارضی کرد و در رسو و عیب عادت و سوت  
عاشق شود و خلق کثیر را بکشد و عدوت در میان مردم طایع کرد و در شول  
هر کس شود و ضرر و دشت و بیایع سکان سواحل را زنت رسد **باب چهارم**  
**در احکام رجعت و تقاضای غنای و شرف و تقوی کوکب**  
مشق بر فضی است **فصل اول در احکام رجعت کوکب** بدترین حالات  
کوکب را بعد از احراق رجعت است چنانکه هر کس حکم در کتب است و چنانچه  
**باب فرموده کوکب که اگر کسی از آن راجع گشت دلالتی خلافت الامر الهی بر او**  
**در آن کان مستقیما خلافت صحیح و انقیاد بر محشر در کتاب مخصوصه را بر او**  
**که اگر کسی از آن مقلدان علی باشد الا که در کتب خود خبر او را در آن کان راجع است**  
**فقدس و این کان مستقیما دلالت بر موضع دیگر از آن کتاب میفاید که کوکب**  
**در آن کان به واسطه هیبت و عظمت قوت و از آن راجع نیست و نه کلمه و انضام و کلام**  
**در کتاب کفایت التعلیم که در کوکب را در حال رجعت بنابر جاری گرفته اند و حکم**  
**با بخوان چنانکه جاری را بخوان هیچ وقت و هیچ رجعت راجع وقت و اول آن**  
**اوقات وقت اقامت یک ساعت رجعت چون وقت استعای جاری پس وقت**  
**رجعت اول است چون وقت تریا جاری دو وقت است و رجعت چون وقت**  
**استعای جاری دو وقت رجعت دوم چون وقت انحطاط جاری دو وقت اقامت از**

ملک





[illegible]









عرض ثانی و جنوب و سبب سفت و بطور سبب مطالع و مغارب اجزای برج  
 بنا بر این اهل احکام کلام مقداری معین در هر کوب منظور داشته اند از ریاضات  
 سواد که چون میان آفتاب و آن کوب با مقدار رسد کوب در هر تحت الشعاع  
 قبل از احتراق تا بعد از آن و مدار احکام بر آن نهاده اند خواسته که کوب بر سر  
 و خواسته معنی هر چند منظور و بطور اهل حساب در عارضه تقادیم اول خفا در دیده  
 باشد و در هر دو مخصوص باین ساختار که هرگاه عرض زیاد بر وقت درجه  
 باشد چنانکه احتراق و تقسیم بر او اطلاق نمیکند تحت الشعاع نیز اطلاق کنند  
 و وجه این ظاهر است و تحت الشعاع در تعلیق در اندیشه درجه مضربه اند  
 و در معلومین با فزیده درجه و در هر شمس و جمله درجه و این معنی و هر تحت الشعاع  
 آفتاب باشد و اهل احکام تحت الشعاع را دلیل ضعف و حسن عرض دانسته  
 چنانکه گویند که چون کوب شعاع آفتاب در این فضا غرضی بود که داخل زندان  
 شود یا برین گردد و چون با احتراق رسد نیز به شخصی بود که به ملک رسد و چون  
 از احتراق خلاص شود است و او بر یکان گوید نیز به شخصی زندانی یا مستور باشد  
 که چون آمدن را می بیند یعنی را ده چون آمدن نماید احکام خفا که کوب خفا  
 در برج این فضا از کوب محکم احکام خفا که زحل در برج این فضا  
 خفا که زحل مطلقا دلالت کند بر حرات مشایخ و در سواد اهل شایع و مکان  
 جبال و کثرت حباب و کدورت و خلط و هوا و آمدن باران در وقت زمستان  
 غم و هم در خفا و بطولت زحایا و اهل حرات خفا که زحل در برج محلی از ثلث  
 اول برج ضعف و بطور اسباب پدید و ثلث ثانی قلت امطار و نا استوائی هوا  
 و قلت و در ثلث سیم جمع و دریا خفا که زحل در برج ثلث اول برج نماند  
 ارباب باشد و ششوی مردم و مشهور و فرود کثرت زحی و بسیار از ارجیف و در ثلث

۱-  
۲-  
۳-  
۴-

ثانی توسط امور بود و در ثلث سیم ثلث و ثلث و در ثلث و در ثلث و در ثلث و در ثلث  
 خفا که زحل در برج محلی از ثلث اول این برج یکی از ملک و مرضی طاری  
 شود و حال زمان بگذرد و در سواد را که مقدس و در ثلث ثانی خفا که حال  
 مردم بود و در راج اسواق و کثرت و جمع و شری و در ثلث ثالث یکی از فزایان  
 و ثانی بود و با کثرت از وطن اصلی خفا که زحل در برج سواد در ثلث اول شفقت  
 اهل حرات و ارباب زراعت باشد و در ثلث دوم در جلم و در کلام و در ثلث  
 شایع کرد و در ثلث سیم موت زمان بود خفا که زحل در برج سواد در ثلث اول  
 برج مرض عارضی یعنی مردم شود و در ثلث ثانی زمان طوک پدید شود و در ثلث  
 سیم تب عارضی خفا که زحل در برج سواد در ثلث اول برج سواد لایق یکی از  
 پادشاهان شود و در ثلث ثانی موت پادشاه بود و در ثلث ثالث دلالت کند بر کثرت  
 خفایان دروغ در میان و در کوب خفا که زحل در برج سواد در ثلث اول برج  
 پست هوا و قلت امطار بود و در ثلث ثانی سردی خشک باشد و در ثلث سیم  
 خفا که زحل در برج عقرب در ثلث اول برج دلالت کند بر همه کردن لشکریان  
 و ثلث سیمون ایشان و در ثلث دوم پادشاه را بیماری دست دهد و در ثلث سیم  
 پنهان خفا که زحل در برج قوس در ثلث اول برج پادشاهان لایق مردم شود  
 و در ثلث ثانی ضعف و بطور امور بود و در ثلث ثالث گرانی طعام باشد خفا  
 زحل در برج جدی در ثلث اول برج قوت عدو و بهر چو زنی مردم باشد و در ثلث  
 ثانی ثلث صوبت بجز و کثرت اسواق باشد خفا که زحل در برج دلو در  
 ثلث اول برج کثرت ظهور ملک و در ثلث ثانی موت پیرانی بود و در ثلث ثالث  
 مضرت عالم بود از کثرت رطوبت خفا که زحل در برج حوت در ثلث اول  
 برج حد و ثلث نرگام فزاید بود و در ثلث ثانی کثرت صحبت و مجلس داشتن بود و در

۱-  
۲-  
۳-  
۴-  
۵-  
۶-  
۷-  
۸-  
۹-  
۱۰-  
۱۱-  
۱۲-

ثالث ثالث حسن و غم لاحق پادشاهان عظیم الشان خود احکام خفای مشتری را  
 در جوارش خفای مشتری مطلقا ولایت کند بر شکی کار خداوندان دین و  
 ناموس و آئین و در حسن ترسیان و عیسویان و طغیان بارنگی در وقت و کرد و زیاده  
 و حدود مرض و وبا خفای مشتری در هیچ محل و در ثلث اول هیچ اراضی کثیره  
 از رطوبات ناراضی شود و در ثلث ثانی سوت یکی از خرافات منقطع اتفاق افتد  
 و در ثلث ثالث سوت سردی اخیل کشته شدن دست **خفای مشتری در هیچ**  
**توجه** در ثلث اول هیچ حدود اراضی از رطوبت اتفاق افتد و در ثلث  
 ثانی سوت یکی از اهل هم پادشاه بود و در ثلث ثالث سوت سردی نزدیک کار  
 کرد و **خفای مشتری در هیچ** جز در ثلث اول هیچ ضعف اشیا و ثلث ان  
 باشد و در ثلث ثانی با بسیار جهل و کدورت هوا بسیار کرد و بسیار بود و در  
 ثالث جود پادشاه و حکام بر رعیت واقع خود **خفای مشتری در هیچ** سرطانی  
 در ثلث اول هیچ پادشاه از شهرهای بشهری نقل کند و در ثلث ثانی تدبیر اموال  
 پادشاه واقع شود و در ثلث سیم تسخیر عاید شود و اضطراب و کثرت احبار  
 از اجابت باشد **خفای مشتری در هیچ** در ثلث اول هیچ غم و حزن لاحق  
 پادشاه گردد و در ثلث دوم سوت سردی شریف و ذوی القدر روی نماید **خفای**  
**مشتری در هیچ** در ثلث اول هیچ پادشاه در اراضی ناراضی گردد و در ضعف  
 بسیار روی نماید و در ثلث ثانی حشر و کرم و بیماری رسد و مشکوب گردد و از اجتنابی  
 از تواجیح و اراضی و یا بعد و در ثلث ثالث اسفل سفاین و سواحل را غم و کدورت  
 رسد **خفای مشتری در هیچ** در ثلث اول هیچ قتلک اسطر و بویست  
 هوا بود و در ثلث ثانی بویست هوا و در ثلث ثالث مرض غارض پادشاه گردد و **خفای**  
**مشتری در هیچ** در ثلث اول هیچ فراغت و راحت و صلاح امور

ارشان بود و در ثانی ثالث سوت زمان پادشاه یا خرافات حواسنی پادشاه اتفاق  
 افتد **خفای مشتری در هیچ** در ثلث اول هیچ افسار تسخیر سیم پادشاه  
 رسد که در آن کدورت خیزد و در ثلث سیم مقوم و مخوف شود و در ثلث ثانی ثالث  
 سوت سردی شریف دست و پا زدن ثلث **خفای مشتری در هیچ** در  
 ثلث اول هیچ اضطراب در میان مردم حادث شود و از کتاب دعا و دی باطل  
 کشته و جبهه های بوجا آورند و در ثلث دوم اراضی افتد و مردم مردم خرد شوند  
 و در ثلث سیم از زیری از نوزاد پادشاه یا چار کرد و **خفای مشتری در هیچ** در ثلث  
 اول هیچ مرضی غارض یکی از اهل هم پادشاه گردد و در ثلث سیم در  
 ثلث دوم و سیم یکی از اهل پادشاه باشد **خفای مشتری در هیچ** در ثلث اول سربار  
 برفت و جلیه حادث گردد و در ثلث دوم حرکت ملک بود موضع فریب و در ثلث  
 سیم حرکت اراضی و ملک حرکت آید **احکام خفای مشتری در هیچ** در  
**خفای مشتری** در هیچ مطلقا ولایت کند بر خسارت لشکران را تراک و  
 خوار ارشانی و کدورت احوال و قتل بیغی از سپاهیان و اهل فساد و کفر قتل کرد  
 و ماطلعان طریق **خفای مشتری در هیچ** در ثلث اول هیچ خرافات پادشاه و نقصان  
 کند و اموال ملی بپرداخته شود و در ثلث ثانی فرج و نشاط لشکران باشد و مقرب و  
 مصاحب پادشاه شوند و در ثلث سیم راجع غارض حیوانی شود و کثرت اسقاط حمل بود  
**خفای مشتری در هیچ** در ثلث اول هیچ اراضی بسیار بود و در ثلث دوم اسقاط  
 حمل زنان بود و در ثلث سیم قضا و کدورت زمین باشد **خفای مشتری در هیچ** در  
 در ثلث اول هیچ سوت سردی نزدیک حادث شود و در ثلث دوم اشیای از آن بشهر  
 افتد و ثلث دیگر اموال بسیار باقی سبب ضایع گردد و در ثلث سیم کتاب از آن بشهر  
 و در ثلث سیم زن پادشاه و مرعی ملک و صاحب بشهر شود و **خفای مشتری در هیچ** در



در شش اول برج اسراف عارض مردم خاصه زنان خود و در شش دوم مردم از شرف  
 چارگروند و در شش سیم حکم همان بود **خفا می بیند در برج سیم** در شش اول برج  
 که در دست و حسن با دست و با شش و در شش دوم و سیم نطق اسب و سیم از اسب  
 مکتوبه نماید و بر پا می کنند و کاست شده بود و در شش هفتم با شش **خفا**  
**برج دوم** در شش اول این برج هم و در شش اول این کتاب و احصای  
 در اوین و در شش دوم و در شش ثانی اسقاط جالی باشد و در شش ثالث اسراف  
 خواجه و افت این بود **خفا می بیند در برج سیم** در شش اول این برج  
 هوای خزان و نعلت باران بود و در شش دوم و سیم عارض بران خود و در شش  
 سیم خراج لشکر بانی و راجه بانی بود **خفا می بیند در برج هفتم** در شش اول  
 راحت لشکر بانی و سکونی ایشان بود و در شش دوم و سیم و در شش هفتم عارض  
 ابدان کرد و در شش غلبانی و در شش سیم جاری باشد **خفا می بیند در برج نهم**  
 در شش اول برج مصارعت و عداوت و در میان مردم حادث و در شش دوم و سیم  
 اصحاب طایفه را غانی و در شش دوم اسقاط اصل و کثرت نمودارانی باشند  
 بسیاری از دولت صفای بود و در شش سیم عارض با دست و سیم یکی از رزمایا  
 کتاب واقع شود **خفا می بیند در برج چهارم** در شش اول برج سوت یکی از خطا  
 اناس بود و در شش دوم راجه میان لشکر با دست و افتد و عظیم و عظیم  
 کردند و در شش سیم کثرت اسطوار و پادشاه باشد **خفا می بیند در برج اول** در شش  
 برج حضرت و خوف لاحق و میان شوم و سیاه زمان مالد و در شش ثانی شده و لاحق  
 اولی نمایان شود و خوف غرق باشد و در شش ثالث یکی از اهل هم با دست و لوت  
 قرار شد **خفا می بیند در برج هفتم** در شش اول برج تاخت و تاراجی بود و در  
 دوم اسراف مصیبت عارض کرد و در شش سیم کثرت بارانی باشد **خفا می بیند در برج**

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

از شش با کمال عارض شد و در شش سیم سرعت روز و در شش سیم شتاب کرد  
 چنانکه کثرت آمدن را باقی غریب و اقرب چنانکه از کوه و جالی انقی تحت الشعاع  
 افتاد و در شش سیم شتاب خفا ایشان خفا اشتراق در جات شرق باشد  
 مختلف **خفا می بیند در برج سیم** در شش اول این برج و در شش اول این کتاب  
 بارندگی و با و در شش دوم و در شش اول و در شش اول و در شش اول و در شش اول  
 مطربان و در شش سیم و در شش اول و در شش اول و در شش اول و در شش اول  
 اول شش بود و در شش سیم و در شش اول و در شش اول و در شش اول و در شش اول  
 مردم باشد **خفا می بیند در برج چهارم** در شش اول این برج و در شش اول این کتاب  
 باطل ایشان از کمالی بکافی و اگر در شش سیم شتاب با دست و سیم ملک  
 نزاع کشته و از ان پادشاه اندر بکین شود **خفا می بیند در برج چهارم** در شش اول  
 شش بود و در شش سیم و در شش اول و در شش اول و در شش اول و در شش اول  
 رسد **خفا می بیند در برج سیم** در شش اول این برج و در شش اول این کتاب  
 اخراجات و اطمینان سوال بختره ایشان و اگر در شش سیم بود و در شش اول و در شش اول  
 عمال اصحاب و اوبات بود و در شش سیم و در شش اول و در شش اول و در شش اول  
 در اول شش خراج و در شش اول و در شش اول و در شش اول و در شش اول  
**در شش سیم** در شش اول و در شش اول و در شش اول و در شش اول و در شش اول  
 غلبه عارض خفا می شود **خفا می بیند در برج سیم** در شش اول این برج و در شش اول این کتاب  
 مردم باشد و در شش سیم چارگی زمان بود **خفا می بیند در برج سیم** در شش اول  
 شش کشف اشیا مکتوبه بود و در شش سیم مردم کثرت راجه در شش  
 شش کثرت فکرو س بود **خفا می بیند در برج سیم** در شش اول این برج و در شش اول این کتاب  
 یکی از غلظت و اکابر باشد و در شش سیم حکم همان بود **خفا می بیند در برج سیم**

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش

در شش







علامه

که اگر از جانب مشرق در اول شب ظهور کند غم و حسن بزم و رسته ظهور کند **در برج**  
**حوت** دلالت کند بر حدوث نعمتی و بدارم و کثرت ابعاد و وقوع سرما و هرور  
 سببها و اگر در پنج و نهمه متعارف یا متقابل و با شش یا قمر یا مقابله داشته باشد  
 حاسب کلی گوید در چشم شیوع یا بدو قلت طعام و اضطراب و وسعتی اشجار و کثرت  
 اغراس بود و میانیتون **در برج** **دلو** ظهور کند **در برج** **دلو** ظهور کند  
 کند بر صلاح حال اخفاء و فقها و ارباب ناموس و حسن حال رعیت و خوشی حال  
 طایفه نصاری و تنگی در زراعت و پیش الحقیق نصیر المله و الدین و در سر سفره سیر یا بد  
 که شتری درین حال مثل مردی فاضل است که با کوه بسیار با و رسید به وقت  
 و افشا دست تراز بر نرفته طبعه در و صبر شده باشد **در برج** **دلو** ظهور کند **در برج**  
**حمل** دلالت کند بر قلت اراضی و اگر حیوانات واقع شود در سردی باشد و کثرت  
 غلات خصوصاً در زمینهای نرم و وقوع نکام اکثر در میان احشام و ادبایت و  
 بسیاری بارانی و جوب ریا و شالی بود و حدوث برف خاصه در مواضع سرد  
 و کوه پاهای و نقصان غلغ و چراگاهها و قلت ظهور بود و بسیاری انفع و کمکات  
 باشد و هر کسی گوید که از جانب مشرق در اول شب ظهور کند کثرت سرما و باران  
 و غم باشد **در برج** **دلو** ظهور کند **در برج** **دلو** ظهور کند  
 و بسیاری سرما و بارانی و با و نقصانی میوه و هر کسی گوید که از جانب مشرق  
 و نکام شام ظهور کند کثرت امطار و اندو **در برج** **دلو** ظهور کند **در برج** **دلو** ظهور کند  
 کند بر مرکب زانی و جراتنا و طبعی که سایه مردم و علت اشجار و اوجاع عینی چشم  
 در زمان در وضع جویات و قلت آب چشمها و علت در کوهکان و هر کسی گوید که  
 در جانب مشرق و نکام شام ظهور کند کثرت بارانی باشد و در ولایت مشرق  
 و بسیاری رطوبت و کدورت هوا **در برج** **دلو** ظهور کند **در برج** **دلو** ظهور کند

در وقت

در وقت

در وقت

در وقت

در وقت

در وقت

حدوث اراضی خاصه در بار و جوشش و وجع لب و دمانی و از زانی غلات و  
 حدوث بارانی در عدد و برف و آمدن با و شالی و طبعیان اباها و هر کسی گوید که از اول  
 شب از جانب مشرق ظهور کند کثرت امطار و اندو **در برج** **دلو** ظهور کند **در برج** **دلو** ظهور کند  
**در برج** **دلو** ظهور کند **در برج** **دلو** ظهور کند  
 و غلات و نقصان و اوقات و از استیجاب و موت اشکات و بیماری و غلغ از ملک  
 و وزیدن بادها و نقصان اباها و هر کسی گوید که از جانب مشرق در اول شب ظهور  
 کند بارانهای نافع و از زانی و اعتدال از اباها باشد **در برج** **دلو** ظهور کند **در برج** **دلو** ظهور کند  
 کند بر فساد و درختها و بسیاری انکور و اراضی راس و در چشم در زمین سرما و شرا  
 و رخ بند باشد و در عدد و برف در تابستان و سردی و یول و هر کسی حکیم گوید که از جانب  
 مشرق در اول شب ظهور کند کثرت بارانی و غم باشد **در برج** **دلو** ظهور کند **در برج** **دلو** ظهور کند  
 کند بر بسیاری در سردی و بیماری و زانی حامل و طبعی که اباها و کثرت بارانی و در نشان  
 و جوب ریا و کثرت و بسیاری اعشاب خضر و هر کسی حکیم گوید که از جانب مشرق  
 در اول شب ظهور کند در چشم و نکام و نذر و بسیار بود **در برج** **دلو** ظهور کند **در برج** **دلو** ظهور کند  
 کند بر کثرت اوجاع مختلفه خاصه در بهار و دهک کارها و خوبی بزم و متوسط نزع و  
 کثرت امطار و برف خاصه در زمستان و بسیاری و زرد و نقصانی چشمها و انباشته  
 شدن ابار و اوقات کشته و مسامحتی درخت زمستان و زرد و هر کسی حکیم گوید که از جانب  
 نکام شام ظهور کند در زمان خاصه در چشم در میان مردم شایع کرد **در برج** **دلو** ظهور کند **در برج** **دلو** ظهور کند  
**در برج** **دلو** ظهور کند **در برج** **دلو** ظهور کند  
 دلالت کند بر مرگ مردی عظیم القدر از اهل مشرق که نیکو بجای وطن  
 نایب و اوقات در کثرت تناسل و ادب و اعتدال هوای زمستان و حدوث  
 بارانی و بار و از افغان و فصلی و بسیاری خرید و فروخت میوه و کثرت کیا و اوقات  
 سباع و کلاب و هر کسی حکیم گوید که از جانب مشرق در اول شب ظهور کند در چشم





























نامیده است و در خروج اعدا و حدوث حرب بود و حرکت شدید  
 دست و پاهای و غیره **در تشریح و تعریف** دلالت کند بر سرگیجی  
 از فرمان دانی و در تعریف جزئی کتاب دانی نام و سقوط اجنه و عصب  
 نزار عانی باشد و هر کسی که در ثلث اول این برج مغرب شود و غم  
 و حسرت کند کتاب و ارباب و او این و در ثلث ثانی اسقاط جانی و در  
 ثلث ثالث مرض خرابی **در تشریح و تعریف** دلالت کند بر سرگیجی  
 دلالت کند بر حدوث امطار و رعد و برق و صواعق و در تعریف  
 خشکی هوا بود و فصلی خزان و ثلث بارانی و در این از حرکت باد  
 و قریح لشکریان و راحت سپاهیان و هر کسی که در ثلث اول این  
 شود و پوست خرب بود و در ثلث دوم مرض در میان از باد و هر سه و در  
 سیم قریح لشکریان و راحت ایشان بود و **در تشریح و تعریف** دلالت کند بر سرگیجی  
 در تشریح دلالت کند بر ثلث بارانی و در تعریف ملاک بایم و در چشم و  
 اسقاط صلی و سکون لشکریان بود و هر کسی که در ثلث اول این مغرب شود  
 راحت و سکون لشکریان و در ثلث دوم ریم و جاع عیون و طغیان خون  
 در باران و جهار حرارت **در تشریح و تعریف** دلالت کند بر سرگیجی  
 دلالت کند بر حرکت و شدت حرارت و در تعریف نمر لاجی مرموم  
 شود و پادشاه با عقیقه از زوفا عقیقه سینه کند و حرکت اسقاط صلی  
 باشد و هر کسی که در ثلث اول این برج مغرب شود و مخالفت اهل طرب  
 و ارباب طایفه باشد از ثلث دوم اسقاط وضع حمل و بارانی و در ثلث  
 اسرا و ثلث صفای هوا بود و در ثلث سیم غضب ملوک بر زوفا و کنایه اتفاق  
 افتد **در تشریح و تعریف** دلالت کند بر سرگیجی و در تشریح دلالت کند بر سرگیجی و در تشریح

اسقاط مواشی و در تعریف موت زوفا و حرکت اراجیف و عوم و اوان  
 بود و چنانچه در لشکریان و ثلث بارانی و هر کسی که در ثلث اول این  
 مغرب شود و هر کسی که در ثلث دوم و در ثلث سوم و در ثلث اول این  
 لشکریان پادشاه شود و اراجیف در میان ایشان بسیار افتد و در  
 ثلث سیم حرکت بارانی و در طرب باشد **در تشریح و تعریف** دلالت کند بر سرگیجی  
 و تشریح و تعریف قتال افتد در زمین بین داری حجاز و غرق سفاین  
 و حرکت زمان ملوک و ضرر جانی و شدت که باشد در وقت و موت  
 شرفا بود و هر کسی که در ثلث اول این برج مغرب شود و مغرب و  
 خوف لاحق مرموم گردد و سختی زمان طایفه باشد و در ثلث دوم شد  
 لاحق اهل سفاین شود و در ثلث سیم موت زمان پادشاه باشد **در تشریح و تعریف** دلالت کند بر سرگیجی  
 و در تشریح و تعریف و در تشریح و تعریف و در تشریح و تعریف و در تشریح و تعریف  
 حرکت بر و در طرب و در تشریح و تعریف و در تشریح و تعریف و در تشریح و تعریف  
 ایش که کند که اگر در وقت تحویل انساب بر طایفه میرج مشرق باشد انا  
 تابستان بسیار گرم کند و **در تشریح و تعریف** دلالت کند بر سرگیجی  
 کند بر تقدی سلاطین و فرماندانی بر اهل ملوک و ارباب عبادت  
 علا و نصفا و اگر اتفاق افتد که زحل بر برج ایشان انشای حکم مدنی مدید  
 باقی بود **در تشریح و تعریف** دلالت کند بر سرگیجی و در تشریح و تعریف  
 کند که بود زهره و تشریح و تعریف و دلالت کند بر سرگیجی و در تشریح و تعریف  
 و طرب و لذت و نکاح و هدایا و جود و اهرار و عمل لایبی و صنعت سزاوی و در تشریح  
 و یاد افتد و تشریح و تعریف و در تشریح و تعریف و در تشریح و تعریف و در تشریح و تعریف

تشریح  
تعریف  
دلالت



حرکت لشکر یا در غریب رعد و برق و اگر در رباط اعظم بود شک یا حرکت  
 ایند **در غریب زهره در برج دلا** که بر خورشید هوا در غریب  
 سرمای انگشت بود و رعد و برق و اگر در رباط اعظم بود صبح و سر و حکام و در  
 باشد و شد و کشت شافع ایشان و خورشید عدد و خانه طریقه بسیار با  
 و نم بود و ملک کا و **در غریب زهره در برج دلا** که در شکست  
 پیران و برج ایشان و در غریب گری و شکست هوا بود و اگر در رباط اعظم باشد  
 نکاست و هجوم عارض کتاب کرد و وهرس که بدافت لاحق یکی از اعیان یار  
 شاه کرد و در معروف و معتبر باشد و بعضی از موت خرد بخت و بعضی است  
 مشهور شود **در غریب زهره در برج سرطان** در غریب دلا که  
 بر شکست ملوک و اشراف و در شکست که در غریب برج عرم باشد بود  
 احمد عبد الحکیم که بد باشد را مایه سبب عجم که در شکست رسد و اگر در  
 رباط اعظم باشد شکست عارض شود و هر دو شکست به شکست رسد و شکست  
 شکست که با **در غریب زهره در برج سرطان** در غریب دلا که شکست بر  
 شکست باشد و برج دافت و ملک زنانه او در غریب لشکر ملوک بود  
 و حد و شکست عجم و اگر در رباط اعظم بود ملوک و زنانه ایشان شکست رسد  
 وهرس که بد عجم و اندوه باشد و بود سبب اهل هم و شفقت خرافاتی و خوف  
 مرض و خطر باشد و **در غریب زهره در برج سرطان** در غریب دلا که شکست  
 بیماری مردم و موت و بخت یا که بر اشراف و در غریب بیماری زنانه بود  
 خاصه در فصل خزان و اگر در رباط اعظم باشد بیماری مردم از موت و دم  
 باشد و موت اشراف **در غریب زهره در برج سرطان** در غریب دلا که شکست  
 بر بیماری که بر احمد عبد الحکیم که بد بخت ازاله عجم باشد و هر شکست رسد و اگر

در میان مردم شکست کرد و در غریب شکست اگر بر بود علت مردم و اگر در  
 رباط اعظم بود زنانه باشد و سلطان را هر که رسد وهرس که بد بخت  
 مردم بود و از شکست اراجیف **در غریب زهره در برج سرطان** در غریب دلا که  
 کند بر برج ملوک و اعراف و ما و خوار و اشراف و در غریب اراجیف  
 و در میان عوام شکست و فقر و دشمنی بسیار باشد و اگر در رباط اعظم  
 باشد شکست لاحق باشد و اگر اشراف شود و خورشید و هر شکست که  
 اتفاق افتد که بد بر ملک و جویس باشد **در غریب زهره در برج قوس**  
 دلا که شکست بیماری باشد و در غریب حقه و کینه و هتوان بود و اگر در  
 رباط اعظم باشد عارض غرض ملوک شود و شکست عجم دست و هر  
**در غریب زهره در برج سرطان** دلا که شکست بیماری  
 فرمایان و اهل بازار در غریب اندوه مردم اتفاق افتد و اگر در رباط اعظم  
 باشد بیماری بسیار شود و بعضی از اشراف را شکست رسد و خصوصاً مردم سال  
 خنجره و ما و هر دو شکست غریب محترم کردند وهرس که بد و زیر باشد و یا یکی  
 از اعیان در اوقات **در غریب زهره در برج سرطان** در غریب دلا که شکست  
 بیماری از رطوبت و زیاده و غرق گشتنها و در غریب بیماری افتد از شکست  
 و سلامتی سافران و ارامیدگی هوا باشد و اگر در رباط اعظم باشد شکست مردم  
 و بعضی عیونی و غرق سفایق باشد **در غریب زهره در برج قوس** دلا  
 کند بر قوس و از رحمت از شکست و کشت اراجیف و شکست هتوان بود  
 غریب است و اراجیف در میان مردم و خنجره و هر شکست بیماری بود  
 و اگر در رباط اعظم باشد شکست اشراف و اعیان باشد و موت یکی از اعیان  
**در غریب زهره در رباط اعظم** یا که بر اشراف و اگر در رباط اعظم بود

خمس

شبه

















شکل است برنج فصل نرزان از این کینه الناس چند فصل در استاده  
 احکام متفرقه نرزان که کثرت ایشان بود و احکام مشهور اختصاص نداشت  
 اینجا با بسط و شرح چند فقره در این باب احکام و ترتیب کرده میشود و مانند  
 التوفیق و علیه السلام **فصل اول در احکام ستم و کجاست** و مبره احکام  
 پنجم این ستم با جهل و جهل است عالم بدست آورده اند و امام ابو الحسن یوسفی  
 در کتاب جوامع الاحکام از استاد خود عثمان جارد که در این صنایع بسیار  
 در صنعت اسطرلاب فرید عصر خود بود و نقل ستمیاد که اعتقاد خطیم ستمیاد  
 داشت و هر روز استخراج آن کرده احکام سبکست وانی برین پنج است  
 که تقویم آفتاب را از تقویم قمری نقصان گشته و مابقی را بر تقویم فصل افزوده  
 حاصل موضع ستمیاد است باشد و لا محاله و امام در وقت اجتماع این ستم  
 مقارن فصل باشد و در استقبالی متقابل او و کینه بکینه صحت اجتماع و استیصال  
 از اینجا است و همچنین در وقت تریج نیز برین ستمیاد فصل باشد پس اگر  
 این ستم معهود بود یکم یا شعاع صعود و در بیت سعدی باشد و لا اله الا الله  
 که میان خلائق اتحاد و صورت و حصول همات با سالی و اگر محسوس با در  
 محسوس شخصی بود حکم بر عکس باشد و اگر در یکی از دو خانه فصل بود و لیکت بر فرد  
 بشکلی کارنا و شدت ستم در وقتش و در بدن با دانی ناخوش خاصه در  
 دلو بود و اگر در یکی از دو بیت ستمیاد بود و لیکت یکی بود باشد و در وقتش  
 و سبیل مردم بصلح و خیر و بدین دار القضا و اگر در یکی از دو خانه ستمیاد بود  
 خلائق خصوصت افند و باران نداشت و در دو ستمیاد که کم شود و اگر در خانه  
 انقباض بود و ناخوش گذرد و در وقت که ناک گشته و مردم نیز ناخوش و ناخوش  
 اختلاط بسیار گشته و اگر در یکی از دو خانه ستمیاد بود مردم ملو و طرب مایل باشند

مهره احکام

در وقت

در وقت

در وقت

در وقت

و غلبه شط بود در خلائق و در نوع با بر نیک و در وقت و اگر در یکی از خانه های  
 عطا رود و کثرت گفتگوی مردم باشد و وقت در میان خاصه در جزایر و  
 حساب گشت و کینه ستمیاد و دلوئی مایل باشد و اگر در خانه قمر باشد و در وقتش  
 باران آید و نوع کارهای عوام الناس باشد و خبر باشد **فصل دوم در احکام**  
**شماره اول** و او را عرب شمری عبور و قمر سیان روز از نیک و اثر که در وقت  
 خوانند و گویند از او در وقت و غلبه در میان ثوابت است و در این زمان در وقت  
 هفتهم مرد و اما جلای طلوع میکند و هر سبب یکم در وقت طلوع او و نوع قمر را  
 در هر یک از سبب اشی عشر احکام فرموده و غلبه و حکیم این از این قدیم  
 بلغمه غریبه نقل کرده و اسطرلابی استخراج آن کتاب مخفی الا سراسر کرده  
 و اصل خراسان این از قواسم بعد معرفت دانسته اند و اما این اعتباری بود و نسخ  
 در این کتاب نقل کردیم اما اصل این قمر از آن مستفید گردانند و اندک تفاوتی که  
 در وقت طلوع شعرا ستم در محل بود و دلالت کند بر کثرت باد و باران بسیار  
 در سواحل و بحر و غرق سفاین و طغیان آنها و عیون و کثرت حیوانات بری و  
 بکری و طغیان حشرات الارض خاصه ملخ و شکایت مردم از آن و محسوسات  
 صغیر بهتر از ششک آید و سواحل از آن کرد و غلات و در آب میت بایند و دوز  
 اسب و آلات حرب باشد و کثرت اراجیف بود و ناخوش و در سبب بسیار باشد  
 و حرکت مار طغیان نمایند بسیار باشند و مرصع اشک که حرب در میان خلائق  
 شایع گردد و در وجه و معانی مردم نیز عارض و موت فجاری نماید و زنا در میان  
 نصاری افند خاصه که در آن ابلان و غریب و خارج در دلایت مهر و شام در دم  
 اتفاق افند و در وب و از قمر و واقع شود و انواع خوف در آن بلاد مست  
 ظهور نماید و غلط گران در حیوانات بهر سده و دلایت مغرب مردم خورد و شود

در وقت

در وقت





شیوع یا بدو در مسند و دل بسیار بود و با کمال عظیمی که از خود در وقت  
در شانزل و سواق افتد و بیرون آید و آخر کثرت رسد و اول سال را در  
در غلات اندازند و در پادشاه عرب از مکان خود در وقت نوبت مردم است  
و سبک گشته دوست در دو آب بهر سه اکثر درگاه و کوه سفید و در وقت  
بر مردم سخت گذر و در ولایت مردم حتی کثیر سبب طعم و ستم جلا نماید  
زمان حال باشد و شخصی که آن نام او **یا** باشد در این سال از پادشاه  
معقد شود و اگر در وقت طلوع شمس که **قره** باشد در وقت از خفا  
عظیم بشناید و اول سال خوب گذرد و موش بسیار بود و در میان مردم خوف  
بود و کثرت و در وقت شایع کرد و مردم در محمولات افتد و ضعیفی و اصل  
نشود و اگر کثرت آید و خسار بسیار بود و بادانی تند و زمین شام و زمین کیه در  
ولایت اضطراب بسیار باشد و کثرت و جود را در اول از آن شود و جزیره  
تقصانی کند و قطع باران شود و چنانکه بدعا است و شفا اشتغال نماید و نوشته  
علاقمند و کلب کلب بسیار باشد و غشای نیکو محصور رسد و سبک باشد  
و کثرت بسیار غرق شود و پادشاه مغرب بزرگ را که در طرف شرقی او بود  
بقتل رساند و در شهرستان برف و جلید بسیار بود و مردم سبب کثرت سرما  
مناذی و تابو کرد و در عود و شد و لامعات حادث گردید و احوال  
و معال و مردم در مردم شیوع یا بدو دوست فحاشا افتد و اول شام  
مروری علیل القدر را بقتل رساند و عقارب و حیات و زنا پر بسیار  
باشند و انعام را استقامت و غیر وقت واقع شود و در آن بسیار باشند  
و مباح غریبه و زمین کیه و در فضا و بعضی محمولات رسد و شخصی معروف  
که اول اسم او **یا** باشد و یا غرق شود یا چارای مشرف برهه کاشند

قره

و دشواری در وقت طلوع شمس که **قره** باشد و ولایت کند کثرت  
ماهیانی بسیار است و در زمانی که مردم و شراب باشد و کثرت و خیانت  
میان مردم و خیزش و بصدق و امانت مایل باشند و پادشاه را نسبت به خطای  
شفقت و رحمت باشد و بدینا تخفیف یا بدو در راج عدل و ادرا باشد و  
چندگاه اجناس مطرب باشد و آخر آنی نماید و مردم و سوره اندکی نقصانی کند  
و فاسد گردد و مردم فرسند باشند و مردم و مردم و مردم و مردم و مردم  
المفصل حال کرد و در زمانی که مردم را با محمولات صبی اندکی نقصانی کند  
و در ولایت مصر و مصر و مصر و مصر و مصر و مصر و مصر و مصر و مصر  
پروان آید و از جانب مشرق مردم باقی و مردم و مردم و مردم و مردم و مردم  
خسروان ریح مردم بود و از طبقان و بیجان خون و زمین و مردم و مردم و مردم  
و سوت و طعون و در حوالی مصر رسد و کوه گان چار گردید و جمع بسیار شد  
خیزان روی نماید و در از خیر با او جاع فاضل دست و بدو کثرت در چشم  
مرش و حیران است بزرگ شیوع یا بدو مردم سفید موت گیرند و اثرات  
منعجف شوند و شخصی بزرگ که که اول اسم او **یا** باشد و بعضی گرفتار شود  
و شهر بزرگیت نماید و بعضی شخصی مشهور که اول اسم او **یا** باشد و چار گشت  
و در از غریبه و خرومیت و اگر در وقت طلوع شمس که **قره** باشد  
ولایت کند کثرت و باریان و سرب و غیب و راج و اعیان و اعیان و اعیان  
شکل بسیار رسد و کوه سفید گران شود و در میان مردم نشسته و ستمگر و در احوال  
از مردم ملک خرومیت و در رسد و مردم عظیمی که از خود در اول سال  
از زمانی بسیار بود و اما در آخر سال گران شود و در وقت حمل زمان را چار مرگ باشد  
و جود کند و جزیره نیک آید و احوال چارای عرب را با انصاف و بطرف شام مغرب

قره

و به سبب فقرات و سیاهی ایشان ساختن کرد و در ولایت ارسنه بقی  
 حادث شود و زستان خفیف بود و مرضی بر زمان بسیار حادث گردید  
 خلق کثیر در دریا غرق شوند و قتل بر ایشان بسیار بود و سورت در  
 میان زمان شایع گرد و مسل کثرت باشد و مردی که شریف بقتل رسد و طبع  
 پیدا شود اما کم ضرر باشد و بادش و مشرق از مکان خود انتقال نماید و  
 مردی که در زمین عراق بقتل رسد و جوی از مردم فارس از دیار  
 خود جدا نماید و بزرگی که اول **ک** باشد مریض شود و مشرف بموت  
 گردد و اگر در وقت طلوع شرفی **م** باشد و در وقت **ن** باشد و اگر در وقت  
 بسیار بود و در آن از یو ابراید و هیرانی مردم بود و در هر موضع در آن  
 چهار کاره رسد و میوه و تره بسیار بود و سوزان بکرا فایده و منفعت  
 رسد و از اینها چهار بار عارض گردد و از موش زراعت نقصان بسیار  
 رسد و گندم بسیار بود و جزیره راقت در رسد و در میان عرب مرضی  
 و جوع شایع گردد و در آن فصل قبی و مریضهای خوبی دست دهد  
 و علامات انبی در هوا حادث شود و گرم در بعضی محصولات  
 افتد و شش و پنج بسیار بود و بارانی در وسط سال حادث گردد  
 و در ولایت مغرب و زمین نوید از زانی بود و در عرب جزو ستم  
 بسیار بود و از زانی در هوا حاصل و دریا بهر رسد و بادش را خوف  
 عارض شود و بسیار از این **ن** است و در آن وقت شخصی بزرگ که اول  
 اسم **ی** باشد مریضی مستی شود و اگر در وقت طلوع شرفی **ن** باشد  
 و در آن **ن** باشد و اگر در وقت طلوع شرفی **ن** باشد و اگر در وقت طلوع شرفی **ن** باشد  
 زمستانی و حدوشت امراض در پیرانی و کثرت ماهی و سایر حیوانات

ق

ق

ای در نیل و بسیار غلظت و محصولات شگونی و ظهور یکی از ولایات  
 آن کتاب در وقت غروب شمس و بلا که جوی کثیر در بحر و استیاط حمل  
 جبال و افت زمان را دیده و وقوع طاعونی در میان بعضی حدوشت  
 بلا و زلزله در ولایت جزایر و تیج حروب و بسیاری از زمان و یکی  
 محصول کسب و جزیره و مشرف کردن پادشاه بعضی دیگر از مالک  
 و حدوشت مشرف از زلزله و کار در آن پادشاه و ضایع شدن ایشان  
 و حروب و فتنه در میان مردم بهر رسد و سلطان مصر بر اهل سید غنیمت  
 کند و در آن سال اجناس بازان باشد و مردم غنای پیشانی کردند و  
 بکثرت رسد و بعضی مردم بعضی را غنای کسبند و در **ن** و با بهر رسد  
 و بهر سبب اطفال تلف گردند و امراض را و طبع در آن و در هر چشم  
 بهر رسد و موت و دواب واقع شود و بزرگی که اول اسم **ا** یا **ب** یا **ج**  
 باشد صاحب بستر مریضی گردد و جسد و غلظت کشد و اگر در وقت طلوع  
 شرفی **د** باشد و ولایت کند که در ولایت مصر از زانی بود و در  
 اول **ن** طلوع طلوع باشد و نقصان رسد و بعد از آن با دای عظیم پیدا شده و طبع  
 ببرد و زلزله ایشان بگذرد و زرع صغیری افتد باشد و قحط بسیار بود و اگر  
 نیز در آن بود و موت و دواب بود و خصوصاً بزرگ از جوع طای و ضعف در میان  
 مردم عارض گردد و در آن بسیار باشند و غالی شرف طغیان کشته و شش و پنج  
 ملوک بود و پادشاهی یکی از فرما نندانی را بقتل رساند و در مملکت عرب  
 فتنه و نسا در روی نماید و با دای سخت و بارانهای قوی که بحرب بود و آیه  
 و غارات را در آن رساند و غارتی در کجاست و کشته و زلزله و کشته و تلفتند  
 و جو و کشته از زلزله کرد و در میان در آن که از جانب مشرق و مغرب باشد

ن



۷ مشتقل  
قوله

تعالی انقدر بهایم از خلق زبون شوند و بعضی تلفت کردند و شخصی که اهل اسم  
 او را با باشد چار شورا یا عقلی شود از ابله شود و اگر در وقت طلوع شعری نشد  
**بدرست** بود دولت کند و شرف سیاق و کلام و کجی کثیر در بحر اسکنده  
 افادت بسیار بود و در باب نعلی عیبی در سر ساند و کس کبود رنگ ظاهر کند  
 که این را خلق کند و مردم سر از بقیه اطاعت حکام و فرمانداری نکند و لشکر  
 پادشاه بسیار تلفت شود و شیعی کذب و اتمت باشد و افترا در میان مردم بپزد  
 و بارنگ بسیار شد بر خاصه در لایست شام و در میان سر و دراز کند و عمل بسیار  
 حاصل شود و بسیار عیب در دم جنگ به اهل افند و از کفار طاع و ولایت بگیرند  
 و کسایس و محابیه و غفاری خراب شود و کجای و بیاری افند و انکور و انحر و انار  
 افند و باطل و اضطراب بسیار بود و کوفته تلفت شود و طایفه عرب بکفر می شوند  
 و بعضی در حلقه بعضی در محصل و جامع شوند و با یکدیگر نزاع کنند و کشتن و غلبه از شام  
 بیرون آید و در محصل و جامع حرب کنند و طمع طرف باشد و مکتله از مردم اخذ  
 کنند و قتل و موت باشد و در اثرات و سمایع و بوانه شوند و در چشم و سر  
 بسیار عارض کرد و پادشاه و شیعی خلیف و القدر را بکشد **تنبیه** تحقیق افاضل و اهل  
 عبد العالی البرجندی در رساله فلاح آورده است که بعد از طلوع شعری  
 اهل عدی که حادث کرد و اهل حکام ملاحظه نمایند که شعر و کلام چه است و از آن  
 بر حواست این عالم استدلال نمایند پس اگر شعر و کلام در وقت **تنبیه** و محراب و قتال  
 ظهور و رسید و ترس و بیم بر مردم آشوب کرد و در جلالی و طلی بسیار شوند و اگر **تنبیه**  
 بود و کلام افند و رسد و سایر محصل سلامت ماند و طایفه بسیار بود و در اثرات  
 افند و بارش و سر و کمال با سید **تنبیه** بود که مردم را وقت رسد و سایر اطمینان  
 ماند و مردم متفرق شوند و ملک طلق بود و اگر **تنبیه** بود و حواست افند و رسد و انکور

تنبیه

قوله

قوله

قوله

۵

قوله  
قوله  
قوله  
قوله  
قوله  
قوله  
قوله  
قوله  
قوله  
قوله

کثر باشد و کادان تلف کردند و در وقت خلوت خواب بدو و حوت باران  
 بسیار آید و اگر در **تنبیه** بود و کور و کور شکواید و در کوهستان جنگ افند و شکار  
 و اگر در **تنبیه** بود و حصول از پنج افند رسد و شیتها غرق شوند و در پادشاه عظیم  
 با یکدیگر محاربه کنند و ملک هر دو زوال یابد و اگر در **تنبیه** بود و جنگ افند بسیار بود و  
 ناگوارات و مظهرات از زبان کرد و اگر در **تنبیه** بود و خط و کشتن پنج کرد و  
 آفت ظهور باشد و اگر در **تنبیه** بود و باران بسیار آمد و رعیت پادشاه را دشمن کردند  
 و از طرف خسروسان پادشاه ظهور و خسر و کج که اکثر بلاد سخر و شوند و اگر در  
**تنبیه** بود و سواد بسیار بود و کج از اعظم ملک فوت شود و اگر در **تنبیه** بود و سرخه کران  
 شود و در سواد اهل دریا و اقبال عظیم دست و پا کرد و در **تنبیه** کسدم رانده ان  
 رسد و موت اکابر و شرافت بود **تنبیه** تحقیق برجندی هم در رساله خود آورده و ما  
 نیز در شرح بیت باب سومی ایضا بهمان کرده ایم که بعضی در وقت طلوع شعری  
 به نیست و کج و زیای که از هر یکی که در اعیان رعیت ان داشتند با شیت قدرت در  
 موضع جدا جدا رعیت کنند تا سبب شود چن شعری طلوع کند ملاحظه کنند آنچه  
 از آن سر و حواست نماند و چشم بود که کج و کج در آن سال شکواید و انحر و  
 و سر خرده باشد که کج و شکواید **تنبیه** که است که عوام انرا انعم و انکس کردند  
 یعنی کیا و تقوی و باطنی ان محقق الیه و رواقین و کث و در آن هر بعضی از انرا یکی از  
 محصلات است کنند و هر کدام است سنوات سابق بیشتر بود که کج و کج و کج  
 در آن سال شکواید و اگر کمتر و بیشتر بود که کج و شکواید **تنبیه** در وقت طلوع سمبل  
 نیز از لونی او و حواست که از شیتها نماند و ظاهر شد و بعضی مردم سر حواست اینها  
 است شیتها بسیار را فاین خسروان و هندوان انرا نیز عیبها میکنند چنانکه در کتب  
 ماری که از شیتها فاین است فاینست مذکور کرده اند که هر که بسبب طلوع کند که خلعت

تنبیه

تنبیه

و تحت بود لیست بر کشت چاره در میان خلق و اگر بزرگ با یکی باشد و لیست  
بر اسب که بران و اگر ندانم نماید و لیست بر یک اسب و اگر در وقت طلوع غروب  
ناید و لیست بر خوف غام و اگر بزرگ لعل یا زنگ ناید و لیست بر چرب  
خط و اگر در غام و شهر یا ناریک ناید و لیست بر محاصره آن غام و شهر و اگر بزرگ  
نفره یا بلور یا بیدار شمع و روشنی و لیست بر بسیاری غلات و این خلق از خوف  
و تشنگی خام و اگر در وقت طلوع و اگر بزرگ است و اگر بزرگ ناید و اگر بزرگ ناید  
زوات آفتاب نیز بزرگ او پیدا شود و لیست بر خط و در آن فصل **در**  
**احکام آفتاب و طلوع و غروب و در آن فصل** در آن فصل است بر خط و  
بر آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
طالین و بر آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
غیر نام و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
احکام بر آن بسیار کرده اند و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
در کتاب اربع حالات و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
سابع نام نموده چنانکه در کتاب اربع حالات و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
الغرض که علم طوائف الخیوم و نکون اصحابها فیما اکثر من اصحابه کثیر من یکم خط الخیوم  
اخذها و یحقق طریقی قدس سره و در شرح این کلام فرموده که در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
مستدات مانند و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
شعاع حرارت و نفس طلوع و غروب که بخوبی باشد بر هر جهت بسیار و چنان  
نفسی را اندک و لیست در جهت و در جهت است که نیست چه اطلاع بر غیب او را  
بقوت باشد و احتیاج او را در آن مطلب باندک محضی است که تحقیق  
نموده باشد با آن مقاصد پس از حصول معلوما با سانی نفسی تواند کرد و مقرر نماید که

در  
نفس  
طلوع  
غروب  
آفتاب  
در آن فصل

در غیبت آن نیز چنین است و لا بسیار باشد چنانکه بزرگ و باقی و اهل و در آن فصل است  
مشهور و معروف است پس از تحقیق معلوم شود که در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
اصحاب با آن مقاصد و مطلب است و اگر چه غیر طلوع کرده باشد خاصه که بعضی از اصناف  
علویان را شاهد و صدق باشد **مقصود از در آن فصل** در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
**سبب احتیاج به در آن فصل** در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
سرخ یا اندک سبزی در طرف مشرق بیدار چنانکه شعاع او بر غایت عالی  
افتد و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
حاجب آفتاب نبود و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
اگر مشرق پیدا شود و اگر در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
ولات که بر صحرای و کوه و اگر در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
و با و اگر در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
بر حوالی آفتاب باشد اما آن خلعت و شعاعها در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
بر چنین باران است و اگر بسیار و سبزی گراید و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
و حاجت که بزرگ و اگر در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
که در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
آفتاب در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
که اندر شعاعها در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
بیشتر گراید و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
آفتاب قبل از طلوع گاهی قوی و گاهی ضعیف نماید و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
سر و گذرد **در آن فصل** در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و  
حاسب که بزرگ آفتاب در هر جهت می باشد و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و در آن فصل است بر خط و

در آن فصل

در آن فصل



اشراف شام و اگر قیامت برادر بود تمام روز ملک مروی بزرگ عظیم استانی باشد  
و اگر چند روز متعاقب باشد اشرافانی نیز مکرر شود و این ناس را روع  
و قیام حاد است کرده و اگر در شام و سرخ نماید ملک و مسلمانان و نقصانی عوارث بود  
و اگر در سرخ جو را بود و سرخ نماید حرب و شداید عظیم باشد و قیامت آثار و اگر در  
برج سلطان باشد و سرخ نماید حضرت باطل با و موصی و ضعیف و اندر حوالی آنهاست  
و حکم آنجا بکنند پیش آید و اگر اجتماع ترین در برج سدر است و هر دو در حوالی اقتساب  
ایستاده باشد و در آنجا که بر آن چند بود و از آنجا که غلبه نماید و شکوه آیند  
و اگر اقتساب در سبیل بود و آیه هر یک در بارانی مضرب نفع بود و اگر در سبیل باشد  
و سرخ شود و حوالی آن در سبیل شود و سرخ شود و سرخ شود و سرخ شود و سرخ شود  
چنانکه شام بر سر کرد و علامت حرب باشد و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت  
و جزئی رسد و اگر در غرب باشد و عظم کرد و این یونانی قیامت شد و رسد و اگر  
در قیاس بود و در آن وقت زلزله شود و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر  
باشد و اگر در قیاس بود و اگر در جدی باشد و سرخ کرد و مثل ملک قرن حدودش بود  
و در قیاس یونانی باشد و حوالی آن و قیامت و حوالی آن و اگر عظم باشد و اضطراب  
صاحب محروم بود و حد و قیامت و اگر در میان دایره سفید بود و سر ساخت شود  
و اگر در میان دایره سفید باشد و بارانی بسیار بود و از آنجا که عظم باشد و اگر  
در سرخ دلو باشد و سرخ باشد و عظم کرد و در شکر بانی با سلطان غدر کنند و اگر دایره را  
باشد و از آنجا که بارانی بسیار باشد و اگر در سرخ حوت بسزی و مسایحی گراید و اگر  
دوای حادث کرد و اگر دایره سفید و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر و مکرر  
**در حکم شام و اگر در شام و اگر در شام و اگر در شام و اگر در شام و اگر در شام**  
ما و ما و قیامت شود و این ابرو باشد و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت و قیامت

و این است

بود و اگر در شام و اگر در شام و اگر در شام و اگر در شام و اگر در شام و اگر در شام  
بود و اگر در شام و اگر در شام و اگر در شام و اگر در شام و اگر در شام و اگر در شام  
اگر یکای او است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
و هر یک یک است و وضع باشد و شکر است که در سر حوالی است و ما و توان و در  
و چون اینها با هم پیوسته باشند و حکم که در این است و در این است و در این است  
باشد و وضع نیز در دست و ای الاقتباس سنگین شود و بعد از این اجزاء از ۵  
یکسان باشد و اینها به شمع بهر الکاس کرده و در رسد و در وسط و در وسط و در وسط  
اجزاء و شکر با و سرخ شود و وضو و او در کشت و پس آن اجزاء متصل در این حال  
بشکل دایره نماید و در آن باشد و در آن طبع و هر وقت از این دلیل باران دانند اما  
این احکام حکم گویند و در وقت که از نظر کنند که غلبه و کثیف بوده است باشد و  
باطل شود و ما و از نظر غایب کرد و از غیب آن نزدی بارانی قوی بسیار و اگر یکای  
جانب آن باطل کرد و در حرم اسمان نمود و سرخ و از غیب آن با و عظیم و در  
کرد و اگر تانی عظیم و باطل کرد و دلیل چند روز و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
بعد از آنکه در حرم طاعت کنند اگر ما و صافی و در وقت آن باشد و دلیل صواب است و اگر  
یونانی قیامت و حرکت و آن سبب متوجع بود و یونانی دلیل با و است و اگر  
سپاه نماید و سبزه و دلیل باران و تحقیق هر چند و در سبب و خلاصت گوید اگر  
شب سیم یا چهارم ماه و قیامت و در عین نماید و هر اخبار ناکش علامت باران  
بود و سرخ که ما و باشد که هر اموال ستارهای بزرگ که در بداید و اگر اوقات  
این دلیل باران بود و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
نماید و علامت کند و حرب و اگر عظم و سر نماید و دلیل بر کثرت بر و اگر در حلال  
نزد رنگ نماید و علامت کند و خط و اگر سرخ نماید و علامت موت و در کلام عام باشد

۷ افکاس

بیت

بیت

بیت





ن

که این قرآن و ضاع سبب است در ظهور این علامات گفته اند  
 اکابر این صنعت طایفه در داخل خبر را بر آورده اند و این خصوص  
 فاضل غزنوی در کتاب کفایت التعلیم کمالی است که در سوره بیدار  
 از عاشران طالعها نکرند که با ذکر کرده ایم یعنی طالع سال و فصل و طالع  
 و استقبال مقدم بر آنها و از کوب سرخ و عطار در وقت سحرگاه  
 عاشر بخورن باشد و در سرخ بود یا آتش و سرخ و در آتش باشد  
 یا با طالع بد است و عطار در وقت سحر بود بقران یا طالع خاصه  
 بقرع در وقت و در بعضی صاعده باشد در وقت آوج یا در وقت خاصه  
 در وقت تحویل سال یا فصل یا ماه علامات آتشی بسیار بدید آید  
 و اگر در وجود این شرایط و صفات آن عوشر تفاوتی کند در ظهور  
 این علامات هم تفاوت باشد سران اندازند و گویند وقوع در سحر  
 هم در بعضی ظهور می آید از آنهاست و در وقت حکیم گویند اگر آتش در  
 العقب است او الحوت او القی نوزده فی اول التشریق اما سرخ ماهی البصر  
 از وایب القی بطنی بگوید این سخن فصل قابل است و از اول المرحوم  
 استماع نمودم که چون سرخ در وقت تحویل سال یا فصل در سرخ آتشی یا آهائی  
 بخیزد شود و عطار و دشت را و باشد با بعد است با ظاهر باشد نیز  
 دلیل ظهور گران آنهاست هر چند سرخ در عاشر باشد و وقت آغاز ظهور  
 و نازده شدن و در بعضی از تحویل وقت اتصال صاحب شتر است باین کواکب  
 و اتصال این کواکب بکدی که در وقت طالع اجتماعات و استقبالات خبر  
 درین دلایل باطل العوادی **مقدم دوم در کیفیت سبب حدوث**  
**این علامات** چون سرخ یعنی از اسباب جزاجبی مستوی کردن زمین را

ن

نقصیت

خسک کند و این زمین کم شود و بخاری دخی بسیار خیزد و متوجه بالا  
 شود و شکل آن در خان اکثر طولانی بود چنانکه در کوربا یا خیر سبکی و غیر آن مشاهده  
 افتد و چون بکوه آتشی را قریب بان رسد آتشی را در پای کوه و سبکی در خان لطیف برآید  
 زمین منقلبی شده باشد چون آتشی در او بکوه و آفرشته شود سبب لطافت و  
 وسعت در خان بسبب تمام سراسر آنرا سوزاند و این اکثر اتفاق باشد آنها را  
 سبب و کواکب منقلبه گویند و اگر از زمین کشته شود چون سر و خان در کبر و آتش  
 متوجه سفل شود مانند اثر دایمی سبب منقلبی گردد و آنرا حریق گویند پس اگر کوه آتشی  
 بکشت یا پاشد و آتشی در آن افتد سراسر آنرا سوزاند بطریق نیز کشته  
 شود و بعد از آن منقلبی گردد و در وقت کشته شدن آتشی که کوه سبب نیز و اگر  
 ماهه آن بسیار کثیف بود چون در کبر مدتی سرور در خان ایام و مشهور بایده بود کوب  
 اختلاف خلقت و کثافت داده و در شکل مختلف که هر کوه و چنانکه فصل آن یا بهر  
 ذرات از آن کوب گویند و گاه باشد که ماده در کوه کثافت باشد علامات سرخ و کوه  
 بدیدار بدو اگر کثافت آنرا باست علامت سیاه بسیار باشد که ذرات از آن کوب  
 حرکت کند و گویند که حرکت کوه آتشی کثافت غلظت حرکت حرکت کند و هرگاه  
 چنین باشد لازم می آید که بعد از حرکت متناهی در حرکت خاصه او ضرر او در زمین و افق  
 بجهت حرکت باقی و جزیره قریب است هم بر کاهرات و موازات منطقه باقی و حال آنکه چنین  
 است بلکه در طالع بعضی مختلف حرکت باشد و باین سبب فطرت فضل علامت شترانک و شمع او  
 گویند که حرکت او در اسطیغیت کباب و متعلق شده و با طالع شتران کبیر میرسد که در  
 آتشی چنانکه گذشت است است کثافت غلظت حرکت کوه آتشی که باشد و چون در خان اکثر  
 از علامت طولانی متوجه معلوم شود هرگاه سراسر کوه را آتشی در آن علامت باشد که  
 او بر زمین کباب از حرکت خواهد بود یکی حرکت غلظت و یکی حرکت که از سر و خان







حکایتی که برت سراسیمه باشم و درم و از هر چند که باشد خزان مالک دوران  
بند و کوبیده که می بکشد از آن همه بیرون آیند و خزان و وفات گشته و فرج  
خارج بود و سیهام چندی که بود که کوبید و زارت انداخته ظاهر شد و از اینجای  
عظیم مثل جوع با حرب با اشتغال با دزدان و کشتن زخم و دعا و دزدان و دزدان و دزدان  
عالم و حال افضل الفضا اصل دان داشت علیک الملک الی مله مله و فی السیاح  
و بطلیموس که در روز و در سیهام که خارج از وضعی و بر پا بود و در قدیم ملات کشه  
و اگر سیهام هم از آن عالم جزو و اگر از جانب مشرق این دو کوه را هر شوقه اشتر  
او زودتر باشد و اگر از جانب مغرب دیرتر باشد که چایا بدو رود **خواجه نصیر**  
والدین قدس سره در شرح عمره بطلیموس میفرمود که اگر زود از جانب مشرق میسر  
گشته بود و بجهت مغرب باشد و اگر از طرف مغرب میسر گشته بجهت مشرق **مسکوت و مع**  
**ذوات الخدای جمیع و احسن عشره و ذوات الخدای جمیع اصل**  
و ذوات که بهر حال که هر کس را دست یابی که سراسیمه و سفلو و حرب سیاه  
فرمانده آن و بسیار شاه و مردم را عظیم رسد و در آن ملک اضطراب و کشت  
شیوع و جبر و در زمین ترک خط سلوک و مشقت عظیم و در ولایت چهارمین حادث  
کرد و در کشت در زمین و در وقت خیرات و الزام که در درستان و مردم که داد و  
گوشند و نور زود میسر و در حرب در زمین فارس و عراق پس که زود در آن سرش  
باشد دولت مردم و در کشت عدالت میان اهل فارس و نواحی آن و اگر در کشت  
بود که در کشت با دشمنان و قتال در نواحی مغرب و در کشت و در کشت و در کشت  
تلویج باشد و لطیفان اهل باج علای چند که در در کشت و در کشت و در کشت و در کشت  
بر حرب جزیره را کشت شود **خداوند و در کشت و در کشت و در کشت و در کشت**  
گفته بر سقراط و حکوینا که از درختها و خشکی که با هم را و در کشت و در کشت و در کشت و در کشت

تجلیہ  
روزنامہ البرادین  
۱۰۰

22

[illegible]









حال شلکان و استقامت امور ایشان بسیار از ناحیه مغرب و اقصای اشراف  
 و فساد در میان مردم از کثرت غم و خوف و لالچ هلاکت و سیل و زلزله و غیره  
 بحال در پیش آمده و پیروان شدن نیک و اگر سازنی و ظاهر شود و لالت که بر  
 حرب و خصومت در جانب شمال چنانکه سیل و در اقصای آن ناحیه اشراف و بر سر  
 دجلای وطن کشته و در زمان بسیار با شده تا بهشت سال این آثار باقی باشد  
 و اگر در زمان **حرب** ظاهر شود و لالت که در میان با دشت مغرب شکان  
 اینجا حرب شکان را شود و کثرت شیب و حدودش اطراف و ظهور صفای در جزایر  
**تیم** بسیار است که اگر در اوقات الذوالق در یکی از این دو ج ناری ظهور  
 نماید و لالت که بر خط مسعود قتل در حصون و قلاع و اگر در یکی از این دو ج قتل  
 آبی ظاهر گردد و در زمان بهر دو اگر در یکی از این دو ج آبی ظهور نماید و اگر  
 در یکی از این دو ج قتل و خوف با این صفای رسد و اگر در یکی از این دو ج هوای  
 بود در عالم قتل و بسیار جانش شود و نیک اهل حصون و جبال بود **تیم**  
 و استقامت درجه تقویم این که اگر کس معتقد است و اختلاف نظرات این نیز بسیار است  
 که با استقامت الهی ذات محلی که طلب غرض محمول رسد اما معرفت درجه  
 طلوع و غروب و هجرات این سهولت بسیار است تقریباً وقتی که در حال غروب و غروب  
 افق یا نصف النهار و اصل شوند که لا یخفی علی الذی و صاحب کتب التعلیم که بر  
 که بعضی از حکما گفته اند که اگر خواهی که موضع ستارگان را مدام بدان سر تقویم  
 اقصای یا زده برج و درجه بنفرا ای پس از آن چه و از زده برج بنگین اگر پیش  
 از زده و زده باشد جلاله از زده و از زده برج بنگین اگر کم باشد آنچه حاصل می شود  
 آن ستارگان باشد و بر این باب هم و دانشی مخفی نماند که این عمل استوار در آنست  
 زیرا که برای و در این برین جاری است و مع هذا موضع کوکبی که در غیر طرف صافی

انبار

و متاسفانه هر چند و هادی فی ابد الازدوت تعویلی اقصای مایل حمل تا خایه درجه  
 و حال آنکه این کوکبی طرف صافی در غیر آن اوقات بسیار ظاهر شده اند که لا یخفی  
 و نیز گفته اند که اگر خواهی که وقت ظهور ایشان بدان که در اوقات که اقصای و  
 عطار در در یک نقطه باشند اگر میان مواضع ایشان و اقصای یا زده و درجه است  
 باشد اوقات وقت ظهور ایشان و اگر در جهت و این نیز میان مواضع و استخراج  
 مواضع این کوکب می رسد است این موضع انفاق فی اقصای و از وقت که اقصای  
 میانه و عطره درجه و بیسی درجه در جهت باشد و آن طاریت جدا و میانه که از  
 مواضع این ستارگان مواضع می رسد و در جهت است باشد و این نیز  
 بعید است که استوف غفریب **انبار** **موضع ذات الدواب علی**  
**سبل الاجال** اما شهابی که از یک جهت چنانکه از ایداران جهت و اگر از جهات  
 مختلفه باشد ما را در مضطرب و زید که از این جهت و اگر از جهت ظاهر گردد  
 بزرگ و بطرفه از اطراف افق البتة بزرگتر از آن طرف فرود و **انبار**  
 ریشل الحقیقین علامه حلی در شرح مقرر الفلک فرموده که اگر بزرگ  
 خنکی بجای باشد و اگر از یک جهت بود و لالت که بزرگ در جهت بر جاع عاصف  
 از آن جهت چه با و از لالتی باشد که مرتفع شود و در طبقه زمهریر سر و شود  
 یا شیب اید و چون در جهت جهات باشد و لالت که در جهت جهات اید و  
 اضطراب هوا در جهت و در و لعلیت بزرگتر که آن مخالفت مقدار عالم  
 کشته و ملوک از جهت سدان از سبب تغییر از جهات ایشان باشد و ایشان  
 نوبت غصبی بر سراجها که موجب تعجب و طلب حرب بود و آن لشکران مخالف  
 احقاق و محمودان اقلیم باشند سبب اختلاف مزاجهای ایشان از اعتدالی  
 و از بوسه که بدست و حرکت مردم باشد سبب ملوک که علما و اگر در جهت ملوک ظاهر

دوین و در  
 کتاب  
 بزرگ

تیم  
 بزرگ

شود صاحب این سرچ از مکانی قوی داخل باشد در لالت کند که از ناحیه ملک  
 شخصی شایع باشد و مشهور که هم از خاندان این پادشاه باشد و معروف  
 و مشهور بود و در لالت و الفاظه و کلمات باطن باشد از اولاد و اشرف بود اما  
 استعداد ملک نداشته باشد و قوی ترین خانه های اصلی باشد که دلالت کند بر  
 خاندانهای قدیم و بعد از آن خانه های شتری که دلالت بر اولاد و ملک کند و پیش  
 بان درون اجنبی باشد **اما در وقت احکام هر یک قریب با حکام ترکستان** یعنی  
 درون ارضه **اما در وقت** دلیل است هر یک که جابر و خوف و خروج ملک و تغییر امور  
 قاضی است که در مظهر باشد یعنی در ناحیه ای بود که در لالت کند بر خاندان  
 بر قوت دشمنان عرب و کوهینه که در طرف مشرقی ظاهر شود و دلالت کند بر خاندان  
 ملک انظر و در پنج حوب در میان ایشان و اگر در طرف مغرب ظاهر شود که حکامان  
 باشد در آن **تنبیه** در اولی ای که سینه هزار و هشت و هشت و هشت و هشت  
 مشرق ظهور کرد و در سرچ سیران در و از اسلحه قزوین بعضی پادشاه نقلی است  
 رسیده که در این علامت حکام و لاله ما و از اندر ظاهر رسیده و در و لالت عرب  
 نیز انقلاب و تغییر دولت شکست آن بود که بعد از وفات سید مبارک خان عرب  
 انقلابات بهر سید و اولاد و اقربای او اکثری قافیه شد و سیرکان لشکر او  
 قبل رسیده و اعدا قریب یافته چند قلعه و محکمات و لالت خورستان تصرف  
 نمود و در و لالت ما و از اندر شته ها درت شد و دانی بخارا لشکر که برقع پاد  
 شاهان قزاقی بطرف ترکستان و فرشتاد وانی لشکر شکست عظیم خور و بر بعضی  
 شعله حیات در آب سیحون فرو نشاند و سرخی بفرستاد و لشکر از غلام خاک  
 انشالی نمودند و علی بن بدستیار که با دیانی قزاقی از سیحون عبور نمود و خود را  
 بساحل سیاح کشته شد **اما در وقت** دلالت کند بر خط و زمین فارس و بابل

عربی

عربی

عربی

عربی

و سواد عراق و در قریب شمال و در وقت حسرتی از مشرق و فساد و ولایت علی و احقر  
 موضع کثیره در ملک مصر و نود وانی از مشرق **اما در وقت** دلیل است که در وقت  
 و شوش است و در وقت حرکت عظیم است **اما در وقت** علامتی عظیم است از استقامت  
 دلالت کند بر قسالی و هلاکت نشاء غطا و اشرف و تغییر و قطب مورد سلطان  
 الحقیقین قدس سره میفرماید که چون تو بعد از بداید بسیار در طرف مشرق اگر در  
 طالع دولتی باشد پادشاه آن دولت یا نیز که بشاید پادشاه بود تا ندانند و اگر در  
 بابل از تو باشد و خایره اسرا و بکلی اصل شود و بدیل و نیز نماید و اگر از  
 اودا و ساطع بود و اندر چهار یا چهار یا بعضی اعتراض نفسانی و جسمانی حادث شود و بیشتر  
 مرکبها فاجعه باشد **اما در وقت** دلیل است که بزرگ شکست و اختلاف و در آن **تنبیه**  
 دلالت کند بر سنا و بسیار و باطن عظیم بسیار جبهه مغرب **اما در وقت** دلیل است که در وقت  
 که سینه در ناحیه و ولایت که ظاهر کرد و در دلالت بر خصب و خضی کند و در آن ولایت  
 قوز و در اسرا و ایشان بسیار اکثری در سلطان یا عقرب یا حوت باشد **اما در وقت**  
 علامتی عظیم است و دلالت کند بر سر کثرت و فقرات و هلاکت عظیم و شر و غنا **اما در وقت**  
**اما در وقت** دلیل است که در دلالت کند بر خط و زمان ناحیه که ظاهر شده **تنبیه** عظیم است  
 که در آن کوهانی این که اکب بسیار ای دولت که در دلالت کند بر خشکی بسیار و کثرت  
 باران و سحرم در میانها خواهد در آنجست که در کتب ظهور نموده و ظاهر و در سلطان و جلا  
 وطن خلق و دوام این آثار بر قدر کثرت خلق دولت آنی باشد و اگر سینه که کرایه  
 دلالت کند بر خط و غلای شیره و اگر سیرج کرایه دلالت کند بر خزن و بختن و کثرت شمع  
 و صرح و حسانی و دیار و اگر سیرج کرایه دلالت کند بر اندانی و فراخی **تنبیه** اکثری نه  
 اکابر این فن بر سینه که هر که و یکی از اوقات الله و اشک در طالع حمل پادشاهی با برچ  
 آنها با تحویل با برچ شست خام و نفس جده یا مقارن آنرا با این سوت یا بعضی باشد

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی





شماران شده و مردم او قریب بوسط استقامت رسید و شمس در آن در برج حمل و در مثل  
بطین بود و ذنب با شمس مقارن و مردم او در خنجر آن منزلت غنیمت شد و  
دو بجایه سال آن ظن شد بدو حادث شده بخوبی که مردم کله کله را نمی بردند بلکه  
تا بستان می برد و هوا صاف و جسم تیره و سایر که آب اطفا مرقی نشسته و در آن می پیچ  
نیل از افق سمیع غنیمت که خلاف خوف کرده اضطراب نمودند و از غیب آن  
ظلمت بارانی غنیمت می بارید و بعد از آن زلزله عظیم شد پس بارانی قوی دست داده  
تمام محصولات و غلات بخت و زلزله و زمین تا غم از درخت ساقط و افتاده و درخت  
غنا به کمر در کمر شد و درخت چهل بجایه با در غنیمت باقی و زمین را گرفت و بخارهای  
گرفت حادث شده بخوبی که نفس طاق بگرفت بعد از آن آتش روشن و در زلزله  
فلک ظاهر شد و فروغی آمد و گاهی کم میشد و گاهی زیاد و یکشنبه روز جمعی بی هیچ  
بارند درین سال بی غنیمت در زلزله و در مسمری را می آید اگر در آن باران رخسار بود و در  
باریدن که در پس سرای غنیمت شده و بعد از آن هم می آید مثل شد و در آن بارند بار  
و اینگونه که در دست چهل و یک بجایه از انقباض و انقباض تنهایی می افتاد سریع بود  
و در سوخی که او را شب تاب صبح از جهات مختلف کشیده میشد تا تاثیر این علامات  
آن بود که در آب و هوا شایع الکیه می شد و در اصطیل سلاطین اصلا چهار پانچ  
سواره خان و مردم بیاد و شتر و دیگران و اکثر این حوادث و در آن روز و در آن  
شد و خلافی بعلت آنکه که سال تمام مبتلا شد و در جمیع بلاد و افران از ترکستان  
شد و تا آنجا که خسرا ن رسید و در سایر بلاد آن سیر نمود و تا رسید مغرب رقت  
و تنوکی احکام باطلات و جرات فرستاد که مردم بقصد و محاسن که علاج این احداث  
اشغال نموده و موت که در آن ولایت خسرا ن و او را و فارس حادث شده و در آن  
در دست و در دست و چهل و دو چکر کشف و زلزله و در آن وقت الاض و در زمین و در آن

100

٧ روت ٢  
الفا

تَوَاتُحِيَّةٌ

نصف

[illegible]

القضا

٢٤

عيا

10

عَبَّاسُ

2









از آن جهت که در این ولایت که وقتي دوزواید در سرچ و نوزید باشد بخوان  
 انترمانی گفتند که این ولایت در زمان طالع هرات یکس برایشان  
 بان ولایت راه یا بدینضا را با سر میرزای ولدیا شمر میرزای که پا  
 شاه خراسان بود در حلت نمود و سلطان ابو سعید از ماوراءالنهر توجه  
 خراسان شده انواع فوای بولایت هرات رسید **تشیع** در سنه هشتصد و سی و هشت  
 و شصت هجری که این کیسه طفل برودالد مرحوم فقیر را خرق مرغ و عطار  
 در بیست طالع سال در سرچ حمل حکم کرده که یکی از ذوات الاذناب ظاهر  
 شده اتفاقا در همان سال دوز و شب در مغرب ظاهر شده و بعد از آن یک  
 سال خشک آن شده و سلاسل خشک گشت و انواع قحط و گران روی نمود  
**تشیع** در سنه هشتصد و شصت و پنج هجری مرغ و مرغ در خانه و هم طالع فصل خزان  
 تبارن عطار و سنده در سرچ سبیل و این کیسه بانکه در آن وقت با نوره  
 سال و بوم با این خراسان رسیده که یکی از ذوات الاذناب ظاهر شود  
 قضا را در او افشاید سال مذکور دوز و شب در مغرب ظهور نمود و سبیل که  
 مردم از غفلت این در خوف و هراس آمدند و غریب بچاه شبانه روز بر سر داشت  
 در ب سینه و هم رمضان استیلا میزد که بجای ش هفت بارگاه و شاه طهماسب  
 بر سر شاه با سلطان تمام متمکن بود و عالم اعرش نمود و تخت و تاج  
 بش سلطان محمد میرا در خود گذاشت و این پاوش بسبب عجزی که داشت  
 ضبط مالک عساکر نمود تا چنان شد که از بی اتفاقان لشکر بان  
 نظام ایشان انواع خرابی بیکت رسید و رعایا بر ایشان دستک شدند و  
 سالهای متعاقب خشکی و قحط و غلای نمود و باغی و طاعنی از هر طرف سر بر  
 آورد با کمان خنجر لشکر مردم و ولایت خراسان بفرق لشکر او شکست داده

در این ولایت که در این ولایت که وقتي دوزواید در سرچ و نوزید باشد بخوان  
 انترمانی گفتند که این ولایت در زمان طالع هرات یکس برایشان  
 بان ولایت راه یا بدینضا را با سر میرزای ولدیا شمر میرزای که پا  
 شاه خراسان بود در حلت نمود و سلطان ابو سعید از ماوراءالنهر توجه  
 خراسان شده انواع فوای بولایت هرات رسید **تشیع** در سنه هشتصد و سی و هشت  
 و شصت هجری که این کیسه طفل برودالد مرحوم فقیر را خرق مرغ و عطار  
 در بیست طالع سال در سرچ حمل حکم کرده که یکی از ذوات الاذناب ظاهر  
 شده اتفاقا در همان سال دوز و شب در مغرب ظاهر شده و بعد از آن یک  
 سال خشک آن شده و سلاسل خشک گشت و انواع قحط و گران روی نمود  
**تشیع** در سنه هشتصد و شصت و پنج هجری مرغ و مرغ در خانه و هم طالع فصل خزان  
 تبارن عطار و سنده در سرچ سبیل و این کیسه بانکه در آن وقت با نوره  
 سال و بوم با این خراسان رسیده که یکی از ذوات الاذناب ظاهر شود  
 قضا را در او افشاید سال مذکور دوز و شب در مغرب ظهور نمود و سبیل که  
 مردم از غفلت این در خوف و هراس آمدند و غریب بچاه شبانه روز بر سر داشت  
 در ب سینه و هم رمضان استیلا میزد که بجای ش هفت بارگاه و شاه طهماسب  
 بر سر شاه با سلطان تمام متمکن بود و عالم اعرش نمود و تخت و تاج  
 بش سلطان محمد میرا در خود گذاشت و این پاوش بسبب عجزی که داشت  
 ضبط مالک عساکر نمود تا چنان شد که از بی اتفاقان لشکر بان  
 نظام ایشان انواع خرابی بیکت رسید و رعایا بر ایشان دستک شدند و  
 سالهای متعاقب خشکی و قحط و غلای نمود و باغی و طاعنی از هر طرف سر بر  
 آورد با کمان خنجر لشکر مردم و ولایت خراسان بفرق لشکر او شکست داده

در این ولایت که در این ولایت که وقتي دوزواید در سرچ و نوزید باشد بخوان  
 انترمانی گفتند که این ولایت در زمان طالع هرات یکس برایشان  
 بان ولایت راه یا بدینضا را با سر میرزای ولدیا شمر میرزای که پا  
 شاه خراسان بود در حلت نمود و سلطان ابو سعید از ماوراءالنهر توجه  
 خراسان شده انواع فوای بولایت هرات رسید **تشیع** در سنه هشتصد و سی و هشت  
 و شصت هجری که این کیسه طفل برودالد مرحوم فقیر را خرق مرغ و عطار  
 در بیست طالع سال در سرچ حمل حکم کرده که یکی از ذوات الاذناب ظاهر  
 شده اتفاقا در همان سال دوز و شب در مغرب ظاهر شده و بعد از آن یک  
 سال خشک آن شده و سلاسل خشک گشت و انواع قحط و گران روی نمود  
**تشیع** در سنه هشتصد و شصت و پنج هجری مرغ و مرغ در خانه و هم طالع فصل خزان  
 تبارن عطار و سنده در سرچ سبیل و این کیسه بانکه در آن وقت با نوره  
 سال و بوم با این خراسان رسیده که یکی از ذوات الاذناب ظاهر شود  
 قضا را در او افشاید سال مذکور دوز و شب در مغرب ظهور نمود و سبیل که  
 مردم از غفلت این در خوف و هراس آمدند و غریب بچاه شبانه روز بر سر داشت  
 در ب سینه و هم رمضان استیلا میزد که بجای ش هفت بارگاه و شاه طهماسب  
 بر سر شاه با سلطان تمام متمکن بود و عالم اعرش نمود و تخت و تاج  
 بش سلطان محمد میرا در خود گذاشت و این پاوش بسبب عجزی که داشت  
 ضبط مالک عساکر نمود تا چنان شد که از بی اتفاقان لشکر بان  
 نظام ایشان انواع خرابی بیکت رسید و رعایا بر ایشان دستک شدند و  
 سالهای متعاقب خشکی و قحط و غلای نمود و باغی و طاعنی از هر طرف سر بر  
 آورد با کمان خنجر لشکر مردم و ولایت خراسان بفرق لشکر او شکست داده

و اقسام اخطای کمال مردم را دافعه عیال و اطفال رعایا و لشکر بان بدست باغی  
 افساد و بدست در آن سال زمان پاوش ای مردم درین عقوبت بود و تا آنکه  
 افساد رعایا را باست کلبه خان علی ابو المظفر شاه عباس الصفوی از ناحیه خراسان  
 طالع نمود تا سرحد مغرب بر رفت و اعدای دین و دولت را دفع نمود و مملکت مسروبه  
 مع شش زاید بدست در آمد و دوازده را بر انداخته ابرار را تربیت نمود و هائرا  
 بعد از دولت مبارک است چنانکه بدولت او ابا دانی مملکت و فراغت ستر دین  
 در رعایا احوال بنوعیت که فوق آن تصور نیستوان کرد و چون این صفه در تمام رنج مکران  
 ششتر است تفصیل آن تحصیل حاصل خواهد بود و اینر و نمای این دولت را تا قیام عیسی  
 پانزده و باقی در دروالتی و الله الا بحمد **تشیع** در سنه هزار و سیصد و هشت هجری  
 چنان اتفاق افتاد که مرغ و شمش و عطار در بیست طالع مستقبل مقدم  
 بر سال واقع شد و در سرچ حوت و قمر در مقابل ایشان بسبب این دلایل این  
 کیسه در احکام نمایم و میرا نمود که در این سال یکس از ذوات الاذناب ظاهر  
 گردد و همین عقوبت را در وقت معرض پاوش ظلی الله رسیده ما در صبح دوشنبه  
 ششم ذوالحججه سال مذکور در بر سر سر دوز و شب در وسط سرچ عقرب ظاهر شد و قریب  
 چهل روز بدراشت حسب الامر سترش حکام برین علامات نوشتم برین پنج ولایت  
 کینه دانه اعم بر سرش و قتل و فرود رفت اعظم و اشراف و غارت و تاراج  
 و خرابی و خوارگی و شکست و بکارت علی الخصوص در ولایت مشرق مثل نرگستان و  
 ماوراءالنهر و مشرق فراسان و طرف هندوستان و زمین عرب و فرود رفت شخصی  
 نمای درین ولایات و بسیاری با دوشک و اهرافضا اناب رودخانه و کشتی  
 بسیاری و حد و قتل و زلزله بسیار و در طالع و بسیاری که عارض شود و اکثر کشت  
 زمان و گران کوشش و در دهم و قبا و اشک در در بیست و هجری و حسب و حد و

تشیع

تشیع

[illegible]



عقبی را بگویم سیرستان چون مسلم عالم سفر شد در چین غایت دید  
که بسیار ای اوستی را صید کرده و بچ سینه و در حال آب عجم را منظر  
داشته مرا جعت کرد و صورت آن قصه را بعضی امام واجب الاحرام  
رسانید و چون آنحضرت آن کار خود را در علم الهی با معلوم کرده بود در  
حقیقت شتر خود را اند که از شهادت که بر آن نیست بفتح غایت مسلم را یعنی  
نشد و اینها را بر مردم عربت که چون کسی از منزل خود بصدقه حاجتی  
بیرون آید اگر مرغی از حبس او را بدو بجا بیاورد او را در آن را باریک  
شمرند و طلب آن برودند و اگر از راست در آید و بطریق حبس رود و آن را  
سارک شمرند و از طلب حاجت باز که در گوشت که زان بازنی خود رود و آن  
نشد و بود که مرغی برکت که در قدر او آمده و سحر زدن آن در حال که بر فراز کباب  
گرد و در او چون از سبیلان بصفه که در گوشت است و در او را و افتد و در آن  
که بعد از غنویت که سنگی دیگر هیچ غنویت باین غنویت نیست و از آنانی که از  
و شکار و در آن هر که نقل رسیده و غرض از این حکایات است که این شوق  
ای از شربت سحره که در گوشت است و بجهت مسطور است و بجهت آن مدار احکام سیر این  
دارند و ما آنچه متعلق با حکام سال در مذرات درین فصل است و خواهم بنویسم که در  
چه در آن کتاب بقریب شمر ازین اصطلاحات مذکور شده و اراطیش که در حکیم  
چون که در او را و امیر باطنی دلیل کثرت ابعاد است و چون مرغی که بانی باشد  
در حوالی آب بسیار طوفان میکند و خود را بر آب میزنند و دلیل باران و سوا  
باشد و بچین چون که مرغی سیاه یا رنگ میزنند و پیرا سختی از آنند و کاه  
در تکرار دست میکند و فراغ و فراتر از خود را در آب انداخته و بر بال خود را  
افشاند و بسیار دلیل باران است و احدی بعد از تحلیل سحر که بگویم نامی موسوم

در غیر طریقی که از  
در کتب است و در  
عراق که شایع است  
آنکه در کتب است  
ساز  
او را در هر دو سینه  
است که شمشیر در  
ساز  
عنه  
و در هر دو سینه از سینه  
خوبتر است و در سینه  
و در سینه

بر این که در ولایت منصوره هستند و سولتان می باشد و مشهور است  
که با او ای املی و بخت تمام دارد و چون بکند دریا آید و خود را بگردم تا بدو پس  
سرم باشد و سوره از زیر زمین چون تخم خود بر روی زمین می آید و دلیل باران  
و اگر از خانه خود فرود ترسد و در حال سحر و چون مرغی از مرغ خود را خوردن حریفی و  
بسیار سعی باشند زیاد و جرات است و دلیل سربا باشد و اگر کسی که آن را  
فرا باین گویند و عوام کل خرد چون از زیر زمین بسیار بیرون آید و اینها است  
سربا باشد و چون در فصل حسرت از زیر سربا جمع آید سربا سخت و فزونی  
باران و محقق هر چند که در سربا جرات دارد و در سربا که در رخت فلانی و  
بلوط بسیار که در رشتان آن سال در آن که در و بچین چون در آن کوشی روی  
بغیر با نیست و زمین بدست سکا و در در استان نظر کند علامت در آن  
نخستین است و مسطور است که در شمشیر الحقیقی علی مدطوسی قدس سره در چین  
سفر بر آسیای میانه و در آن سربا بانی گشت سربا بیرون آسیا آید که باران  
خواهد شد و از همه سعادت بعضی او که در آنجا باران شب باران شده و در آنجا  
آن آسیا را بیا که گشت و از سربا بانی برسد که بچه علامت شرا این امر معلوم  
شد که گشت هرگاه در آن کوشی من سربا در آن خردی اندازد و بخریدن شده است  
که بعد از آن باران میسر و تاج اکرم که بگویم از علای فارسی در کتب خود می آید  
نموده اند که اگر که در آن بلعب و بازی صوبی و در رقص و سر و شوق باشد و در آن  
کند و بار زانی و فراتر از سال و یکی بباری و اگر پسند که اطالی ازنی و حبس علیهاست  
باشد و در آن سالی است حبس بدست که گشت با هم جنگ کند با طریقی لب بر یکدیگر  
مداشته و دلیل بود و بچینان فتنه و فرغ در آن ولایت است و اگر بصدقه آب از یکدیگر  
که میزنند و بنهانی شوند و لالت کنند بر نظیر و در آن و قاطعانی طریقی و مردم بدکار



و علی بن محمد طبری گوید اگر خوش کوشی و محسراتی را بپسندید مصلی بابا دانی  
 گشتی بی سببی دلالت کند که در آن سال بدوست هوا و سر با بقایت  
 بود و در ستانی سخت و دراز که زود اگر کشید و بدید بربانک کند  
 و سر اید بارانی اید و اگر در کلان در طیاران بانک مستجاب نماید بارندگی  
 بود و اگر سرخان خانگی بی سبب بانک کند نوعی که یکی از خوارج را در روی  
 هوای پسندد دلیل آمدنی باغی باشد و اگر بر روی آب غبار پسندد دلالت  
 بر مرگ و موت کند و اگر سبب در وقت غبار یا بهایم اندازد دلیل  
 آشوب بود و در ولایت و در امور کونیه چون بر رخت صفر نهند و آن را  
 بزبان انولات و اروک گویند یعنی غوک درخت علامت بارانی باشد  
 و اگر با گوی قزوینی در کتاب عجایب المخلوقات آورده که اهل کبلان گویند  
 اگر شالی در روز فریاد کند علامت صحوست علی الخصوص که اگر عقب  
 بجواب آمده فریاد کند و در این امور سالفه بسیار بنمایند و لهذا شاعر  
 گوید **نظم** از غایت الهی که در کبلان است تقویم کثایان شالی  
 چند نفر محقق بر جندی در کتاب عجایب البلدان و خوانند در کتاب  
 حبیب السیر نیز این مضمون را در خواص کبلان نقل نموده اند و در کتاب  
 مارانی مندوان مذکور است که اگر جانوری غیر مار و موش و ماهی جش خورا  
 بخورد دلیل خط باشد و اگر در ولایتی غیر ادبی باغی جش خود طاع کند دلیل  
 خرابی باشد و اگر در وقت طلوع آفتاب سگ در میان آبادانی کرد کند  
 دلیل خرابی باشد و اگر در کلان در روزی از آفتاب کرد کند مزارع را ببرد  
 بود و اگر در خالی نیشب کرد کند مویشی را خوف بود و اگر بعد از نیشب بایس  
 کرد کند بدی حال دختران باکره و زنان حامله باشد و اگر بر بالائی بسیار

غوک

ادب است مایه فیض الیوم  
 بن محمد بن سلیم  
 علیه  
 ادب است محمد آفرین است  
 القیوم به امام الهی صلی  
 علیه و آله و سلم  
 در دهر خسته خور  
 نظام آرد و او را  
 تمام شد و این حق است  
 که بپوشد در روز  
 که در عالم  
 انیس وی و دایم  
 و باقی



کرد کند دلیل کثرت باران باشد و اگر در میان آب رود و بگردد و باز برود  
 اید و اندام خود بپشت اند و در وقت افشایدن آب خورده و دوازده روز  
 شصت باران باشد و اگر سگ با ماده کا و بازی کند نیکی و در زمانی غلبه  
 و اگر در وقتی که هندوان خود را می سوزند سگ شروع در فریاد کند بزرگی را  
 ولایت فرود رود و اگر سباع جنگی و صحرایی بگوالی آبادانی آمده فریاد کند  
 و سباع اهلی بایشان موافقت کند بکانه مان ولایت آمده  
 خرابی کنند و اگر جانور در شیخی آبادانی آمده بچه کند دلیل خرابی  
 آن آبادانیت و اگر ماده کا و بای خود زمین بکا و در دلیل است  
 خلق بود و اگر نیشب جهت آب و گاه فریاد کند و گویا که  
 ندانسته باشد دلیل خوف امکان باشد از دشمن و اگر  
 اندام ماده کا و تر میسند چنانکه از باران تر میشود و موها بر خیزد  
 دلیل بسیاری مویشی باشد و زانی کتاب ازین قسم بسیار  
 مطبوعات مختار و تطویل را را بنقد را اختصار افتاد **خانه کتاب**  
**در ذکر اسامی قدما و محدثین در این کتاب از قول ایشان**  
**تالیف یافته مقدم ایشان هر من الهام المثلث بالتمهید**  
 اصطلاحات لیس معلم اول **ع** بطلمیوس فلودی محطی و زرا دشت  
 صاحب ملت محوس **ع** زعفرانیس قائل ترکیب جسم از اجزاء صلبه  
 ضحیره **ع** بنو زهره بنجکان و زهره نویسی وانی **ع** زراطیس حکیم **ع**  
 سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی **ع** ابو ریکان بیرونی **ع**  
 ابو معشر علی **ع** ابو جعفر خازن **ع** بزرگانی خواجست مشهور باش  
 اند صری **ع** احمد بنده اخیل سجری **ع** گوشتیایه ریسان جیلی **ع** احمد

خانه کتاب









